

تاریخ معاصر ایران

مجموعه مقالات



British Legation,
Tehran.

۱۹۲۳

۲۳

سیرانور در شیراز

مذکره ای که در صبح ۱۳ فروردین (۲۴ اردیبهشت) به دفتر پست دفتر پست و تلگراف
توسط جناب سرتوته فیضی در کتبی ایران بکسیر فرام و قبلاً حضرت
صدر اعظم و وزیر امور خارجه علیقت پادشاه پست و تلگراف اوده ام
پسندیدم که آنرا با دفتر پست و تلگراف در تهران درام داد و بکسیر را که
در این شخص که پس از درود و در کتبی ایران بکسیر فرام و قبلاً حضرت
امور خارجه و وزیرانیه در کتبی ایران بکسیر فرام و قبلاً حضرت
در وقت شربت دولت عافیه در کتبی ایران بکسیر فرام و قبلاً حضرت
ایام شکرستند ام باد

Persian

کتابخانه



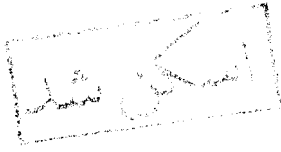
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قیمت ۱۵۰۰ ریال

کتابخانه عمومی

کتابخانه





بسم الله الرحمن الرحيم

در شوق انتشار کتاب اول «تاریخ معاصر ایران» بودیم که خبر ارتحال امام مستضعفان، جهان اسلام را به سوگ نشاند. او که تاریخ را معلم و هادی انسان می‌دانست، خود هادی تاریخ شد؛ و با قیام خود بر سینه فراخ زمان یکی از کم‌نظیرترین و باشکوهترین صحنه‌های تاریخ را به تصویر کشید و برقله رفیع آن، ندای بازگشت به «اسلام ناب محمدی» را سرداد و در پایان راه، با «قلبی آرام و نفسی مطمئن» در میان دیدگان خونبار امت اسلام، به ملکوت اعلیٰ پیوست.

ما این کتاب را به روح بلند پیشوای مسلمانان جهان، حضرت امام خمینی رضوان الله تعالیٰ علیه تقدیم می‌داریم.

کتاب اول

پاییز ۱۳۶۸

تاریخ معاصر ایران

مجموعه مقالات



بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی

مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

نام کتاب: تاریخ معاصر ایران (کتاب اول)

ناشر: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

خدمات فنی چاپ: دفتر ویرایش

لیتوگرافی: درخشان

چاپ و صحافی: چاپخانه لطیفی

چاپ نخست: پاییز ۱۳۶۸

تعداد: ۴۰۰۰

تهران

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

تهران — خیابان فرشته، نبش خیابان چناران/ شماره ۱۲۸، صندوق پستی ۱۹۷۵/۱۹۳۹۵، تلفن: ۲۶۴۰۳۷-۸

• تمامی مقالات صرفاً بیانگر نظریات نویسندگان محترم است.

فهرست نویسی پیش از انتشار:

DSR تاریخ معاصر ایران: مجموعه مقالات/مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ۳۱۰ تهران: مؤسسه
۱۳۱۰ پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸ —
ت/۲ ج.

۱. ایران — تاریخ — قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. — اسناد و مدارک. ۲. ایران — تاریخ — پهلوی،
۱۳۵۷-۱۳۰۴. الف. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۰۸

ت ۲۲۱

فهرست

۹

مقدمه

□ فصل اول: مقالات

۱۵

نظارت مجتهدین طراز اول: سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره اول تقنینیه / محمد ترکمان

۴۹

بررسی تاریخی احیای اسلام / حمید عنایت

۶۱

شیخ الرئيس قاجار و اندیشه اتحاد اسلام / مجید تفرشی
تاریخچه ورود جراید خارجی به ایران: ناصرالدین شاه و

۷۵

جراید خارجی / محمد اسماعیل رضوانی

۹۵

سالشمار تطبیقی سالهای ترکی و هجری قمری / علی اکبرخان محمدی

۱۲۱

عشایر از دیدگاه منابع نظامی معاصر (۵۰-۱۳۰۰) / کاوه بیات

□ فصل دوم: خاطرات

۱۴۱

کمیته مجازات و حسین لله / بخش خاطرات

□ فصل سوم: اسناد

۱۶۳

برگهایی از تاریخ / محمد دهنوی

۲۲۷

گزیده اسناد اشرف پهلوی / واحد آرشیو

۲۳۹

بررسی یک سند تاریخی عصر افشاریه / رضا شعبانی

۲۴۵

اسناد منتشر نشده ای از: مسئله هرات و افغانستان / احمد موسوی بجنوردی

□ فصل چهارم: نسخه شناسی

۲۷۷

معرفی یک نسخه خطی: انقلاب شش ماهه خراسان / واحد پژوهش

مقدمه

مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جهان وارد عصر جدیدی از تحول گردید. تن خسته انسان مسخ شده از پس قرن‌ها ظلم و جور جانی دیگر یافت و ارزشهای منسوخ الهی به انتظار حیاتی مجدد نشست و در میان شکوفایی دوباره ارزشها، «تاریخ» — این واژه همیشه مظلوم در قرون متمادی — در شرف تولدی دیگر قرار گرفت.

امروز بیش از ده سال از ظهور آن پدیده الهی می‌گذرد. انقلاب پس از ساقط کردن ریشه‌دارترین نظام استبدادی در جهان، دریای موج توطئه‌ها و خیانت‌های جهان کفرآلود را سرافرازانه درنوردید و نه تنها ماند و خود را به عنوان یک واقعیت بر معادلات سیاسی حاکم بر جهان تحمیل نمود، بلکه پیوسته بر ثبات حیات خود افزود. اما این انقلاب و تحول شگرف الهی که بی شک یکی از نقاط عطف تاریخ بشریت است، با همه عظمتش در جهان عصر خود و در میان نسل خویش ناباورانه ناشناخته مانده است. امروز چاره‌ای نیست جز اینکه در یک نهضت فرهنگی گسترده و منسجم، نسبت به شناساندن انقلاب و فرهنگ غنی آن و علل وقوع و ظهور آن اقدام شود و بی تردید این مهم، حیاتی‌ترین رسالت اهل قلم است.

«تاریخ» به عنوان یک علم — با فرض بهره‌برداری صحیح و صادقانه از آن — ابزاری مهم برای معرفی گویاتر انقلاب و ابعاد مختلف آن است، چرا که تاریخ بهترین گواه و شاهد در بیان وقایع و رخداد‌های گذشته انسان است.

ضرورت شناخت دقیق کشور ایران به عنوان محل وقوع پدیده عظیم انقلاب اسلامی و به عنوان سرزمینی با پیشینه فرهنگی غنی و تاریخی کهن و صاحب تمدن، امری خطیر و حیاتی است. در این خصوص شناخت تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی دوران قبل از انقلاب و بررسی وقایع و رخداد‌های آن ایام می‌تواند در تبیین فلسفه

وجودی و علل حدوث انقلاب جایگاه خاصی داشته باشد. اهمیت این پژوهش زمانی بیشتر رخ می‌نماید که به ضرورت شناخت تاریخ دویست ساله اخیر که حساسترین دوره تاریخ ایران است، برای پیشبرد و راهبری صحیح انقلاب در آینده‌ای بس پرپیچ و خم، پی بریم.

مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی براساس ضرورت‌های فوق و برحسب رسالت فرهنگی، بر خود لازم می‌داند که در این مسیر گامی هرچند کوچک در جهت اعتلای فرهنگی این مرزوبوم بردارد. پیش از هرچیز، ضروری است جهت آشنایی بیشتر خوانندگان گرامی، به معرفی کوتاهی از این مؤسسه پرداخته شود.

با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، «بنیاد مستضعفان» که اخیراً به «بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی» تغییر نام و مسئولیت یافت، موظف گردید تا براساس احکام دادگاه‌های انقلاب نسبت به استرداد اموال به غارت رفته توسط عوامل طاغوت اقدام نماید. در اجرای این وظیفه، بنیاد به دهها هزار سند و مدرک که در منازل و کاخهای وابستگان رژیم ستمشاهی محبوس شده بود، دست یافت.

در اواخر سال ۶۵، به منظور جمع‌آوری و نگهداری، تنظیم و نهایتاً بهره‌برداری تحقیقاتی از اسناد و مدارک متعلق به بنیاد، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی تأسیس گردید. به موازات جمع‌آوری وسیع اسناد از مراکز بنیاد در سراسر کشور، مؤسسه مطالعات وسیعی را جهت سازماندهی و طبقه‌بندی اصولی این مجموعه عظیم آغاز کرد. در این خصوص کمیته‌ای تخصصی متشکل از اساتید و مطلعین امر آراشیده به منظور تهیه و تدوین آیین‌نامه اجرایی طبقه‌بندی، تشکیل گردید. پس از تدوین آیین‌نامه طبقه‌بندی، براساس یک برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده، مؤسسه توسط گروه‌های کارشناسی خود، در یک بسیج همگانی و اقدامی جهادی در مدت قریب به یک سال و نیم، حجم وسیعی از اسناد و مدارک موجود را تفکیک و طبقه‌بندی نمود.

مؤسسه در حال حاضر با بهره‌گیری از اساتید و متخصصین و با استفاده از شیوه‌های معمول علمی و با یاری جستن از سیستم‌های پیشرفته (اعم از دستگاه‌های ضد عفونی، ترمیم، میکروفیش و میکروفیلم، کامپیوتر و...) با سرعتی نسبتاً زیاد راه طولانی و پیچیده آماده‌سازی علمی اسناد و مدارک را جهت بهره‌برداری مناسب فرهنگی طی می‌کند. انجام اموری از قبیل ثبت، طبقه‌بندی، چکیده‌نویسی، فیش‌برداری، نمایه‌سازی، دادن اطلاعات به کامپیوتر، ضد عفونی، ترمیم، صحافی و گرفتن میکروفیلم از اسناد، بخشی از فعالیت‌های مؤسسه برای تثبیت علمی اسناد است. جا دارد در این فرصت از همه دست‌اندرکاران مؤسسه که با تلاش شبانه‌روزی خود گنجینه عظیمی از

اسناد مستند تاریخی را از ورطه خطرات عدیده رها نموده و این مجموعه در نوع خود بی نظیر را به گنجینه فرهنگی کشور افزوده‌اند و دیگر مسئولینی که در پیشبرد اهداف و مقاصد آن زحماتی را تقبل نموده‌اند، تقدیر و تشکر به عمل آید.

مؤسسه در کنار انجام مراحل فنی حفظ و نگهداری و طبقه‌بندی علمی اسناد و مدارک، از مدتها پیش بر خود فرض می‌دانست که این سرمایه عظیم فرهنگی را در قالبهای مختلف نشر کند و در معرض دید مردم قرار دهد. در این خصوص، در آبان‌ماه سال گذشته، مرقومه‌ای از حضرت امام امت رضوان الله تعالی علیه در پاسخ به نامه سرپرست وقت بنیاد، روحی دیگر در کالبد این نهاد دمید و بر رسالت فرهنگی بنیاد بویژه این مؤسسه تأکید نمود. در این نامه امام فقید خطاب به سرپرست وقت بنیاد فرموده‌اند: «جناب عالی اجازه دارید تا هر آنچه را که از آثار هنری، فرهنگی و تاریخی کشور محسوب می‌شود... در مکانی مناسب نگهداری نمایید و در صورت امکان در معرض دید عموم قرار دهید. انشاء الله موفق باشید.»

مؤسسه به همراه سایر فعالیتهای تحقیقاتی و انتشاراتی، مصمم است به منظور نشر آثار فرهنگی و تاریخی با بهره‌جویی از مجموعه اسناد و مدارک خود، دست به انتشار سلسله کتابهایی با عنوان تاریخ معاصر ایران بزند و در این راه به توکل الهی و یاری استادان و محققان و اهل علم امید بسته است.

باید اعتراف کرد که به‌رغم تلاش محققین و مؤلفین تاریخ در گذشته، هنوز تاریخ دویست ساله اخیر کشورمان در هاله‌ای از ابهام است. حضور و نفوذ دول استعمارگر در صحنه سیاسی کشور و تقارن آن با حکام بی کفایت و خائن از یک سو و مکوم ماندن اسناد و مدارک این دوران از سوی دیگر، بر ابهام و پیچیدگی تاریخ معاصر افزوده است. این حقیقت آشکاری است که فرهنگ ارج نهادن به «سند» در کشور ما، گذشته درخشانی ندارد. در روزگارانی که عموماً شاهان برای توجیه خود به دروغ و جعل متصل می‌شدند، طبیعی بود که در این میان «سند» یا به عبارتی تاریخ مستند ملتها بشدت مهجور و مظلوم واقع شود.

مؤسسه امیدوار است که با انتشار این مجموعه، در نهایت بتواند در ارج نهادن به «سند» و اشاعه فرهنگ مستندگویی در تاریخ تلاشی درخور نموده و در این راه بخشی از سوالات و خواسته‌های وسیع ملتی بزرگ را پاسخ دهد. ما همه مؤسسات و مراکز همسنگ و هم رسالت خود را که در خصوص نگارش تاریخ کشور اسلامیمان تلاش می‌نمایند و اسناد و مدارکی نیز در اختیار دارند به یک بسیج عمومی فرهنگی دعوت می‌کنیم که به منظور روشن نمودن نقاط تاریک تاریخ این سرزمین و ایجاد زمینه مناسبی جهت تدوین

لحظه به لحظه تاریخ کشورمان، به انتشار هرچه سریعتر اسناد و مدارک تاریخی خود اقدام کنند؛ امری که مؤسسه انجام آن را بجد در دستور کار خود قرار داده است و امید دارد که بزودی مجلداتی از اسناد را که در مراحل نهایی انتشارند، به بازار فرهنگی جامعه ارائه کند.

در پایان باید بر این نکته تأکید کنیم که ما را هیچ ادعایی نیست و کتاب حاضر را خالی از کاستی‌ها نمی‌دانیم؛ اما به رغم این واقعیتها، این امر را اقدامی لازم و ضروری دانسته و در این راه چشم انتظار راهنمایی‌ها، پیشنهادها و ارشاد شما خوانندگان علاقه‌مند به فرهنگ ایران هستیم.

فصل اول

مقالات

نظارت مجتهدین طراز اول

سیرتطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره اول تقنینیه

محمد ترکمان

مواد اساسی ۵۱ اصل «اصول و مواد نظامنامه اساسی [مجلس] شورای ملی... مشتمل بر وظایف و تکالیف مجلس مزبور و حدود و روابط آن نسبت به ادارات و دولت»^۱ و «قوانین اساسی مجلس سنا»^۲ که توسط مشیرالملک و مؤتمن الملک تهیه شده بود و یا به تعبیر کسروی، «ترجمه»^۳ شده بود، پس از تغییرات و تصرفاتی که برخی از نمایندگان مجلس و دربار^۴ در آن دادند، در تاریخ ۱۴ ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴ ق به صحنه مظفرالدین شاه و امضای محمدعلی میرزا (ولیعهد) و میرزا نصرالله مشیرالدوله (صدراعظم) رسید.

از مندرجات «مذاکرات اولین دوره تقنینیه» چنین دریافت می شود که حداقل از همین ایام در کمیسیونهای مجلس برای رفع کاستی ها و کمبودها در زمینه «قانون» برای ادارات و قوه مجریه، اقداماتی انجام گرفته است. در جلسه پنجشنبه ۱۸ ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴ ق، سید محمد طباطبایی سؤال می کند: «پس تعیین حدود حکام و غیر آنها راجع به کیست؟»، در پاسخ حاج سید نصرالله اخوی چنین جواب می دهد: «مشغول اند دستورالعمل می نویسند». از بیان مخبرالملک در همین جلسه که می گوید: «در کمیسیونها اگر یک ماه کار بکنند و ترجمه نمایند، در مجلس یک ساعت خوانده می شود»^۵، چنین برمی آید که کمیسیونها مشغول «ترجمه»ی موادی از روی قوانین کشورهای اروپایی برای رتق و فتق امور کشور بوده اند.

در جلسه های «سلخ ذیقعدة»^۶، «دوم ذیحجه»^۷ و «شانزدهم ذیحجه»^۸ ی ۱۳۲۴ ق^۹ نبود «قانون» شکایت شده است. در جلسه «شانزدهم ذیحجه»، حاج سید نصرالله اخوی پس از اشاره به میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک می گوید: «از بازوی وزیر مالیه برمی آید،»

باید ایشان همراهی کنند و آن کار [نوشتن قانون] را کار خود بدانند»^۹. در پاسخ، ناصرالملک ضمن تقدم دادن به تهیه قانون اساسی توسط انجمنی مرکب از افراد دارای «اطلاع کامل»، ترجمه و نسخه برداری از قوانین اروپایی را «یک چیز خیلی مهمی» می‌خواند، «که بسیار بی ترتیب است و برای مملکت ما هیچ فایده ندارد»^{۱۰، ۱۱}.

در پایان این گفتگو، سید عبدالله بهبهانی خطاب به نمایندگان می‌گوید: «مجلس بی نتیجه نباشد؛ چند نفر امشب بروند خدمت صدارت، آنها هرچه اجزایی که می‌خواهند، بگویند و هر کس که می‌تواند این کار را بکند او را بیاورند، زودتر بنویسند و مشغول شوند»^{۱۲}. و حاجی محمد اسماعیل مغازه از نمایندگان تهران به شرح ذیل به بهبهانی پاسخ می‌دهد: «آن روز که مجلس منعقد شده بود، جناب صدراعظم فرمودند که بنویسند و مشغول اند می‌نویسند...»^{۱۳}.

در جلسه یکشنبه ۱۹ ذیحجه مجلس، گفتگویی بین سعدالدوله و سید حسن تقی‌زاده که هر دو در آن مقطع تاریخی از «تندروان» بودند، راجع به اختراعی و یا تقلیدی بودن قانون اساسی مورد نظر، در گرفته است که بسیار روشنگر و آموزنده است. سعدالدوله از تقی‌زاده می‌پرسد: «شما این ترتیبات و قواعد اساسی را می‌خواهید در اینجا اختراع بکنید، یا تقلید می‌کنید آنچه را که در ممالک متمدنه است؟»، تقی‌زاده چنین پاسخ می‌دهد: «آنچه که در ممالک متمدنه است»؛ سعدالدوله که جواب دلخواه را دریافت کرده است، راه وصول را نشان می‌دهد: «اینجا نمایندگان دول متمدنه هستند، بپرسید ببینید که ترتیب چیست؟»^{۱۴، ۱۵}.

محمدعلی شاه در دستخط مورخ ۲۷ ذیحجه خطاب به صدراعظم با تأیید این نکته که نظام سیاسی ایران نظامی است بر مبنای قانون و مشروطه، خط کلی حاکم بر قوانینی را که برای افزودن بر ۵۱ اصل «اصول و مواد نظامنامه اساسی مجلسین» لازم است تهیه شود، چنین ترسیم می‌کند:

«... ملاحظه ای که دولت داشته، این بوده است که قوانین لازمه برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوائر حکومتی و مجالس بلدی، مطابق شرع محمدی (ص) نوشته، آن وقت به موقع اجرا گذارده شود»^{۱۶}. عین این دستخط ما را برای جنابان حجج اسلام سلمه الله تعالی و منتخبین شورای ملی ابلاغ نمایم...»^{۱۷}

در فردای صدور دستخط محمدعلی شاه، سعدالدوله در مجلس مسئله «تکمیل قانون

اساسی» را مطرح کرد. مرتضی قلی خان صنیع الدوله، رئیس مجلس، در پاسخ گفت: «اینجا جای اصلاح متمم قانون اساسی نیست» و سپس اضافه کرد: «قرار شد چهار نسخه نوشته شود و در انجمن مخصوصی هر کدام را تصویب کردند، اختیار شود»؛ حاجی حسین امین الضرب پرسید: «این متمم قانون اساسی و اصول آن را کی خواهد نوشت؟» رئیس مجلس پاسخ داد: «هرکس میل دارد بنویسد، یعنی نوشتن آزاد است، ولی برای خارج، نه در انجمن؛ حال هرکس میل دارد بنویسد و بیاورد در انجمن تصحیح شود.» سعدالدوله بار دیگر رشته سخن را به دست گرفت و سؤال کرد: «حالا چه ضرر دارد انجمن مخصوصی معین شود که در آنجا بنویسند و بیاورند در مجلس مذاکره و تصحیح شود؟» و صنیع الدوله در پاسخ چنین گفت: «چه ضرر دارد! اجزا و اعضای آن را معین و انتخاب نمایید».

مجلسه مذاکرات مجلس در اینجا می نویسد:

«پس از مذاکره زیاد در تعیین اعضا، اشخاص ذیل را معین نمودند:

سعدالدوله، آقای سید حسن تقی زاده، مشاورالملک، حاجی امین الضرب، حاجی سید نصرالله، مستشارالدوله^{۱۸}. مخبرالملک را هم معین کرده بودند، به این طور عذر خواست:

«بنده را از این کمیسیون معاف دارید، خودم در خارج اصولی می نویسم و در انجمن ارائه می دارم، اگر به درد خورد و پسندیدند بسیار خوب والا فلا.»

سپس در این باره که اعضای کمیسیون باید زبان خارجه هم بدانند گفتگو شد. سعدالدوله اطلاع از قوانین دول مشروطه و «تبع و بصیرت» در امورات داخلی مملکت را نیز از شرایط اعضای کمیسیون دانست، و در پایان اظهار داشت: «این متمم قانون اساسی را به طوری باید بنویسیم که مطابق باشد با قوانین سلطنت مشروطه و موافق با قانون شرع هم باشد.»^{۱۹}

دو ماه و اندی پس از تشکیل کمیسیون مزبور و ترجمه و تهیه «متمم قانون اساسی» بر مبنای قانون اساسی بلژیک و فرانسه^{۲۰}، شیخ فضل الله نوری به دلایلی که شرح آن خواهد آمد، در تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۲۵، اصلی را جهت افزودن بر «متمم قانون اساسی» به خط خود نوشته، نسخی از آن را نیز در میان مردم منتشر ساخت. به شرح ذیل:

«این مجلس مقدس شورای ملی که به توجّه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامه

ملت ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی، با قواعد اسلامی در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست؛ لذا مقرر است در هر عصری از اعصار، انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقههای متدین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد، عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود.

حرّرفی ۷ شهرع ۱»^{۲۱}

از نامه شیخ فضل الله نوری به تاریخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۵ ق به فرزندش ضیاء الدین نوری^{۲۲} که در نجف به سر می برده است، چنین استنباط می شود که در این تاریخ، چند روزی از انعقاد «مجلس فوق العاده» ای که مرکب از بزرگان حجج اسلام مرکز از جمله مرحوم شیخ و دانشمندان وکلای آذربایجان و تهران که مشغول بررسی و بحث در مواد «نظامنامه اساسی» بوده اند، می گذشته است.

علت تشکیل «مجلس فوق العاده» ی مورد اشاره شیخ فضل الله را در تلگراف سه تن از نمایندگان مجلس به «انجمن ملی تبریز» در تاریخ ۳۰ ربیع الاول ۱۳۲۵، چنین می خوانیم:

«لیکن چند ماده آن [نظامنامه اساسی] ۲۳ شرعاً جای تأمل بود، لهذا کمیسیونی ثانی مرکب از آقایان حجج اسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره چند روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند^{۲۴}...»

از نامه مورخ ۲۴ ربیع الاول شیخ به فرزندش که می نویسد: «داعی هم می روم برای اصلاح و مشغول، خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند»، می شود پی برد که شیخ می کوشیده است تا با حضور و شرکت خود مانع از «خطری» که احساس می کرده است، بشود.

مدتی بعد، ظاهراً پس از واقعه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق و تعطیل مجلس اول، شیخ درباره علت شرکتش در «مجلس فوق العاده» چنین شرح می دهد:

«تا آنکه آن دستور ملعون که مسمی به قانون اساسی است، نوشته شد و خواهش تطبیق آن را با قواعد اسلامی نمودند. داعی با یأسی که از فلاح این ترتیبات داشتم، معاشاً مساعدت نمودم؛ و وقتی را صرف این کار با جمعی از علما کردم و به قدر میسر تطبیق به شرع یک درجه شد، چنانچه مطبوعه مشتمله بر اصلاحات و تصحیحات نزد داعی ضبط است. لکن...»^{۲۵}.

اتفاقی که به هنگام تهیه و تصویب ۵۱ اصل «اصول و مواد نظامنامه اساسی مجلسین» رخ داد، یعنی عدم دقت و عدم ملاحظه تمامی جوانب امر، و تعجیل در گذراندن هرچه سریعتر اصول مذکور، و وانمود کردن خواسته های «گروه اندک» به عنوان خواسته های «ملت»^{۲۶} یک بار دیگر در ماجرای «نظامنامه اساسی» یا «متمم قانون اساسی» تکرار شد. «گروه اندک» هر روز در تبریز و اصفهان و شیراز... با استفاده از شگردهای خاص، عوام الناس^{۲۷} و آشوب طلبان و هرج و مرج آفرینان و فریب خوردگان را به تعطیل بازارها و دکانین و اجتماع فرامی خواند و از زبان آنان خواستار ارسال هرچه سریعتر «متمم قانون اساسی» می شد^{۲۸}.

«انجمن ملی تبریز» دست به تهدید زده و به تهران چنین تلگراف می کرد: «[سخن] علما و ملت خواستن قانون است، مادامی که قانون نامه را به طرف آذربایجان حرکت ندهند، بازار و دکانین باز نخواهد شد و از تلگراف خانه مبارکه بیرون نخواهیم رفت»^{۲۹}، و هنگامی که تلگرافی از سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، شیخ فضل الله نوری، حاج میرزا احمد مرتضوی، حاج محمد اسماعیل مغازه، و وکلای آذربایجان و وکیل زنجان به این شرح دریافت می داشت: «... قانون اساسی در مجلس قرائت می شود، و عوض یک مجلس، هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور آقایان حجج اسلام و علمای اعلام، مرتب و مشغول است. قانونی که سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمی شود، هیجان عمومی و بستن بازار و دکانین صورت لزوم ندارد، مجلس مقدس در ادای تکلیف خود به قدری ساعی و مجذ است که احتیاج به این قسم اقدامات نیست...»^{۳۰}، نه تنها جوابی معقول و منطقی ارسال نمی داشت، بلکه مجدداً سخن از «تعطیل کسب و تجارت و بسته بودن بازار» و «اجتماع در تلگرافخانه»^{۳۱} در میان می آورد.

در روزهای دوشنبه ۲۹ ربیع الاول^{۳۲}، سه شنبه اول ربیع الثانی^{۳۳} و چهارشنبه دوم

ربیع الثانی ۳۴، تلگرافهایی میان «انجمن ملی تبریز» و «وکلاهی آذربایجان» در همین باره مخابره شد. در این تلگرافها وکلای آذربایجان علت تعویق تصویب «قانون اساسی» را در مجلس، ادامه مطابقت مواد آن با شرع در «مجلس فوق العاده» عنوان می‌کردند و در برابر «فشار» انجمن ملی تبریز، وکلای یاد شده در تلگراف ثانی خود مورخ چهارشنبه دوم ربیع الثانی به انجمن مزبور، چنین نوشتند:

«برای اینکه کمیسیون مطابقت با شرع انور کار خود را تمام نموده، بعد در مجلس قرائت شده، بعد از تصویب پاکوینس شده، به امضا برود و در آنجا هیئت وزرا امان نظر نموده به امضای همایونی برسد، اقلاً بیست روز مدت لازم است.»^{۳۵}

براساس سند منتشر نشده‌ای^{۳۶} که در دست است، در تاریخ سوم ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق مجلس شورای ملی به نمایندگی از عموم اعضای مجلس، با ارسال مکتوبی به مرحوم شیخ فضل الله نوری، خواستار حضور مشارالیه در جلسات مجلس می‌شود تا «منقصد قانون اساسی را مطرح، مذاکره و مذاقه نموده، [و به] تسویه و تصحیح» آن بپردازد. سند مذکور به شرح ذیل است:

«حضور مبارک حضرت مستطاب مروج الاحکام ملاذالانام حجت الاسلام والمسلمین، آقای حاج شیخ فضل الله دامت برکاته .

چون اغلب بلاد به واسطه منقصد قانون اساسی مغشوش و جداً اهالی آنها مطالبه تکمیل آن را می‌نمایند، خاصه اهالی آذربایجان ورشت، چنانچه خاطر مبارک مستحضر است، عمماً قریب اشکالات فوق العاده از برای اولیای دولت و امنای ملت خواهد شد. لهذا عموم اعضای مجلس مقدس شورای ملی جداً تمناً می‌نماید که از برای آسایش عموم مردم و رفع این اختلالات و اغتشاشات، حضرت مستطاب عالی چند روز متوالی همه روزه از سه ساعت به غروب مانده تشریف آورده، در مجلس منقصد قانون اساسی را مطرح مذاکره و مذاقه نموده، تسویه و تصحیح بفرمایید که عاجلاً به صحت همایونی رسانده، طبع و نشر در جلوگیری از این اشکالات و اختلالات بشود، و این مطلب را باید از اهم فرائض مضیقه دانسته و برای حفظ بلاد و عباد ان شاء الله دریغ نمی‌فرمایند.»

از مذاکراتی که در جلسه پنجمین سوم ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق در مجلس مطرح شده است، بویژه مسئله استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس، تا اندازه‌ای می‌توان به جو تحریک و تهدید و ترغیب حاکم در آن روزها پی برد. در جلسه فوق، مرتضی قلی خان

صنیع الدوله در حالی که «جمعیت» بهارستان را فرا گرفته بود، چنین گفت:

«در تمام نقاط عالم فعلاً قریب چهل پنجاه مجلس منعقد است و در هیچ جای عالم معمول نیست که مردم این طور ازدحام کنند و به وکلا سخت بگیرند. از بدو افتتاح این مجلس این ترتیب بوده، و آن قانون در تزیید است. شخص بنده از اول که وارد در این مجلس شدم، هیچ مقصود و منظوری در میان نبوده و نیست جز پیشرفت این اساس مقدس، حالا [با] این وضع که ملاحظه می شود پیشرفت کار امر مشکلی است. چندی قبل در اطاق آسایش حضوراً به وکلا گفتم و مقبولیت استعفای خود را خواستم، نپذیرفتند. امروز در این مجلس علناً اظهار می کنم به عضویت این مجلس کمال افتخار را دارم، ولی از ریاست استعفا می خواهم.»

وکیل التجار سؤال کرد: «مگر ملت چه کرده اند؟»

صنیع الدوله پاسخ داد:

«... اینکه می گویند ملت چه کرده اند؟ ملت چه نکرده اند؟ چند نفر هستند اینجا بالای منبر می روند و مردم را به هیجان می آورند. اینها را من مخّل پیشرفت کار مجلس می دانم، من هیچ غرضی ندارم. تحصیل مقامی هم نمی خواهم بکنم، حالا هر کس رأی دارد اظهار کند، شاید سایرین مصلح می پندارند.»

نماینده ای به نام آقا سید آقا در تأیید سخنان صنیع الدوله گفت:

«دیروز تحقیق شد، زنهای می گویند به ما یاد می دهند که بگویید ما قانون اساسی می خواهیم؛ معلوم است اینها تحریک است.»^{۳۷}

صنیع الدوله بار دیگر آغاز سخن کرد و اظهار داشت:

«در این میان چند نفرند حالشان معلوم است، از اول هم بوده اند، باید اینها را تبعید نمود.»

پس از سخنان چند نفر از نمایندگان، دکتر ولی الله خان نصر چنین گفت:

«باید فهماند که بعضی اقایل که به گوش آنها [ملت] می رسانند قبول نکنند، مثلاً می گویند در فلان مملکت در بیست و چهار ساعت قانون اساسی تمام شده، بنده عرض می کنم قانونی که در بیست و چهار روز هم تمام شود به درد نمی خورد. باید قانون اساسی با کمال دقت از روی ثبات عزم مرتب شود...»^{۳۸}

نماینده ای به نام آقاسیدحسین در معرفی مجتمعی بهارستان چنین اظهار داشت:

«این هیئتی که از ملت دریای این عمارت اجتماع دارند، همان اشخاصی هستند که از زمان رفتن به حضرت عبدالعظیم^{۳۹} از برای تأسیس این مجلس زحمت کشیده اند و همراهی نموده اند، آنچه را هم ما داریم تمام از این اجتماعات است، کمال تشکر را هم از آنها داریم؛ ولی حالا باید استدعا کنیم که تاکنون این اجتماعات لازم بود، حالا چند روز به ما مهلت بدهید که به انجام کارها پردازیم...»^{۴۰}

از مضمون تلگراف برخی از وکلای آذربایجان به «انجمن ملی تبریز» که اشعار می‌دارد «[سیدین] و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود، هرچند شب لازم شود در مجلس به سر برده و به دولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود»^{۴۱}، چنین استنباط می‌شود که از روز پنجشنبه سوم ربیع الثانی «مجلس فوق العاده» بجای مشغول تطبیق مواد «قانون اساسی» با شرع بوده است، و از برخی اخبار روزهای بعد آشکار می‌شود که عمل «مطابقه» در روز شنبه پنجم ربیع الثانی در «مجلس فوق العاده» پایان یافته است.

کسروی می‌نویسد:

«روز یکشنبه ۲۸ اردیبهشت (۶ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق) آن [اصل پیشنهادی شیخ فضل الله درباره هیئت نظار] را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان برآست دارند و به دستینه شاه فرستاده شود.

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده، به خشم آمدند، و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیری کنند. چه می‌دانستند که اگر خوانده شود، بیشتر نمایندگان آن را برآست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت... روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی به میان آمد، تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا به مجلس بیاید...»^{۴۲}

شیخ حسین شهیدی به عنوان نماینده ای که مخالف عدم طرح «نظامنامه اساسی» بود، چنین گفت:

«این آقایان همان اشخاصی بودند که می‌گفتند تبریز، رشت و زنجان به هم خورده، حال چطور شد که می‌گویند سه دفعه باید قرائت شود؟ اگر مقصود از این اصلاح تغییری است که منافعی با شرع باشد محال است بشود، اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است، بهتر از

این تصحیح و تنقیح نمی‌شود که شده»^{۴۳}

تقی زاده جوان و همفکرانش بایک طرح کودتای آبانه موفق به جلوگیری از طرح «نظامنامه اساسی» در جلسه یکشنبه ۶ ربیع الثانی مجلس می‌شوند، و در عین حال، به طرح نقشه برای ایجاد هیاهو در بین عوام الناس جهت پیشگیری از جریان اصولی امور دست می‌یازند. بنابر خبر مندرج در روزنامه صبح صادق^{۴۴}، شیخ فضل الله نوری در جلسه بعدی مجلس (یعنی جلسه سه شنبه ۸ ربیع الثانی) شرکت می‌کند؛ اما در این جلسه نیز «نظامنامه اساسی» مطرح نمی‌شود.

تقی زاده و یارانش در ادامه طرح خود، با مخابرة تلگرافی در روز سه شنبه ۸ ربیع الثانی به «انجمن ملی تبریز»، عدم مقبولیت قانون اساسی بیرون آمده از مطابقه را به شرح ذیل اعلام می‌دارند:

«... قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علما بیرون آمد، صلاحیت قبول مجلس را ندارد»^{۴۵}، لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور می‌نماید از هموطنان عموماً استدعا نمایم که بازار را تعطیل نکرده، مهلتی بدهند...»

این تلگراف امضاهای ذیل را داشت: مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم، حاجی میرزا آقا، تقی زاده و هدایت الله میرزا.

در همین روز از «انجمن ملی تبریز» جواب تند زیر رسید:

«... معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده، نه کمیسیون مطابقه، چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی می‌داند و به کله اهالی فرورفته که بعضی از اعضای مطابقه، اشخاص معلم و طرفدار استقلال و استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت عامه ابداً مطلبی تراوش نخواهد کرد، سهل است به هر وسیله ای که موجب اخلال و اطالة قانون است موفق شده دست یابند، خودشان را سعادتمند و نیک بخت خواهند دانست... صریحاً عرض می‌کنیم ملت آذربایجان ابداً حاضر نیستند تمکین به اراده چند نفر اشخاص معلم نموده، خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود...»^{۴۷}

کسروی از «کودتای» تقی زاده علیه اکثریت نمایندگان مجلس و اعمال ولایت و رهبری مشارالیه چنین یاد می‌کند:

«بدتر از همه، حال مجلس می بود. نمایندگان یک دسته «شریعت خواهی» می نمودند، و دسته دیگر از ترس آنان به رویه کاری می پرداختند. اگر تقی زاده جلونگرفتی و قانون اساسی با دستبردهای علما در مجلس خوانده شدی، هرآینه پذیرفته گردیدی.»^{۴۸}

در چنین شرایطی، پی در پی تلگرافهای تهدید از «انجمن ملی تبریز» به تهران می رسید. در ذیل نمونه ای دیگر از این تلگرافها را که در تاریخ چهارشنبه ۹ ربیع الثانی مخابره شده است، به دست می دهیم:

«... روز به روز و آنآ فآنآ هیجان در تزیاید... حتی ولایات جزو و قصبه و دهات آذربایجان از داد و ستد و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف به هیجان و حرکت آمده، پای بر زمین می کوبند و مطالبه قانون اساسی را می نمایند و اراده آمدن شهر را دارند که همراهی به اهالی تبریز بکنند... به ناموس انسانیت و خاک وطن عزیز قسم، هرگاه در سر موعد خبر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد، دیگر به هیچ تدبیر جلوگیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد.»^{۴۹}

در فاصله ششم تا شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق، شیخ فضل الله نوری که متوجه مخالفت سرسختانه مخالفان با اصلاحات و تصحیحات انجام شده در مجلس مطابقه نظامنامه اساسی با شرع می شود، و خود از آن به شرح ذیل یاد می کند:

«لکن فرقه [ای] که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه به دست آنها بود مساعدت نمی کردند، بلکه صریحاً و علناً گفته که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد اسلامی و با این تصحیحات و تطبیقات دول خارجه ما را به عنوان مشروطه نخواهند شناخت.»^{۵۰}

چاره ای دیگر می اندیشد و ماده مربوط به نظارت مجتهدین را به شرحی که خود نقل کرده است، پیشنهاد می کند:

«چون دیدم این طور است، به مساعدت جمعی ماده نظارت مجتهدین در هر عصر برای تمیز آرای هیئت مجتمعه اظهار شد، چون نتوانستند ظاهراً رد کنند، قبول کردند و فصلی با زحمات زیاد و توافق همه نوشته شد...»^{۵۱}

مرحوم شیخ به نوشته خود، اصل مذکور را «محض تثبیت و اینکه رجوعی نشود

علی حده به طبع رسانده و به همه ولایات انتشار داد.^{۵۲}

روزنامه صبح صادق اصل فوق را با افزودن یادداشت ذیل، در شماره ۴۸ سال اول مورخ یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق به چاپ رساند:

«شرحی است که حضرت مستطاب ملاذالانام حجة الاسلام آقای حاج شیخ فضل الله مجتهد دامت برکاته مرقوم فرموده و اوراق متعدده به جهت اطلاع اهالی دارالخلافه و ولایات طبع و نشر شده، اینک به جهت شرافت در این جریده درج می شود.»

شیخ در سرلوحه ورقه مطبوعه، چنین نوشته بوده است:

«صورتی است که به تاریخ عصریوم شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملی با حضور حجج اسلامیه و عده معتمد بها از وکلای محترمین و جناب رئیس نوشته شد که به نظامنامه اساسی ملحق شود و اتفاق آرا بر این شد، دیگر تغییری داده نخواهد شد.»^{۵۳}

دفتر روزنامه صبح صادق به جرم انتشار اصل مزبور مورد حمله و غارت و تخریب جماعت «آزادی طلب» و طرفداران «آزادی مطبوعات» قرار می گیرد، و مدیر روزنامه مجبور به تجدید انتشار شماره ۴۸ به ضمیمه شرحی با عنوان «اعتذار» به قرار ذیل می گردد:

«چون در نمره چهل و هشت روزنامه صبح صادق، لایحه منسوب به جناب حاجی شیخ فضل الله درج شده بود که درج و انتشار آن بدون اطلاع مدیر روزنامه بوده و اجزای اداره به مقتضای خبرنگاری، آن لایحه را در ضمن روزنامه درج کرده اند، اینک محض اطلاع مشترکین می نگارد که این نمره چون به خلاف وظیفه و ترتیب اداره روزنامه درج شده و مدیر اداره از آن بکلی بی خبر و بی اطلاع بوده است، لهذا آن نمره را بکلی ساقط و باطل کرده، نمره چهل و هشت را تجدید کردیم، و از سهو و اشتباه اداره از آقایان معذرت می خواهیم و این گونه مطالب تا به امضای عموم علمای اعلام و تصویب وکلای ملی نرسد صورت رسمیت ندارد.»^{۵۴}

مرحوم ضیاء الدین دُری از برخوردی که با اوراق مشتمل بر اصل مذکور در بهارستان دیده است، چنین یاد می کند:

«عصر همان روز رفتم بهارستان، دیدم آن اوراق را پاره می کردند و لگدمال می نمودند! و یا آنکه آتش می زدند و مرده باد می گفتند! به یکی از آن حلال زاده ها گفتم در این لایحه، اسم خدا و رسول و امام عصر نوشته شده است، چرا لگدمال می کنید؟ چرا آتش می زنید؟

بنای مزخرف گویی را گذاشت که سخنانش به مراتب از فعلش بدتر بود! بعدها فهمیدم که این حرکات زشت بیشتر از طرف آخوندهای داخلی بود...»^{۵۵}

در جلسه شنبه ۱۹ ربیع الثانی یکی از نمایندگان به نام حاج سید عبدالحسین سؤال کرد: «قانون اساسی چه شد، کی باید خوانده شود؟» رئیس مجلس در پاسخ اظهار داشت: «برحسب نظامنامه داخلی، هر مطلبی که لازم است خوانده شود، موکول به تصویب رئیس مجلس است... همه می‌دانید که این گونه مطالب مهم از قبیل نظامنامه اساسی^{۵۶}، محتاج به چندین بار تکرار از نظرست، بلکه شاید پاره‌ای مطالب محتاج می‌شود که به علمای نجف اشرف اطلاع داده شود». یکی دیگر از نمایندگان به نام آقا شیخ حسین شهیدی در جواب صنیع الدوله گفت: «این مطلب مسلم است که در این گونه از امور دقت علمای نجف زیادتر از این عده آقایان که در تهران تشریف دارند نیست، این گونه مطالب رد فروع به اصول نیست که محتاج به دقت نظر باشد».^{۵۷} و بدین گونه مسئله مسکوت می‌ماند.

در پایان مذاکرات روز یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی چنین آمده است: «به جهت قرائت نظامنامه اساسی صحبت شد، گفتند امشب وقت نیست، بماند از برای روز سه شنبه».^{۵۸}

در مطلب کوتاهی که از مذاکرات روز سه شنبه ۲۹ ربیع الثانی در «مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه» مضبوط است، تنها اشاره شده است: «شروع به قرائت قانون اساسی شد، مباحثات زیادی به میان آمد، بعد از قرائت سه ماده، مجلس ختم شد»^{۵۹}، برای اطلاع از مذاکرات جلسه مذکور، به نقل مطالب مندرج در یکی از روزنامه‌های تهران می‌پردازیم.

روزنامه حبل المتین راجع به نظر اکثریت نمایندگان درباره الحاق فصلی برای نظارت همیشه هیئتی از علمای اعلام، محض تشخیص موافقت و مخالفت قوانین موضوعه در مجلس با احکام شرعیه، می‌نویسد:

«اغلب واکثر ادر اصل و مواد کلیه آن که تطبیق قوانین مجلس با قانون اسلامی و انحصار این تمیز و تشخیص در موارد غامضه و مشکوک به علمای اعلام گفتگویی نبوده، فقط در امر انتخاب این هیئت که باید منتخبین آنها ملت باشند یا وکلای مجلس، یا مجلسین یا عده کثیری از علما و بودن آنها در جزویکی از دو مجلس یا در خارج، محل اختلاف و مقام حرف بود.»

حبل المتین سپس به نقل اظهارات تقی زاده و حاج میرزا علی آقا تبریزی که با الحاق فصل یاد شده به نظامنامه اساسی مخالف بوده اند، می پردازد. برای اطلاع از دلایل مخالفت و نحوه استدلال نامبردگان، اظهارات آنها را نقل می کنیم.

تقی زاده می گوید:

«فصلی در اینجا نوشته شده است که مستغنی از آن است، و آن، این است که قوانین موضوعه مجلس وقتی عنوان قانونیت پیدا می کند که به تصویب مجلسین ملی و سنا و به صحنه همایونی موشح شده و موافق با قوانین دین اسلام باشد، و به انتفای هریک از این قیود چهارگانه، عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد.

بنابراین، اگر امری از مجلس شورای ملی و مجلس سنا گذشته باشد و به صحنه همایونی هم رسیده باشد، اگر بعد از آن علمای اعلام پروتست نمایند که این حکم مخالف با قوانین دین مبین است، آن حکم از درجه اعتبار و قانون بودن ساقط خواهد بود؛ دیگر محتاج به این فصل نیست، زیرا که این مسئله حق تمام علمای اسلام است، ما آن را منحصر در جمعی می نماییم، و حال آنکه اگر با امضای این چند نفر حکمی شکل قانونی پیدا کند و بعد از آن شهرت علمای دیگر برخلاف آن قائم شود، باز از قانون بودن خارج خواهد بود.

پس خوب است این امر را همان نحوه حال خود باقی بگذارید، همین که از علمای حکمی برخلاف آن صادر نشد، کافی است.»

به نظر می رسد که این نحوه استدلال ساده لوحانه و فریبکارانه و در ابهام قرار دادن مسئله از سوی تقی زاده به منظور استخلاص از فصل مذکور بوده است که با جواب قاطع و صریح زیر و روبه رو می شود:

«این امر موجب عُسر و باعث تعویق و تعطیل احکام مجلس خواهد بود، علاوه چون مقام این است که مخالفت با قوانین اسلامی نداشته باشد، و تشخیص این مطلب هم از چند نفر کافی است، لازم به موافقت نیست تا قول مشهور یا اجماع به دست بیاید.»

مخالف دیگر حاج میرزا علی آقای تبریزی بود که با بیانی علمی تر چنین گفت:

«احکام شرعی دو قسم است. یک قسم احکام اولیه و واقعی که احکام شائیه می باشند، و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه می باشد، و آنچه که معمول به مکلف است، این قسم آخری است. و این مختلف خواهد شد به اختلاف موضوع، و

اختلاف حال مکلف و تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما. از علما بیان احکام کلیه است، مثل اینکه اگر دو نفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریض را که باید شراب بخورد، در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن از او مرتفع است.

پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است، با اطمینان حاذق که وکلا باشند هست. هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد، حکم کلی بر او بار خواهد شد؛ در این صورت لازم به نظر علما نیست.»

جواب حاج میرزا علی آقا را نیز حاجی سید نصرالله تقوی به شرح ذیل داد:

«این مسئله در موضوعات مسلمة و احکام معینه صحیح است. اما در موضوعات مشکوکه و مصدق متردده یا در احکام مشکوکه و غیر معلومه ناچار باید رجوع به علما شود.»

سپس سید عبدالحسین و حاجی امام جمعه خویی، نیز با اقامه براهینی و با قید شروطی با ضم فصل مذکور به نظامنامه اساسی موافقت کردند.

ادامه مذاکره در این باب به جلسه آینده موکول شد.

در جلسه شنبه سیم جمادی الاول، مجدداً بحث در مورد لایحه نظارت هیئتی از علما بر قوانین موضوعه در مجلس مطرح و مورد مذاکره واقع شد.

حبل المتین^{۶۱} بدون ذکر نام قائل می نویسد، در این جلسه اظهار شد:

«حال که چنین می نماید اکثریت آرا بر الحاق این ماده باشد، پس خوب است قید شود که علما مداخله در احکام عرفیه نداشته باشند، زیرا که بعضی از احکام عرفیه است که مخالف با موازین شرعیه است، ولی ارتکاب آن لایتنه و ضرور است.»^{۶۲}

در پاسخ به پیشنهاد فوق و همچنین دفاع از لایحه نظارت، هیئتی از علما بر تشخیص عدم مخالفت قوانین موضوعه مجلس با احکام شرع، آقا میرزا فضلعلی آقا^{۶۳} وکیل آذربایجان با براهینی عمیق و مستدل اظهاراتی نمود که به رغم طولانی بودن، به دلیل اهمیت و ارزش مطالب آن، نقل می شود^{۶۴} [رجوع شود به یادداشتهای انتهای مقاله].

در پایان این جلسه، قبل از رأی گیری سؤالاتی از سوی حاجی میرزا ابراهیم مطرح می شود و پاسخهایی نیز از سوی برخی از نمایندگان عنوان می گردد، که در ذیل، مجموعه آنها خواهد آمد.

«هرگاه اختلاف در بین این هیئت از علما بشود، در آن صورت چه باید کرد؟ آیا اخذ قول موافق را باید گرفت یا مخالف را و یا رجوع ثالثی است یا مسکوت عنه خواهد ماند؟، بعضی گفتند: در مخالفت و موافقت، رأی هیئت مناط اعتبار است، اگر اختلاف شد، نمی‌شود اخذ کرد. بعضی اظهار داشتند که رجوع به اکثریت آرا بشود. بعضی همچنین می‌گفتند که چون مقام تشخیص عدم مخالفت با قوانین شرعیه است، همین که یکی یا دوتا رأی بر این دادند که مخالف نیست، کافی است؛ زیرا که در این صورت مخالفت قطعیه لازم نمی‌آید، و واجب هم نیست که ما موافقت قطعیه نماییم. بعد از مذاکرات زیاد، قرار شد که برای توضیح این مطلب بعد یک تنبیه یا تکمیل اضافه نمایند و در اصل لایحه رأی گرفته شد، رأی اکثریت بر الحاق آن قرار گرفت.»^{۶۵}

روزنامه صبح صادق^{۶۶} می‌نویسد: به هنگام رأی گیری به فصل مذکور، «بعضی گفتند رأی لازم نیست و اتفاق آرا در این است، بالاخره ورقه رأی تقسیم شد»؛ سپس نتیجه شمارش آرا را به شرح ذیل نقل کرده است:

«(ورقه قبول) پنجاه و هشت نفر؛
(ورقه امتناع) بیست و هشت نفر؛
(ورقه رد) سه نفر.»

بدین گونه فصل مربوط به نظارت همیشه هیئتی از مجتهدین بر عدم مخالفت قوانین موضوعه مجلس با احکام شرع با انجام تغییرات و تصرفات و تصحیحاتی در اصل پیشنهادی مرحوم شیخ فضل الله نوری، به شرح ذیل^{۶۷} ضمیمه نظامنامه اساسی گردید:

بسم الله تعالی

«این مجلس شورای ملی که به توجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه و مراقبت حجج اسلامیه ادام الله برکاتهم و عامه ملت ایران تأسیس شده، باید در هر عصری از اعصار مواد قانونیه آن با قواعد مقدسه اسلامیه و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام مخالفتی نداشته باشد و معین است که تشخیص این قواعد بر عهده علمای اعلام بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است که در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد، از مجتهدین و علمای اعلام مرجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علمای متدین عالم به مقتضیات عصر را به مجلس شورای ملی بنماید. از آن میانه پنج نفر را اعضای مجلس به حکم قرعه یا به اتفاق آراء به سمت عضویت بشناسند تا موادی که هنوز حکم قانون پیدا نکرده، تذکره نموده و بدقت رسیدگی

کرده هر ماده‌ای که مخالفت داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای علما در این ماده مطاع و متبع است و تا زمان ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.^{۶۸}

اصل پیشنهادی مرحوم شیخ فضل الله حذاقل در چهار مورد با اصل مصوب مجلس شورای ملی به قرار ذیل اختلاف داشت:

۱. هیئت طراز اول خارج و مستقل از مجلس بود؛
۲. تعداد اعضای هیئت طراز اول مشخص نبود؛
۳. مرجعی برای تشخیص و تعیین هیئت طراز اول تعیین نشده بود؛
۴. «عالم بودن به مقتضیات عصر» به عنوان شرط عضویت در هیئت طراز اول پیش بینی نشده بود.

لازم به ذکر است که در اکثر کتابها و نوشته‌هایی که درباره «هیئت نظار طراز اول» سخن گفته شده است، اصل مصوب مجلس شورای ملی به عنوان اصل پیشنهادی شیخ معرفی شده است که ناصحیح می باشد.^{۶۹}

در اینجا لازم است به بی پایه بودن خبر ناصحیحی که در مورد موضع مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در برابر اصل مورد بحث در برخی از جراید و کتابها منتشر شده است، اشاره‌ای هرچند کوتاه، بشود.

از جمله، روزنامه حبل المتین^{۷۰} کلکته با عنوان «مکتوب از نجف اشرف»، مطلب معمولی را به شرح ذیل نقل کرده است:

«این بسته تلگرافی به نام جناب آخوند مدظله به اسم چند نفر طلاب تهرانی رسید که حکم فرماید یکی از شرایط قانون اساسی این باشد که ابدالدهر پنج نفر از علمای تهران جزء مجلس باشند. جناب آخوند خیلی برآشفتنند که این چه بیهودگی است، در صورتی که سی نفر متجاوز وکیل از طرف علما در مجلس موجودند؛ طبقه آقایان می توانند علمای بزرگ را وکالت داده، به مجلس بفرستند. شرافت این مجلس همان مساوات است که از احکام محکم قرآنی و اسلام شناخته می شود، هیچ کس را نباید بر دیگری مزیت باشد ورنه مایه هزاران گونه خرابی و اختلاف خواهد گردید. حق این است؛ حضرت مستطاب آخوند مدظله اسلامیان را زنده کردند از این فرمایشات.»

مؤلف مرگی در نور در ترجمه احوال آخوند خراسانی، پس از نقل مطلب فوق از

روزنامه حبل المتین می افزاید:

«بدین ترتیب روشن می‌گردد که آخوند در پی سودجویی شخصی و یا انحصارطلبی و قائل شدن مزیت خاصی برای علما در مجلس نبوده، و اگر مجلس و رژیم مشروطیت را تقویت می‌کرده، هدفش رعایت عدل و مساوات و غرض اصلیش همان رفع ظلم بوده است که ما به شیوع آن در ایران... اشاره کردیم.»^{۷۱}

برای آشکار شدن عدم صحت خبر فوق، نقل قسمتی از تلگراف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله مازندرانی به مجلس شورای ملی به وسیله مرحوم شیخ فضل الله نوری مورخ هفتم جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق، به اندازه کافی گویاست. آقایان مذکور در این تلگراف می‌نویسند:

«مجلس محترم شورای ملی شید الله تعالی ارکانه! ماده شریفه ابدیه که به موجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوها من الشرعیات را به موافقت با شریعت مطهره منوط نموده اند، از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و...»^{۷۲}

نمونه فوق، تنها نمونه مخالفت برخی از جراید با اصل «نظارت هیئت مجتهدین بر قوانین موضوعه مجلس» نیست، بلکه مقالات متعددی در این باره منتشر شده است که از جمله از مقاله ای با عنوان «رأی یک تن از افاضل طلاب»^{۷۳} با امضای «اقل الطلبة حاج شیخ اسمعیل طهرانی» و همچنین سرمقاله مفصل حبل المتین تهران با عنوان «سنای روحانی»^{۷۴} که پس از تصویب اصل یاد شده منتشر شده است، می‌توان نام برد. سراسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در تهران، نیز طی گزارشی به وزیر امور خارجه انگلیس، از این اصل به منزله «ماده کهنه پرستانه» یاد کرده است.^{۷۵}

حوادث پس از تصویب اصل «نظارت هیئت مجتهدین بر قوانین موضوعه مجلس» پس از این تاریخ، مرحوم شیخ فضل الله آماج فحاشی برخی جراید و «شب‌نامه نویسان» و حمله او باش و فریب خوردگان دستهای غیبی شد.

پنجشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق برخی از اعضای «انجمنهای سری» بار دیگر قصد جان شیخ را کردند^{۷۶} که به وسایلی ممانعت گردید. جمعه نهم، اجتماع انبوهی از

«طلاب» و «مردم» در مدرسه صدر، محل «انجمن اتحادیه طلاب» علیه شیخ ... منعقد گردید و جمعی از حضار جهت قتل شیخ روانه منزل وی شدند.^{۷۷} گروهی نیز خواستار تبعید و نفی بلد او شدند. شنبه دهم، اجتماع روز گذشته، در مدرسه سپهسالار تجدید شد و شیخ که خود و خانواده اش را در خطر هجوم اشرار و او باش می دید، در تاریکی شب یکشنبه به سوی حضرت عبدالعظیم حرکت کرد.

در جلسه یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مجلس، تقی زاده به هتاکی علیه شیخ پرداخت^{۷۸} و روزنامه صوراسرافیل در پنجمین شماره خود از شیخ به عنوان «تاجر باشی بازار دین فروشان شیخ فضل الله بی نور» و از «ماده های فساد و منابع بغض و عناد» و کسی که «خلاف و خیانت های» او «از حد گذشته»^{۷۹} یاد کرد.

شیخ نیز برآشفته از اعمال طیف مذکور، با مخابره تلگراف معروف «فصلی دایره به حفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف ...»^{۸۰} ماده را غلیظتر ساخت.

سید محمد طباطبایی در جلسه روز بیستم مجلس، با اشاره به شیخ اظهار داشت: «خیال اینها جز فساد چیزی نیست. گفتگوی ما در یک کلمه بود که علمای نظار جزو مجلس باشند، آنها می گویند در خارج از مجلس باشند»^{۸۱} و «جز تخریب اساس مشروطیت هیچ غرضی ندارند»^{۸۲} و حاج سید عبدالحسین شهشهانی شیخ را «مفسد»^{۸۳} خواند و ... و مجلس شورای ملی طی تلگرافی در تاریخ ۲۶ جمادی الاولی به شهرهای مختلف، علت مخالفت شیخ را تعارض «استحکام اساس مشروطیت» با «منافع شخصی»^{۸۴} او معرفی کرد و ...

شیخ بکرات منشأ این فحاشی ها و توطئه ها را انتشار لایحه «نظارت هیئتی از مجتهدین بر قوانین موضوعه مجلس» معرفی می کند که در ذیل به دو نمونه آن اشاره می شود:

۱. از پاسخ شیخ به دلایل موافقت اولیه و مخالفت ثانویه اش با مشروطیت:

«فصلی با زحمات زیاد و توافق همه نوشته شد، محض تثبیت و اینکه رجوعی نشود علی حده به طبع رسانده و به همه ولایات انتشار داده شد، چون این را دیدند و فهمیدند که با این ترتیب اگر بدون تغییر واقع شود بالمره از مقاصد فاسده خود محروم اند، کردند آنچه کردند، و دیدم آنچه دیدم، و کشیدم آنچه کشیدم و متعقب به واقعه زاویه مقدسه شد ...»^{۸۵}

۲. از پاسخ شیخ به ضیاءالدین دری:

«از خوف آنکه مبدا بعدها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند، خواستم از این کار جلوگیری کنم، آن لایحه را نوشتم. تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است!»^{۸۶}

البته باید گفت گناه بزرگتر شیخ فضل‌الله این بود که در جهت مشی سیاست انگلستان که در آن مقطع تضعیف حکومت مرکزی و محمدعلی شاه و تلاشی وحدت نسبی جامعه ایرانی بود، حرکت نمی‌کرد و به همین گناه حضور و وجود او و هر شخصیت دیگری با هر نوع گرایش فکری، دیر یا زود می‌بایست حذف می‌گردید.

شیخ در لوائح و روزنامه‌ای که در دوران تحسن در حضرت عبدالعظیم منتشر می‌کرد، به دفعات^{۸۷} بر ضمّ لایحه نظارت علما، بدون تغییر به نظامنامه اساسی پای فشرده. این نکته را نیز باید اضافه کرد که در مقابل مخالفین شیخ، شخصیتها و جمعیهایی نیز از شیخ و آرای مشارالیه دفاع کردند که از جمله می‌توان از مرحوم سید کاظم یزدی و برخی از علمای اصفهان و «انجمن الهی» و... یاد کرد. در زیر نمونه‌ای از پشتیبانی‌های گروهی از علمای اصفهان را که طی تلگرافی به اطلاع نمایندگان مجلس شورای ملی رسانده شده است، نقل می‌گردد.

سواد تلگراف حضرات آقایان و حجج اسلامیه اصفهان به مجلس شورای ملی

تهران

«حضور امنای مجلس شورای ملی دامت برکاتهم

توهینات و جسارات عوام آن ولا به رؤسای علما و شیعه که در زاویه مقدسه هستند، و اشتغال بعض روزنامه‌ها بر توهینات به شرع، نوعی و شخصی بلکه کفریات و منقولات معروفه از بعض واعظین و جزء نشدن فصل نظارت علما که مرجع تقلید ناس باشند، بدون عضویت به مجلس و بدون تقید به علم به اقتضای وقت در قانون اساسی، که جزء شدن این فصل باعث بقای اساس اسلام است، مهیج علما و متشرعین و طلاب غیور در دین شد.

از امنای مجلس دامت برکاتهم رفع مراتب منظور را فوراً مستدعی هستیم، والا خوف حدوث فتنه و اینکه زحمت کامله یک ساله هدر رود هست.

(علمای اصفهان)^{۸۸}

داعی شیخ محمدتقی نجفی، داعی شیخ نورالله، الاحقر شیخ مرتضی، الاقل الحاج

آقا منیرالدین، الاقل محمدتقی مدرس، داعی محمدباقر الموسوی درجه [و] سایر علما و طلاب.»

مدتها قضیه «نظارت علما» در مجلس مسکوت می ماند و در این باره سخنی گفته نمی شود و اقدامی نیز انجام نمی گیرد.

در جلسه سه شنبه اول محرم ۱۳۲۶ مجلس، یکی از نمایندگان به نام آقا شیخ حسین مهر سکوت را شکسته چنین اظهار می دارد:

«حالا که وکلای محترم در تکمیل نواقص مجلس اقدامات مجدانه دارند، خوب است به موجب آن ماده قانون اساسی، در باب نظارت پنج تن از علمای اعلام هم شرحی حضور آقایان حجج اسلام نجف اشرف نوشته شود که بیست نفر انتخاب نمایند.»

ذیل مطلب فوق آمده است: «یادداشت شد که شرح مزبور نوشته شود.»^{۸۹}
در جلسه ۱۲ محرم مجلس، آقا شیخ حسین مذکور خطاب به رئیس مجدداً اظهار می دارد:

«اگر اجازه می دهند، سؤالی کنم. آن روز که در باب انتخاب باقیمانده وکلا مذاکره شد، بنده عرض کردم که برای تتمیم و تکمیل آن ماده از قانون اساسی در خارج، خوب است از طرف مجلس به حجج اسلام عتبات عالیات نوشته شود که بیست نفر از علما را معین کنند تا اهل مجلس پنج نفر را در میان آنها به اکثریت آرا انتخاب نمایند تا از این حیث و از جهات دیگر بکلی آسوده و راحت باشیم. نمی دانم آیا این عرض من قبول شد یا نه؟»

رئیس در پاسخ آقا شیخ حسین چنین گفت:

«آن روز را من حاضر نبودم و مستحضر نیستم، خیلی خوب است باید در این خصوص هم اقدام بشود.»^{۹۰}

در جلسه ۵ شنبه مورخ ۲۸ ربیع الاول، برای آخرین بار در دوره اول تقنینیه راجع به اصل یاد شده، پس از وصول نامه آقای آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی به مجلس، به شرح ذیل مذاکره می شود.

نامه آقای بهبهانی مشعر بود براینکه:

«دستخطی از طرف حضرت آیت الله حجت الاسلام آقای آقاملا محمد کاظم خراسانی دام ظلّه برای من رسیده است که آن عده از علما که برای نظارت در قوانین مجلس در قانون اساسی قید شده و باید انتخاب شوند، آیا اختصاص به تهران دارد یا از هر کجا می‌توانند این علما را انتخاب نمایند. اگر چه عقیده بنده این است که از هر کجا می‌توانند انتخاب نمایند، ولی چون در جواب این مسئله باید رسماً از مجلس مقدس جواب داده شود، لهذا اظهار می‌دارد که همین امروز این مطلب را مطرح نموده، پس از مذاکره آن نتیجه که حاصل می‌شود در روی کاغذ رسمی مجلس مقدس نوشته شود که حضور مبارک حضرت معظم الیه ایفاد گردد.»

پس از قرائت نامه آقای بهبهانی، حاج امام جمعه خویی به شرح ذیل به ایراد سخن پرداخت:

«بنده خیلی تعجب می‌کنم، چون وقت مجلس را خیلی مغتنم و با قیمت می‌دانیم. لهذا عرض می‌کنم، بلکه این ماده از قانون اساسی در باب انتخاب بیست تن از علمای اعلام، آن روزی که نوشته شد، اختصاص به تهران نداشت و از همه جا می‌شود انتخاب کرد و اختیار با حضرات حجج اسلام است که از هر جا انتخاب نمایند، پس خوب است دیگر این مسئله را مطرح قرار نداده و دو ساعت مذاکره نمود که وقت مجلس تعطیل گردد و به همین قسم جواب داده شود.»

سپس آقا سید مهدی، وکیل قهوه‌چی‌ها، گفت:

«در خصوص بیست نفر علما که باید حضرات حجج اسلام عتبات عالیات آنها را معین فرموده و پنج تن از میان آنها به قرعه انتخاب شوند، اگر اختصاص به تهران نداشته و از هر جا انتخاب شوند، آن وقت ترتیب قرعه به چه قسم خواهد بود؟ و به این طور تولید اشکال نخواهد کرد.»

آنگاه اسدالله میرزا، وکیل شاهزادگان، نظر خود را در این باب چنین اظهار داشت:

«بنده در باب انتخاب و تعیین بیست نفر از علما از هر نقطه که باشد حرفی ندارم، ولی می‌خواهم این یک نکته را متذکر شوم که این بیست نفر باید از علمایی باشند که عالم به مقتضیات زمان هستند که رعایت این مسئله خیلی اهمیت دارد.»

آقا شیخ حسین موصوف، در ضرورت اقدام فوری در این باره و پاسخ به ایراد آقا سید

مهدی و پیشنهاد شاهزاده اسدالله میرزا چنین گفت:

«در باب تعیین بیست نفر از علما، چندین مرتبه در مجلس مذاکره شد و مخصوصاً چندین مرتبه بنده اظهار داشتیم، پس باید هرچه زودتر جواب حضرت آیت الله برود. اما در باب قرعه که ایراد وارد کردند که اگر مخصوص به تهران نبوده و از هر نقطه انتخاب شوند تولید اشکال خواهد کرد، بنده عرض می‌کنم هیچ اشکالی ندارد، چه از تهران و چه از خارج انتخاب شوند، اسامی آنها نوشته شده در مجلس قرعه می‌کشند، اسامی آن پنج نفر که معین شد، آن وقت اطلاع داده می‌شود که تشریف بیاورند به مجلس.»

اما اینکه شاهزاده اسدالله میرزا گفتند که این هیئت از علما که انتخاب می‌شوند باید عالم به مقتضیات عصر باشند، بنده عرض می‌کنم آقایان حجج اسلام که این علما را انتخاب می‌نمایند از همه بهتر می‌دانند که چه اشخاصی را انتخاب کنند.»

رئیس مجلس در پاسخ تمام مطالب عنوان شده، در یک جمله اظهار داشت:

«... جواب مرقومه حضرت حجت الاسلام هم به طوری که گفته شد، نوشته شده، در مجلس قرائت شده، پس از تصویب، ارسال می‌شود...»^{۹۱}

پایان نافرجام پرونده اصل «نظارت هیئتی از علما بر قوانین موضوعه مجلس» در دو شکل پیشنهادی شیخ و مصوب مجلس در دوره اول تقنینیه، مؤید درایت مرحوم شیخ فضل الله بود که بارها اظهار می‌داشت «کار به دستها» با اصل مذکور موافق نیستند، و همچنین نشانگر میزان آگاهی وزیر مختار انگلیس در تهران (سِر اسپرینگ رایس) حداقل در دوره اول مجلس از اوضاع ایران بود که از مدتها قبل اظهار داشته بود:

«بدیهی است به محض اینکه آزادیخواهان^{۹۲} زمام امور را به دست بگیرند، مسلم است که این ماده کهنه پرستانه به طور دائم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت.»^{۹۳}

یادداشتها

۱. مجموعه قوانین جزایی، قانون اساسی و قوانین دکتر مصدق با تمام اصلاحات تا آخر آبان ۱۳۳۲، گردآوری احمد کمانگر، (چاپ تابان)، ص ۲.
۲. همان، ص ۱۲.
۳. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۱۷۰.

- در صفحه ۸۵ کتاب پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تألیف منصوره اتحادیه (نظام مافی) (تهران: نشر گستره، بهار ۱۳۶۱) «الگوی واقعی قوانین ایران و بلژیک»، «قانون اساسی ۱۸۳۰ فرانسه» معرفی شده است.
۴. برای اطلاع از تغییرات و تصرفات مذکور، رک به: مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷)، ص ص ۸۰ تا ۹۰.
۵. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۵)، ص ۴۱.
۶. همان، ص ۴۹.
۷. همان، ص ۵۱.
۸. همان، ص ۷۰.
۹. همان، ص ۷۱.
۱۰. همان.
۱۱. فارغ از مطالبی که درباره میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک گفته شده است، با توجه به «أنظر ما قال ولا تنظر من قال»، باید گفت ناصرالملک در اینجا همچون نامه اش خطاب به سید محمد طباطبایی و نقل روایت «چپاندن ران شتر به حلقوم کودک خردسال»، سخن حکیمانه و صحیحی گفته که به دلیل «شرایط خاص» مورد توجه واقع نشده است.
۱۲. همان، ص ۷۲.
۱۳. همان.
۱۴. همان، ص ۷۳.
۱۵. سعدالدوله و تقی زاده و گروه «مترجمین» قوانین فرنگی و مجذوبین و مرعوبین «غرب» گویا در آن روزگار عنایتی به این مسئله نداشتند که جامعه ایرانی که دارای آداب و رسوم و اخلاقیات خاصی است و از جهت اقتصادی، علمی، سیاسی، اجتماعی و... در مراتبی مختلف با جوامع غربی قرار دارد؛ برای درمان دردهای خود نیازمند طی طرق و داروهایی متناسب با بیماری خود است که از سوی پزشکان حاذق و دلسوز و بی غرض تجویز شده باشد، و نه داروهایی که در شرایطی دیگر برای درمان بیماری های دیگری تجویز شده است.
۱۶. حداقل حسن اجرای این دستخط در آن ایام، که از پشتیبانی اکثریت قریب به اتفاق ملت غیرمشکل و فاقد پشتیبان خارجی و... برخوردار بود، این را می توان دانست که هفتاد سال و اندی قبل از تهیه قانون اساسی «جمهوری اسلامی ایران»، توانایی و تنگناهای قوانین موضوعه در چارچوب «شریعت» برای اداره امور جامعه با توجه به «مسائل مستحدثه» و دگرگونی های عمیقی که در جوامع بشری در قرون اخیر رخ داده است، در ترازوی تجربه و خرد سنجیده و ارزیابی می شد و مقدمه ای می گشت برای حرکت تکاملی بعدی کشور.
۱۷. زهرا شجعی، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری، (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴)، ص ۹۰.
۱۸. مولف قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، درباره اسامی مذکور، توضیحی به شرح ذیل در صفحات ۹۳ و ۹۴ آورده است:
- «اسامی اعضای این هیئت به شرح مذکور مجلس دوره اول (ص ۷۹) و تاریخ مشروطه کسروی (ص ۲۲۴) به شرحی است که درج شد، ولی در یادداشت های اخیر سید حسن تقی زاده [اطلاعات ماهانه، (مردادماه ۱۳۳۳)، ص ۳]، هنگامی که به اسامی اعضای این هیئت اشاره می شود، نام مشارالملک جزو نام اشخاص مذکور نیست و نام دو نفر دیگر، محقق الدوله و صدیق حضرت، اضافه بر دیگران آمده است.»
- لازم به تذکر است که در مذاکرات مجلس (ص ۷۹) از مشارالملک به عنوان عضو کمیسیون ذکری به میان نیامده

است. بلکه نام مشاورالملک مذکور است [ایضاً در روزنامه مجلس. مورخ ۲۹ ذیحجه، به نقل از: شجعی، همان، ص ۹۰] و دیگر اینکه اسامی محقق الدوله و صدیق حضرت نیز در مقاله «قانون اساسی ایران و متمم آن چگونه تدوین شد؟» نوشته دکتر عبدالحسین نوایی که با استفاده از اطلاعات تقی زاده تهیه شده است، مندرج در مجله یادگار، س ۴، ش ۵، (بهمن ۱۳۲۶) ص ۴۵. [جزو کمیسیون تهیه کننده «متمم قانون اساسی» آورده شده است.

۱۹. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۷۹.

۲۰. مخبرالسلطنه هدایت در این باره می نویسد: «قوانین اساسی فرانسه یا بلژیک را ما هم خوانده بودیم. مملکتی که تازه پا به سازمانی غیر آشنا می گذارد، باید آهسته پیش برود. متأسفانه به حکم عادت سیاسی، قانون اساسی بلژیک را مصدر قرار داده اند که براساس فرانسه بود. مردم فرانسه آتش می مزاج همان قانون کنستیتوسیون را هم مجری نکردند؛ کنوانسیون سوابق را از ریشه برآورده، او باش غلبه کردند و خرابی ها بار آوردند، و ما همان رشته را دنبال کردیم. اگر ملاحظات سیاسی نبود، می بایست تقلید از انگلیس کرده که همیشه اصول قدیمی را ملحوظ می دارد، نواقص را اصلاح می کند. اگر چه قانون اساسی ما بر بنیان محکم شرع است، تندروی ها و [بلهوسی ها] ما را از جاده صلاح بیرون برده، به مقصد نرسیدیم؛ سعادت یاری کند ان شاء الله راه راست کنیم و به فحوی قانون اساسی بر تشکیل مجلس سنا و حفظ شایع خودمان موفق شویم.» [خاطرات و خطرات، (تهران: زوار، ۱۳۴۴)، ص ۱۴۵].

لازم به ذکر است که براساس تلگراف سه تن از نمایندگان مجلس به «انجمن ملی تبریز»، «مندرج در: کسروی، همان، ج ۱، ص ۳۰۷» تهیه متن اولیه متمم قانون اساسی دو ماه طول کشیده است.

۲۱. محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شهید فضل الله نوری، ج ۱، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲)، ص ۳۷۹.

۲۲. کسروی، همان، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲۳. «متمم قانون اساسی».

۲۴. همان، ص ۳۰۷.

۲۵. ترکمان، همان، ج ۱، ص ۱۰۴؛ به نقل از مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴.

۲۶. کسروی در این باره از جمله چنین می نویسد: «راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را می خواستند و آشکاره سخن خود را می گفتند، چیزی که هست این سخن جز از دل های پیشروان بر نمی خاست، و چنانکه گفتیم دیگران آن را نفهمیده به زبان می آوردند، که اگر فهمیدندی بیشترشان دودل ایستادی و یا آنان نیز به سوی دیگر گراییدندی» (کسروی، همان، ج ۱، ص ۳۲۵).

۲۷. در معرفی «عوام الناس» از جمله «عوام الناس» تبریزی، دکتر رضا زاده شفق که خود در تبریز از نزدیک افعال و اعمال گروهی از آنان را با چشمتی خود دیده است، چنین می نویسد:

«همان عوام الناس که یک وقت بزرگترین دانشمند حق پرست یونان قدیم، یعنی سقراط را با هو و جنجال محکوم و مسموم ساختند، همان عوام الناس که در صفین برضه حضرت علی بن ابیطالب قیام کردند، همان عوام الناس که حضرت امام حسین را به اصرار و الحاق به کوفه دعوت کردند و هزاران تن از آنان پشت سر نمایندۀ او مسلم بن عقیل نماز خواندند و بعد از او برگشتند، همان عوام الناس که حضرت علی آنها را همج الرعاع نامید و بزرگان بشر از افلاطون و ارسطو تا ولتر نظیر همین عنوان را به آنان دادند، و ابوالفضل بیهقی آن مورخ دانشمند هزار سال پیش آنها را «مشتی غوغا و او باش» نام نهاد، همان ها که در فرانسه در سنوات ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۶ پشت سر جلادان عوام فریب متظاهر مانند روبسپیر افتادند و حدود نیم میلیون از نخبه مردم آن کشور را کشتند که بین آنان بسا زنان و مردان نامی، متقی و آزادیخواه وجود داشتند، به طوری که به قول مورخ، کله های بریده مانند آجرهای سقف طوفان گرفته، از «گیوتین» فرو می ریخت! همانها که در اوایل انقلابات مشروطه ما موقعی که ناطق در تبریز فریاد می زد: «مردم ما این نظامنامه را

- نمی‌خواهیم»، آنها فریاد می‌زدند: «آری ما نظام‌العلماء را نمی‌خواهیم» و عنقریب بود این خرفه‌می موجبات قتل مرحوم نظام‌العلماء را فراهم آورد!...» (خواندنی‌ها، س ۱۶، ش ۶۱، ص ۱۰؛ به نقل از روزنامه کیهان).
۲۸. کسروی راجع به آشوبگران تبریز و میزان شناخت آنان از «نظامنامه اساسی» چنین می‌نویسد: «چون شور و خروش دراز کشیده بود، کم‌کم رشته از دست خردمندان بیرون رفته، به دست آشوبگران می‌افتاد، و کم‌کم برخی نایب‌امانی‌ها پدیدار می‌گردید. شگفت است که باربران و بیخبران از پیشامد لذت می‌بردند، و با آنکه در نتیجه نبودن بازار بیکار و بی‌پول می‌ماندند، با سختی زندگانی ساخته، باز شدن بازارها را نمی‌خواستند. اینان معنی قانون اساسی را نمی‌دانستند و با این همه در طلبیدن آن‌ها فشاری می‌نمودند.» (کسروی، همان، ج ۱، ص ۳۳۶).
۲۹. همان، ص ۲۹۸.
۳۰. همان.
۳۱. همان، ص ۲۹۹.
۳۲. همان، ص ۳۰۲.
۳۳. همان، ص ۳۰۷.
۳۴. همان، ص ص ۱۲-۳۱۱.
۳۵. همان، ص ۳۱۲.
۳۶. از اسناد آلبوم آقا ضیاء‌الدین نوری که به لطف فرزندان مرحوم آقای فضل‌الله کیا در اختیار راقم قرار گرفت.
۳۷. کسروی راجع به این واقعه چنین می‌نویسد: «روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت [دوم ربیع‌الثانی] در اینجا نیز تکانی پدیدار شد. بدین سان که گروهی از زنان دسته‌ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی به مجلس رفتند. این بار دیگر بود که زنان رو پوشیده ایران با چادر و چاقچور، همپایی در جنبش آزادی می‌نمودند، و پیداست که آنان را برانگیخته بودند.» (کسروی، همان، ج ۱، ص ۳۱۵).
۳۸. همان، ص ۱۶۷.
۳۹. اشاره به «هجرت صغری» در ذیقعدة ۱۳۲۳ ق دارد.
۴۰. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۱۶۸.
۴۱. کسروی، همان، ج ۱، ص ۳۱۲.
۴۲. همان، ص ص ۱۸-۳۱۷.
۴۳. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۱۶۹.
۴۴. صبح صادق، س ۱، ش ۳۹، (۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ق).
۴۵. امضاکنندگان تلگراف اگر می‌نوشتند «قانون اساسی که از مطابقت بعضی از علما بیرون آمد، صلاحیت قبول ما را ندارد»، نظر خود را اظهار داشته بودند، و از نظر اخلاقی دست به یک عمل ناصحیح نیازیده بودند؛ اما هنگامی که نوشتند «صلاحیت قبول مجلس را ندارد»، و برخلاف واقع سخنگوی مجلس شدند، عملاً دست خود را به یک عمل غیر اخلاقی و فرصت‌طلبانه آلودند.
۴۶. کسروی، همان، ص ۳۱۹.
۴۷. همان، ص ص ۲۲-۳۲۱.
۴۸. همان، ص ۳۲۲.
۴۹. همان، ص ۳۳۰.
۵۰. ترکمان، همان، ج اول، ص ۱۰۴.
۵۱. همان.

۵۲. همان.
۵۳. همان، ص ۳۷۷.
۵۴. صبح صادق، س ۱، ش ۴۸، (۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق).
۵۵. ترکمان، همان، ج ۲، ص ص ۲۴-۳۲۳.
۵۶. نویسنده - یا نویسندگان - جزوه‌ای با عنوان «پیشنویس قانون اساسی، مجلس خبرگان و شورای نگهبان، روح شیخ فضل‌الله نوری را زنده ساخته است» (منتشره در مرداد ۱۳۵۸ به وسیله «گروه رزمندگان خلق») که از موضوعی عکس‌العملی دست به تهیه جزوه یاد شده زده است، به دلیل عدم اطلاع از این مسئله که در آغاز مشروطیت آنچه امروز «متمم قانون اساسی» خوانده می‌شود، غالباً «نظامنامه اساسی» عنوان داشته است، آنچنان که در اینجا رئیس مجلس، مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله، از «نظامنامه اساسی» یاد می‌کند، به فحاشی به مرحوم شیخ پرداخته و نوشته است:
- «شیخ فضل‌الله چنان مرتجع بود که حتی حاضر نمی‌شد کلمه «قانون» را به کار برد. او به جای کلمه «قانون» از واژه «نظامنامه» استفاده می‌کرد...» (صفحه ۱۸ جزوه مذکور)
۵۷. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۱۷۹.
۵۸. همان، ص ۱۸۶.
۵۹. همان، ص ۱۸۷.
۶۰. حبل‌المتین (تهران)، ش ۴۰، (۱ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق).
۶۱. حبل‌المتین (تهران)، ش ۴۳، (۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق).
۶۲. مجله مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه فاقد این پیشنهاد که علت نطق عمیق آقا میرزا فضلعلی آقا، وکیل آذربایجان، در این جلسه بوده است، می‌باشد.
۶۳. سیر اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلیس در تهران، طی گزارش مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۰۷ خود به سیر ادوارد گرین، وزیر خارجه انگلیس، بخط از میرزا فضلعلی آقا، نماینده آذربایجان، به عنوان مخالف «نظارت هیئت مجتهدین بر قوانین مصوبه مجلس» یاد کرده است، و راقم نیز به دلیل عدم اطلاع و دقت و بررسی صحت و سقم مطلب، نکته فوق را در صفحات ۳۷۳ و ۳۷۴ جلد دوم کتاب مکتوبات... شیخ فضل‌الله نوری نقل کرده‌ام.
۶۴. «در زمان استبداد می‌گفتند که فلان حکم شرعی و فلان حکم عرفی: مقصود از حکم عرفی حکمی بود که مدعی قراری می‌داد که در ماده فلان به این ترتیب باید رفتار نمود، یا در خصوص موردی می‌گفت که من چنین حکم می‌کنم. اکنون که ما مجلس شورای ملی داریم و در این مجلس بنامست که قوانین معین شود و همه کس به آن قوانین رفتار نماید و احدی با استبداد حکم نکنند، ما را حکم عرفی که مقابل و ضد حکم شرعی باشد در مملکت نخواهد بود. زیرا که قانون، احکام واجب و حرام را تغییر نخواهد داد، واجبات و محرمات شرعیه به جا و حال خود باقی خواهد بود، و قوانین که به تصویب مجلس مقنن خواهد شد، عبارت خواهد بود از دو قسم مطالب:
- اول با اموری که شرعاً به طور کلیت امر به آنها شده و تعیین خصوصیاتش منوط به تصویب علما و مقتضیات اعصار است، مثل عمل نظم که شرعاً تهیه قشون برای دفاع از مسلمین و حفظ حدود بلاد اسلامی و امنیت طرق و شوارع و نحوه واجب است، و تعیین اینکه اهل نظام چند ساله باشند و تا چند مدت سر خدمت بوده، بعد تبدیل شوند، از عشایر و شهرها و دهات همگی داخل خدمت شوند، یا سوار از ایلات و سربازها از غیرها، با قرعه گرفته شود یا از روی بنیچه یا عدد نفوس، مقررری هریک چقدر باشد؟ همه اینها از اموری است که تعیین آنها موکول به نظر علما و عقلای هر عصر است.
- دوم با اموری که بالاصاله مباح است، لیکن برای حفظ نظام که واجب بر همه مسلمین است، لابد باید التزام به

فعل یا ترک آنها بشود نه به عنوان تشریح. این قوانین در این قبیل موارد حقیقت تعیین مصادیق برای واجبات شرعیه به حسب اقتضای زمان خواهد بود. و در باب مالیات هم باز حکم خلاف شرعی نخواهد بود، زیرا که شرعاً وجوهی برای مصالح مسلمین معین و مقرر است، و اگر آن وجوه کافی نباشد، برای حفظ بیضه اسلام و حفظ نظام آنچه لازم است باید مسلمین تهیه نمایند به هر نحوی که علما و عقلا صلاح دانند قرار می‌دهند و خلاف شرعی را مرتکب نمی‌شود. و اگر به جهت معاهدات دول و نحوها در بعضی مواد و اجرای احکام شرعیه اولیه متعذر شود، من باب «الضرورات تبیح المحظورات» باز با تصویب علما، احکام ثانویه بدل آنها می‌شود.

پس به هیچ حکم قانونی مجلس محترم مخالف شرع نخواهد بود. اگر بعضی اقسام این احکام را احکام عرفیه می‌گوییم، مراد احکام عرفیه مخالف با شرع نخواهد بود.

تمام وکلای مجلس محترم مسلم می‌دارند، چند امر را:

اول اینکه قوانین مجلس مخالف شرع نخواهد بود. دوم اینکه مخالف شرع قانونی است که پیدا نخواهد کرد. سوم اینکه تعیین مخالفت و عدم مخالفت پیش از تصویب مجلس محترم خواهد بود. پنجم [چهارم] اینکه مجلسی که غیر از مجلس شورا و مجلس سنا باشد، برای این عمل منعقد نخواهد شد. و ترتیبی که اکنون بعد از تبادل افکار صائبه داده شده و حاوی تمام امور مزبوره است، علتی برای تأخیر تصویب نیست.» (مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۱۸۸.)

۶۵. حبل المتین، (تهران)، ش ۴۳، (۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق).

۶۶. صبح صادق، س اول، ش ۵۹، (۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق).

۶۷. لازم به ذکر است که فصل یاد شده با اصل معروف دوم متمم قانون اساسی از نظر جمله بندی اختلافی دارد.

۶۸. همان.

۶۹. به عنوان نمونه از آثار ذیل می‌توان یاد کرد:

الف) خاطرات حاج سیاح، ص ص ۸۲ — ۵۸۱.

ب) مجاهد، ش ۱۰۳ (۹ دی ۱۳۵۹) [به نقل از: خاطرات حاج سیاح].

پ) مصطفی رحیمی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، ص ۹۹.

ت) نصرالله مستوفی، تاریخ انقلاب ایران، ص ۱۸۲ [ترکمان، همان، ج ۲].

ث) پاسخ ضیاء الدین دری به مؤلف کتاب تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، ص ۳۲۵ مأخذ فوق.

ج) سید محمدعلی شوشتری، چرا مرحوم شیخ فضل الله نوری به دار آویخته شد؟ ص ۳۵۸ مأخذ مذکور.

چ) عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۲۸۰.

ح) سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، آیت الله شهید شیخ فضل الله نوری پاسدار خط فقاقت شیعه در جنبش مشروطیت، ص ص ۱۳ — ۱۲.

خ) مصطفی بروجردی، نخستین فریادگر مشروعه در بیدار مشروطه، ص ص ۷۰ — ۶۹.

د) محمدعلی جاودان، در تحلیل استعمار فرهنگی، ص ۷۳.

ذ. و. بهروزی، قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه، ج ۱، (پیشگفتار) ص ۶۳.

ر) احمد قاسمی، شش سال انقلاب مشروطه ایران، (سازمان مارکسیستی — لنینیستی توفان). ص ص ۱۵ — ۱۴.

ز) گروه رزمندگان خلق، پیش نویس قانون اساسی، مجلس خبرگان و شورای نگهبان روح شیخ فضل الله نوری را زنده ساخته

است، (۱۳۵۸)، ص ۱۴.

ژ) مؤلف ابدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، دکتر فریدون آدمیت، تحت تأثیر سخن سید محمد طباطبایی در مجلس

شورای ملی، تنها اختلاف اصل پیشنهادی شیخ را با اصل مصوب مجلس در بودن هیئت نظار از مجتهدین «در

مجلس» و یا «بیرون از مجلس» ذکر کرده است. ضمناً نکته ای را با عنوان «ارجاع قضایای مورد شبهه به رأی مرجع تشیع مقیم عتبات» به اصل پیشنهادی شیخ نسبت داده است که مأخذ آن مذکور نیست. س) مؤلف تحلیلی از نقش سه گانه شیخ نوری در نهضت تحریم تمباکو، علی ابوالحسنی (منذر)، به رغم ذکر این نکته که اصل مصوب مجلس با اصل پیشنهادی شیخ «تغییر نسبتاً عمده ای نموده...»، در خصوص اصل مزبور سه اشتباه در صفحات ۳۹ و ۴۰ به شرح ذیل مرتکب شده است:

۱. «آشنایی با مقتضیات زمان» را به اصل پیشنهادی شیخ نسبت داده است که چنین نیست.
۲. تعداد هیئت نظار از مجتهدین را که در اصل دوم متمم قانون اساسی گفته شده است باید کمتر از پنج تن نباشند نیز به شیخ نسبت داده است، در صورتی که در اصل پیشنهادی شیخ تعداد اعضای هیئت مزبور مشخص نشده است.
۳. تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی را مربوط به پس از تحصن شیخ فضل الله در حضرت عبدالعظیم دانسته است، در صورتی که مربوط به قبل از تحصن شیخ می باشد.
۷۰. حل المتین (کلکته)، س ۱۴، ش ۴۴، (۹ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق)، ص ۲۱.
۷۱. عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور: زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه، (تهران: زوار، ۱۳۵۹)، ص ۱۶۳.
۷۲. ترکمان، همان، ج ۱، ص ۲۳۷.
۷۳. حل المتین (تهران)، ش ۴۲، (۴ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق).
۷۴. همان، ش ۴۳، (۵ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق).
۷۵. تاریخ استقرار مشروطیت، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، استخراج و تهیه حسن معاصر، ج اول، (۱۳۵۳)، ص ۳۷۹.
۷۶. صبح صادق، س اول، ش ۶۴، (۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق)، ص ۲.
۷۷. همان، ص ۳.
۷۸. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۱۹۵.
۷۹. صوراسرافیل، س اول، ش ۱۵، (۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ق)، ص ص ۲ و ۴.
۸۰. کسروی، همان، ج اول، ص ۳۷۶.
۸۱. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۲۰۱.
۸۲. همان، ص ۲۰۲.
۸۳. همان.
۸۴. جریده مظفری، س ششم، ش ۲۰، (۷ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق).
۸۵. ترکمان، همان، ج اول، ص ص ۱۰۵ — ۱۰۴؛ به نقل از: مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴.
۸۶. همان، ج ۲، ص ۳۲۴.
۸۷. ترکمان، همان، ج اول، ص ص ۱۳۹، ۲۳۲، ۶۸ — ۲۶۷.
۸۸. لازم به ذکر است که برخی از علمای مذکور بعداً با شیخ از در مخالفت در آمدند.
۸۹. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه، ص ۴۴۸.
۹۰. همان، ص ۴۵۶.
۹۱. همان، ص ۵۳۲.
۹۲. نیازی به توضیح نیست که منظور سراسپرینگ رایس از «آزادیخواهان»، نه آزادیخواهان واقعی و حقیقی که رشد و تعالی مردم هر کشوری در گرو وجود و حضور آنان است، بلکه آن گروه مجذوب و مرعوب و فریب خورده ای بودند که

مصلح ملی-اسلامی را در نظر نمی‌گرفتند و عمدتاً ناآگاهانه و بعضاً آگاهانه آب به آسیاب حاکمیت انگلیس بر ایران می‌ریختند.

۹۳. تاریخ استقرار مشروطیت ...، ص ۳۷۹.

سواد کثرت حضرات اهل دوح و هدیه مصلحتی مجلس شورای

میران

حصول دانی مجلس شورای دامت برکاتهم تو فیات و جارات عوام
 ان و لک روی عیال شیعیه که در زاویه تقصیده میسند و انما بعض
 روز ما بر تو فیات شیعیه نوعی و شخصی بلکه کفریات و تقویدات
 معروفه از بعضی و اعیان و مجتهدین فخر نظارت علی که مرجع
 نامش نبسته بدون عضویت بمجلس و بدون تقصیده بعم قضای
 در قانون سایر که جزا شده اند از خضر باعث جاده اس اسم است
 فیج علماء و مشرعی و طلب غیر در دین و ذریه مجلس
 دامت برکاتهم رخ مراتب منظور را فوراً مستدعی هم دانند
 مدد و فتنه و لکه زحمت کاه یک سال هر روز است (مصلحتی)
 و ارجح حق می دانی که ذرا اندک خروج از نظر اکثر اهل آقا نیز ابرام اندر حق می زند
 داعی خود را قرائت می در می ساز علماء و طلبه



مجلس شورای ملی ایران

مورخہ ۲ شہر، رجب ۱۳۲۵

نمبر۔ ۲۰

[illegible]

آن را میسند خاصه اما لے درو کمال و رشت چنانچه فاکر

عَمَّا قَرَّبَ الْخَطَاةَ فَوْنَ الْعَادَةِ دَفْعُهَا بِرَدِّهَا

لهذا دعوى محض مجلس خود را بر علی حده اعمای هر که در بازی است

عموم مردم وزم ان خستید

متوالیہ ہے اور یہ درست ہے۔

منصف قاضی صاحب بطریق مذکورہ دہ آتم غودہ سودہ

که عاصم و همایون رسیده طبع دین در حاکم از اسیر شد

رخصت بدست شو و این مطلب را مادر از او پرسید

دست دراز حفظ عدد و عدد نوازه در ربع نتوانست



شیخ فضل الله نوری



سید عبداللہ بہبھانی

بررسی تاریخی احیای اسلام*

حمید عنایت

ترجمه احمد تدین

در مورد نهضتی که به عنوان احیای اسلام شناخته شده و هم اکنون جهان اسلام از مراکش تا مالزی را فرا گرفته است، دو برداشت و دو تعبیر اساساً متفاوت ارائه شده است. برداشت اول، آن را یک خطای باصره صرف می‌داند و برآن است که در پشت بحرانهای ادواری سیاسی که در جهان اسلام غالباً به صورت نهضت‌های اعتراضی توده‌ای و فراگیر علیه سلطه اجنبی بروز کرده، دین به عنوان نیرویی توانمند عمل کرده است. تنها هنگامی که رژیم‌های کوتاه بین در راه یک آرمان این جهانی نظیر تجددخواهی، توسعه و پیشرفت و ملی‌گرایی به سرکوب شهروندان و جریحه دار کردن احساسات مذهبی آنان کمر بسته‌اند، انفجارهای ناشی از آن در نظر دنیای غیراسلامی که صرفاً ناظر پدیده انفجار بوده [و کلیت جریان در چشم انداز تاریخی را در نظر نگرفته] به منزله بیدار شدن یک نیروی خفته تلقی شده است. برداشت دوم که به گسترده‌گی برداشت نخست نیست، برآن است که در تاریخ طولانی جهان اسلام، رویدادهای کنونی از بسیاری جهات در نوع خویش منحصر به فردند. نادیده گرفتن این امر به منزله غافل ماندن از دگرگونی‌های پراهمیتی است که در ذهنیت و گرایشهای کنونی مسلمانان پدید آمده است.

برداشت نخست به دلایل تاریخی صرف، قابل قبولتر می‌نماید. تنها در تاریخ سده اخیر شواهدی غنی از تحرک، در تکاپوی بی‌وقفه اسلام در رویارویی با چالش خارجی به چشم می‌خورد. برای مثال، دو دهه آخر سده نوزدهم شاهد قیام مهدی در سودان و جنبش

تنباکو در ایران است. در حالی که قیام مهدی اعتراضی بنیادگرایانه و پارسایانه به سلطه عثمانی-مصر، به عنوان عاملان انحطاط اسلام بود، در ایران جنبش تنباکو، این حرکت اعتراض آمیز توده مردم به رهبری علما، شاه وقت را وادار به لغو امتیاز مالی پر سودی ساخت که به یک ماجراجوی اروپایی داده بود و این حرکت نشانه فوران ناسیونالیسم ایرانی در اتحاد تنگاتنگ با اسلام است. در واقعه بعدی، یعنی انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ خورشیدی] روحانیون شیعه نقش رهبری را داشت. در سی سال بعدی شاهد پیروزی شورش مذهبی علیه پادشاه تجددخواه در افغانستان (۱۹۲۹)، تشدید مبارزه اعراب، نخست علیه سلطه عثمانی و در مرحله بعدی علیه تصمیم انگلستان و فرانسه به تقسیم هلال خصیب به صورت عراق و فلسطین تحت سرپرستی انگلستان، و سوریه تحت سرپرستی فرانسه، و سرانجام به صورت مبارزه علیه مهاجرت یهودیان به فلسطین بوده ایم. ناسیونالیسم عربی با وجود تمامی زمینه های غیردینی آن برای رهبری مؤثرتر مبارزه اش ناچار بود بر اسلام به مثابه یکی از عناصر مهم وحدت اعراب متکی باشد. این ناسیونالیسم پس از جنگ جهانی دوم علیه غربی موضع گرفت که در تشکیل دولت اسرائیل مداخله کرده بود. از جنگ جهانی دوم به بعد، این موضعگیری علیه غرب به صورت نهضتی فراگیر در میان تمامی مردم استعمارزده و از آن جمله مسلمانان شمال آفریقا و آسیای جنوب خاوری به منظور کسب استقلال از کشورهای غربی اوج تازه ای یافته است. به زعم هواداران برداشت نخست، بحران کنونی صرفاً تداوم همان تمایلات مسلمانان برای کسب استقلال و قدرت است، با این تفاوت که قدرت عظیم مالی برخی از کشورهای مسلمان بر اثر درآمد عظیم نفت سبب شد تا پاره ای از آنان تصویر اغراق آمیزی از قدرت اسلام را به دنیای تشنه انرژی عرضه دارند.

البته هیچ یک از این حقایق غیرقابل انکار تاریخی، بر اعتبار این نظریه خدشه ای وارد نمی آورد که نهضت کنونی مسلمانان ویژگی هایی خاص دارد که آن را از حرکتهای پیشین متمایز می سازد. هدف این مقاله، شرح نسبتاً مفصل همین ویژگی هاست. از آنجا که بخش مهمی از محتوای عاطفی نهضت جاری اسلامی در عمل تحت تأثیر مطالبی تعیین می گردد که در جهان غرب درباره آن نوشته می شود، امید است مقاله حاضر برخی از برداشتهای نادرست غرب درباره ماهیت و طبیعت این نهضت را روشن کند.

از ویژگی های بارز احیای اسلام در زمان حاضر، اهمیت فرهنگی آن است،

هرچند این اهمیت غالباً تحت الشعاع بازتابهای سیاسی آن قرار می‌گیرد. برای درک کامل این ویژگی، ناچاریم به عقب برگردیم و الگوی در حال تغییر واکتش مسلمانان نسبت به تهاجم تجددگرایی دوسده اخیر را مورد بازبینی قرار دهیم. این الگوسه مرحله را از سر گذرانده است: مرحله نخست، با گسترش سلطه استعمار در آغاز سده نوزدهم شروع می‌شود و تقریباً در اواخر همان سده به پایان می‌رسد؛ مرحله دوم مقارن است با ظهور ناسیونالیسم در میان ملتهای استعمارزده یا نیمه استعماری در نیمه نخست سده بیستم؛ و مرحله سوم با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود و هنوز ادامه دارد و از ویژگی‌های آن، رشد فزاینده آگاهی مسلمانان به هویت متمایز فرهنگی خود است.

بدیع آنکه قوی‌ترین انگیزه تجددخواهی در مرحله نخستین، در پی امواج تجاوزات استعمارگران بود و این امواج، اغلب کشورهای مسلمان را بعد از دوره طولانی خمودگی بیدار کرد و آنان را متوجه عقب ماندگی اجتماعی و سیاسی خود نمود. اما جراحت ناشی از شکستهای نظامی از قدرتهای غربی، نظیر شکست مصر از ناپلئون بنپارت در ۱۷۹۸، و شکست ایران از روسیه در جنگهای سالهای ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸، حتی اگر ذکری از شکستهای امپراتوری عثمانی — که با ناکامی این دولت در دومین دور محاصره وین در ۱۶۳۱ آغاز می‌شود — به میان نیاوریم، موجب ایجاد جَوّ نوپیدی شد و منجر به پیدایش انواع نظریه‌ها در مورد علل عقب ماندگی و راههای رفع آن گردید.

براساس یکی از بانفوذترین نظریه‌ها، عامل عمده عقب ماندگی، فروستی بنیه نظامی بود و بنابراین، مطمئن‌ترین راه تجدید حیات ملی، ایجاد ارتشی قوی و تجدید سازمان شده بود. و پیرو همین نظریه بود که یک رشته اصلاحات اساسی در مورد ارتش به عمل آمد تا ارتشیان را با فنون و آموزش و به کارگیری سلاحهای اروپایی آشنا سازند. این اصلاحات در مصر با ظهور محمدعلی در ۱۸۰۵، در عثمانی با تدوین اصلاحاتی با عنوان تنظیمات در سالهای ۷۶-۱۸۳۹، و در ایران به دنبال پایان گرفتن جنگهای ایران و روسیه آغاز شد. بدیهی است که این اصلاحات در قلمرو نهادهای ارتشی محدود نماندند و بسرعت بر دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی، خاصه آموزش و پرورش و صنعت، تأثیر گزار شدند. اما به هر حال پیش فرض اساسی این اصلاحات بدون چون و چرا تا دهه آخر سده نوزدهم این اصل بود که در هر کوششی به منظور نیل به تجدید حیات ملی، بازسازی قدرت نظامی تقدم دارد. با این مسئله به مرحله دوم می‌رسیم که در خلال آن، از نارسایی این اصلاحات

نظامی نقدی جامع به عمل آمد و ماحصل آن انتقادهای درک این واقعیت بود که پیش شرطهای تجدید حیات ملی از ایجاد ارتش قوی و بازسازی شده، بسی فراتر می‌رود و شامل بازسازی تمامی ساختار اجتماعی و سیاسی خواهد بود. این نگرش جدید، که ریشه‌ای عمیق در فلسفه سیاسی غرب داشت، بر دو اصل اساسی یعنی لیبرالیسم و ناسیونالیسم متکی بود. گرچه بعضی از مردم خاورمیانه، بویژه ایرانیان، مدتها پیش از ظهور فرهنگ غرب، با مفهوم ناسیونالیسم و دست کم با عناصر عاطفی آن، آشنا بودند، اما آگاهی ملی یا تحت الشعاع این مسئله بود که به اقتضای زمان جزئی از واحدهای سیاسی بزرگتر مانند امپراتوری مغول یا عثمانی بودند، و یا آن آگاهی در زیر بار بیخبری و جمود خفه می‌شد. همین طور، گرچه آرمان حکومت قانون و مشارکت مردم به هر نحو در اداره امور عمومی، ریشه در تجربیات قبیله‌ای و افکار برابری خواهانه قوانین اسلامی داشت، اما نهادهای لیبرالی در میان مسلمانان هیچ سابقه و پیشینه‌ای نداشتند. گرچه هواداران نگرش تازه، بر سر تفسیر جوهر ناسیونالیسم و لیبرالیسم با یکدیگر اختلاف داشتند، اما در این مورد که همگی در اسارت غرب هستند، متفق القول بودند. آنها بدون هرگونه احساس شرمی، به برتری غرب و ضرورت تام و تمام غربی کردن همه‌جانبه زندگی اجتماعی مسلمانان اذعان داشتند. تمایز غربی کردن و غرب گرایی از تجددخواهی، تمایز ظریفی بود که از جانب نویسندگان مسلمان و آگاه نسل بعدی که باز هم در غرب تحصیل کرده بودند، ارائه شد. در چنین اوضاع و احوالی، طبیعی بود که ارزشهای سنتی، یا مقام درجه دومی را اشغال کنند و یا به جرم اینکه موانعی ذهنی در سر راه غرب گرایی هستند، یکسره به دور انداخته شوند. ظاهراً این قبیل عقاید، به اقلیت بسیار ناچیزی از نخبگان شهری منحصر بود؛ اما همین اقلیت کوچک به دلیل موقعیت ممتازش در جامعه‌هایی که اکثریت مردم بیسواد بودند و دولتهای خودکامه بر آنان حکومت می‌کردند، نفوذ بس عظیمی داشت.

حاصل این برداشتها، به کارگیری بی چون و چرای هنجارهای پیشرفت غربی در جوامعی بود که با در نظر گرفتن سابقه تاریخی و نظام ارزشهایشان به راه‌های دیگری نیاز داشتند. در هر صورت بعید می‌نمود که این راه حل بتواند همان نقشی را بازی کند که فرایند طولانی و محنت بار تاریخ اروپا با عنوانهای رنسانس، اصلاح مذهبی، انقلاب صنعتی و انقلاب علمی ایفا کرد. جای شگفتی نیست اگر این اقدامهای نه‌چندان صادقانه تجددخواهان، حاصلی جز ایجاد گسل و شکاف در تمامیت و همگونگی فرهنگی نداشت.

طبقه‌های بالا و متوسط، آرمانها و رفتارهای غربیان را فرامی‌گرفتند و جذب می‌نمودند، اما توده مردم به سنتها و عقاید دیرپا وفادار و پایبند مانده بودند. به دنبال جابه‌جایی اجتماعی و سیاسی شکست تجددخواهی، بناگزی انعکاسی ضد تمدن غرب و لاجرم ضد نفس مفهوم اصلاحات، شروع شد. در این میان، آنچه بدان کمترین توجهی نشد این بود که اصلاحات به عمل آمده هرگز بیش از خراشی بر پوسته نهادهای اجتماعی و سیاسی وارد نکرده، به پیش‌زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و نظری که پشتوانه موفقیت آنان باشد مسبوق نبودند. مراحل این تجربه‌های تجددگرایانه — تقلید از غرب، ناکامی، ضد حمله علیه غرب — در اکثر کشورهای اسلامی به رغم تفاوت‌های بنیادی این کشورها در زمینه تحول تاریخی، تقریباً به شکل یکنواختی تکرار شده است.

با توجه به سرخوردگی روبرو به ازدیاد مردم کشورهای اسلامی از غرب از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، بسیاری از رویدادهای سیاسی پراهمیت این کشورها در حوزه مناسباتشان با جهان خارج، نقش کاتالیزوری را ایفا کرده‌اند که گرایشهای پنهانی را آشکار ساخته، و یا جریانهای بظاهر جدا از هم را در حرکتی یکپارچه و منسجم عجین ساخته‌اند.

پیدایش دموکراسی در ترکیه، بحران مناسبات ایران-انگلیس در پی ملی شدن صنعت نفت در ایران، که هر دو به اوایل دهه ۵۰ مربوط می‌شوند، بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶، پیروزی الجزایر در جنگ استقلال بر فرانسه در ۱۹۶۲، شکست اعراب در جنگ شش روزه ۱۹۶۷، شکست پاکستان در جنگ با هندوستان ۱۹۷۱، جنگ ۱۹۷۳ اعراب-اسرائیل و بحران انرژی ناشی از آن، همگی را می‌توان به یک معنی نشانه‌های عمده راهی دانست که مسلمانان در مسیر رسیدن به مرحله احیای کنونی از آنها گذشته‌اند. بدیهی است هریک از این رویدادها پیامدهای متفاوتی با دیگر رویدادها داشته و عنصر جداگانه‌ای را در حرکت و نهضت پدید آورده است. از همین رو؛ پیروزی حزب دموکرات در ترکیه در ۱۹۵۰ برای نخستین بار پس از اعمال سیاست آتاترکی جدایی دین از دولت، به توده‌های مسلمانان ترک این فرصت را داد تا به بیان احساسات مذهبی خویش بپردازند؛ توده‌هایی که در حد گسترده‌ای از آن سیاست بی‌تأثیر مانده بودند و در یک دوره طولانی به انفعال و بی‌عملی کشانده شده بودند و حالا بدین ترتیب دوره‌ای از احیای مذهبی را در ترکیه آغاز می‌کردند. بحران سالهای ۵۳-۱۹۵۱ ایران که سرانجام به سلطه یک کنسرسیوم

بین‌المللی بر منافع نفتی کشور منجر شد، و تهاجم انگلستان-فرانسه-اسرائیل بر مصر در جریان بحران کانال سوئز، هم لیبرالیسم غربی و هم متحدان غرب در منطقه را بی اعتبار ساخت و به طور غیرمستقیم به ایدئولوژی‌های بنیادگرایی اعتبار بخشید. جنگ آزادی بخش الجزایر توجه توده مردم سراسر جهان اسلام را به خود جلب کرد. پیروزی مردم الجزایر در آن جنگ، تنها پیروزی مسلمانان بر یک قدرت غربی در زمان حاضر محسوب می‌شود و این پیروزی که به دنبال مبارزه مسلحانه‌ای طولانی حاصل شد، بر اعتماد به نفس مسلمانان تأثیر زیادی برجای گذاشت. این تجدید حیات روحی با شکستهای بعدی و حتی شکست اعراب در جنگ شش روزه، زایل نشد. در واقع، مسلمانان ارتدوکس این پیروزی را دلیلی بر نیاز به بازگشت به اسلام دانستند. همین‌طور، شکست پاکستان از هند در ۱۹۷۱ به جای آنکه اعتبار اسلام به عنوان ایدئولوژی مشروعیت بخش پاکستان را زیر سؤال ببرد، به تحکیم بینشهای انعطاف‌ناپذیر و پارسایانه این دین کمک کرد و در عین حال، تلاشهای قبلی برای تفسیری آزادانه‌تر و انعطاف‌پذیرتر از اسلام دلیل عمده شکست پاکستان قلمداد شد.

انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران گرچه با بسیاری از ویژگی‌های نهضت‌های مذکور وجه اشتراک دارد، اما به دلیل ویژگی‌های خاص خودش، از نهضت‌های یاد شده متمایز می‌شود. نخستین این وجه تمایزها آن است که در هیچ کشور اسلامی دیگر، شیعه دوازده امامی در اکثریت نیست. شیعه مذهب رسمی کشور است و در تاروپود علایق ملی گرایانه پیروان این مذهب تنیده است. علاوه بر این، اعتقاد شیعیان به ظهور یک مهدی موعود در آخرالزمان و پر کردن جهان از عدل و داد، به این معنی است که شیعه تمامی حاکمیت‌های این جهانی را تا زمان ظهور مهدی غیرمشروع می‌شمارد، مگر آنکه ترتیبات موقتی مورد تأیید مجتهدان شیعه قرار گیرد. اما این ترتیبات نیز در گذشته بدشواری حاصل شده و در عمل نیز عمری کوتاه داشته‌اند. دولت صفویه که در ۱۵۰۳ میلادی یک چنان ترتیبات و سازش مصلحتی را ایجاد کرده بود، بسرعت تحت سلطه پادشاهان فاسد و این جهانی قرار گرفت؛ و نظارتی که در قانون اساسی ۱۹۰۶ ایران برای مجتهدان شیعه بر قوانین مجلس در نظر گرفته شده بود، هرگز جامه عمل نپوشید. همه اینها سبب شده‌اند تا مذهب شیعه بالقوه به صورت ایدئولوژی مخالف نظام، و مایه انقلاب درآید و در این زمینه مذهب سنی که مذهب اکثریت مسلمانان است، هرگز به پای آن نمی‌رسد، چرا که به پیروان خود اطاعت از فرمانروایان را توصیه می‌کند.

با گذار از قلمرو آرمانها به حوزه امور واقعی و عملی باید بگوییم در دهه های ۶۰ و ۷۰ در هیچ کشور اسلامی بجز ایران، یک رژیم سیاسی با خصلت سرکوبگری فزاینده، با میزان چشمگیری از رشد و توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی — البته به شکلی نامتوازن و نابخردانه — در هم نیامیخته بود. شمار عظیم کارکنان دولتی، دانشجویان و کارگران که در مراکز شهری اقامت داشتند، همه به ابزار و ارتباطاتی جدید دسترسی داشتند و از طریق هزاران ایرانی که در خارج اقامت داشتند یا به تحصیل مشغول بودند، با جهان خارج به شکل گسترده ای در تماس بودند. نظیر چنین وضعیتی تنها در معدودی دیگر از کشورهای اسلامی وجود داشت؛ و سرانجام، برای دو چهره برجسته در مرحله پایانی انقلاب — [امام] خمینی و شاه — در دیگر کشورهای اسلامی نمی توان همتا و نظیری یافت.

اما باید یادآوری کرد که تحولات بین المللی، بویژه تحولات سایر کشورهای اسلامی نیز بر روند انقلاب اسلامی تأثیری تعیین کننده داشته اند. به عنوان مثال، در پی سقوط حکومت ملی دکتر مصدق بر اثر کودتای سال ۱۳۳۲، افسردگی و سرخوردگی تلخی بر مسلمانان ایران حاکم بود و پیروزی الجزایر بر فرانسه سبب تقویت روحیه آنان شد و کشمکش اعراب-اسرائیل عامل مهمی در به افراط کشانیدن آگاهی سیاسی در ایران بود. وانگهی در شرایطی که هیچ گونه مخالفت سیاسی مجاز نبود، حمله به اسرائیل راهی برای ابراز نارضایتی از سیاست خارجی شاه محسوب می شد. اما کشمکش اعراب-اسرائیل، سیاستهای داخلی رژیم را نیز تحت تأثیر قرار می داد و به طور غیرمستقیم به سقوط آن کمک کرد. این قضیه وقتی روشنتر می شود که سناریوی آن را به صورت برهان خُلف در نظر آوریم: اگر کشمکش اعراب-اسرائیل اصولاً وجود نداشت، جنگ سال ۱۹۷۳ روی نمی داد و اگر جنگ ۱۹۷۳، وی نمی داد، بحران انرژی در آن سال پدید نمی آمد و قیمت نفت هم چهار برابر نمی شد و در نتیجه رژیم ایران هم قادر نبود برنامه بلند پروازانه توسعه اقتصادی را پیش بکشد و به احتمال زیاد، اگر پیامدهای فاجعه بار آن برنامه نمی بود، رویدادهای ایران سمت و سوی دیگری به خود می گرفت.

هرچند برخی از جلوه های نمایان احیای اسلامی را با این ترتیب می توان به تصادف یا سرنوشت کور نسبت داد، اما محتوای ذاتی آن بدون شک از فرایندهای تاریخی و ریشه دار، یعنی از آن مراحل تحوّل گرایشهای مسلمانان نشئت می گیرد که ما به آنها پرداختیم. حالا باید به بُعد فرهنگی حرکت کنونی پردازیم.

بعد فرهنگی را حس قوی خودآگاهی بخشی از یکایک ملل اسلامی مشخص می‌سازد. بی تردید این خودآگاهی نتیجه فوری سرخوردگی از غرب است؛ اما علل دیگری نیز وجود دارند و نگاهی اجمالی ویژگی‌های عمده گرایشهای فرهنگی مسلمانان را روشن می‌سازد.

از نظر تاریخی، قدیمی‌ترین دلیل از شرق‌شناسان و دیگر گروههای پژوهشگر غربی است که اطلاعات و داده‌های غنی و عظیمی در مورد تاریخ، زبان، مذهب، ساختار اجتماعی و جغرافیای کشورهای «جهان سوم» به‌طور کلی فراهم کرده‌اند. با این داده‌های غنی، تعداد رو به افزایشی از دانشگاهها و نهادهای اسلامی، با یا بدون نظارت رسمی، مطالعه فرهنگی ملی خود را ادامه داده‌اند. تلاشهای عظیمی در راه کشف، حفظ و گه‌گاه دسترسی یافتن به میراثهای گذشته به‌عمل آمده است. حاصل این امر، احساس غروری دوباره در میان نسل جوان به‌خاطر آشنایی با دستاوردهای تاریخی اسلام بوده است، که این احساس هرچند همیشه بر پایه درستی نبوده، اما توانسته است آن احساس حقارتی را که با پایان گرفتن سده گذشته به فرهیختگان مسلمان دست داده بود، خنثی کند.

دومین دلیل، که آن هم از غرب نشئت گرفته است، اتهامی است که منتقدان غربی از اسپینگلر گرفته تا مارکوزه از جامعه غرب، انحطاط اخلاقی آن، افراط جامعه مذکور در تعقیب اهداف مادی گرایانه، حرص و آز امپریالیستی و آزادی‌های کاذب، به‌عمل می‌آورند. عقاید این متفکران غربی، دلایل حاضر و آماده‌ای را علیه تشخص و حتی کفایت تمدن غرب در اختیار مخالفان غیرغربی این تمدن قرار داده است. اما آنچه از این هم مهمتر است، آنکه این اندیشمندان به فرسایش تدریجی اقتدار ایدئولوژی‌های عمده سیاسی غرب شتاب بخشیده‌اند. به دنبال فروپاشی فاشیسم و نازیسم، که از همدلی ناسیونالیستهای مسلمان کشورهای ایران، عراق و مصر در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ میلادی برخوردار بودند، و جریان استالین‌زدایی که در دوره پس از جنگ در جهان تا آن زمان بظاهری یکپارچه کمونیسم شکاف محسوسی ایجاد نمود، هر نوع تجربه در زمینه درهم آمیختن (سنتر) ایدئولوژی‌ها مورد توجه و عنایت قرار گرفت، و این پدیده به همان اندازه که روشنفکران را دچار تفرقه ساخت، سبب افزایش اعتبار آموزه‌های «وحدت گرای» اسلام شد.

عکس این جریان را می‌توان در توجه عارفانه یا رومانتیک پاره‌ای از نویسندگان و هنرمندان اروپایی به تمدن شرقی جستجو کرد. این نویسندگان و هنرمندان، معنویت،

سادگی جریان بی شتاب زندگی و احساس رضایت شرقیان را تحسین می‌کنند و در آثار شرقیانی که به نظریه پردازی فضایل یک اقتصاد ملی ناشکوف و فارغ از اغواهای نرخ میزان رشد و توسعه سریع می‌پردازند، بازتاب این نظر نویسندگان و هنرمندان اروپایی — اگر نگوییم تقلید موبه مواز آن — به چشم می‌خورد. هرچند فرانتس فانون، نویسنده اهل جزایر مارتینیک نه اندیشه‌هایش در میان روشنفکران مسلمان مخالف با امپریالیسم فرهنگی با اقبال روبه‌رو شده است، این شیفتگی گمراه‌کننده شرقی به خودش از دیدگاه عشق فریبنده غرب به بیگانگان را مورد نکوهش قرار داده است.

دلیل مهم دیگر، مورد ژاپن است. تا مدت‌ها پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ ۱۹۰۵، از این کشور انگاره‌ای ساخته بود که تمامی مسلمانان هوادار نظریه امکان کسب استقلال از امپریالیسم بدون از دست دادن هویت ملی، آن را مدنظر داشتند. جاذبه ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم از آن هم بیشتر بوده، هم به این دلیل که این کشور به تکنولوژی در عالی‌ترین و پیشرفته‌ترین شکل آن دست یافته است، و هم با درک این واقعیت که برخلاف مفروضات گذشته، توسعه صنعتی ژاپن نه در مبارزه با بعضی نهادهای سنتی کشور، بلکه به یاری این نهادها صورت گرفته است. پژوهشهای دانشگاهی اخیر نیز این نکته را اثبات کرده‌اند که بسیاری از پیش‌زمینه‌های تجدّ گرای ژاپن به دوره توکوگاوا (۱۸۶۸ — ۱۶۰۳) برمی‌گردد. مادی‌گرایی و صنعتی شدن با آنکه سوغات غرب بودند، اما تحت تأثیر ارزشهای معنوی یک جامعه سنتی، دست‌آموز شدند.

و دلیل آخر، گسترش بی سابقه ارتباطات میان فرهنگهای متنوع جهانی، ملت‌ها را هرچه بیشتر نسبت به طرز تفکرات خویش آگاه یا نسبت به آن متعصب ساخته است. در این مورد بسیاری از گفته‌ها و کرده‌های رهبران افراطی مسلمان، واکنشی صرف نسبت به استفاده از معیارهای دوگانه، یا نقد غیرمنصفانه از اسلام در جهان خارج است.

این موضع جدید خودآگاهی فرهنگی در بخشی از جمعیت اکثر کشورهای اسلامی را بارها و بارها اروپاییان چیزی کورکورانه، مغشوش و خطرناک قلمداد کرده‌اند؛ اما باید گفت که یک حسن تردیدناپذیر هم دارد: این خودآگاهی سبب برانگیخته شدن تمامی استعدادهای حساس و تمامی نبوغ افرادی از نخبگان این کشورها می‌شود تا از ارزشهای فرهنگی خویش ارزیابی دوباره‌ای به عمل آورند. بویژه در مصر و ایران این پدیده بوضوح به چشم می‌خورد که گرایشهای اصلاح‌طلبانه، اندیشه روشنفکرانه و مذهبی، به عقب،

یعنی به نیمه سده نوزدهم هم می‌رسد، اما این گرایش‌ها به احیا و رنسانس منتهی نشدند، چرا که مسائل سیاسی ناشی از مبارزه در راه کسب استقلال در مصر و مبارزه با استبداد در ایران بر دیگر مسائل سایه افکندند. با وجود این، به برکت آن گرایش‌ها، بسیاری از تمایلات و عقاید سده راه پیشرفت و ترقی، نظیر گنجش‌پذیری اجتماعی، اطاعت کورکورانه و باورهای خرافی در زمینه اعتقاد به تقدیر، مردود شمرده شدند.

اما گرایش معتبر روشنفکری در احیای اسلامی، تنها به افشای عناصر از نظر اجتماعی منفی فرهنگ سنتی قانع نمی‌شود، بلکه در ضمن می‌خواهد عناصر مثبتی را شناسایی کند که نه تنها با پیشرفت تکنولوژیکی دمسازند، بلکه قادرند جامعه را از بعضی جنبه‌های غیرانسانی تجددگرایی، نظیر فردیت، برهم خوردن ارتباط‌های معنی دار فرد، و از میان رفتن تقریباً کامل علایق شخصی، محافظت نمایند. مثالی از این گونه عناصر مثبت، پاره‌ای ارزش‌های سنتی فرهنگ ایرانی-اسلامی، بویژه آن دسته عناصری است که عرفان الهام‌بخش آنها بوده است: ستایش از تجربه شخصی و فکر شهودی که نقطه مقابل آموزش رسمی، صوری و خشک قرار می‌گیرد، مدارا کردن با عقاید غیرجزمی، و تأکید بر رشد و تحول درونی و معنوی که نقطه مقابل تلقین‌های خالی از تفکر هستند. به نظر می‌رسد در جامعه سنتی ویژگی‌هایی نظیر ارجحیت دادن به مجاری غیررسمی فیصله دادن به کشمکش‌ها، و ارزش زیادی که به تجربه و صلاحیت‌های فردی — در مقابل دانش تجریدی و انتزاعی — داده می‌شود، بیش از تجربه‌های جدید در راه آمیختن قواعد اداری ساده با فعالیت موارد کارآمد متناسب‌اند.

بدین ترتیب، دست کم در زمینه مفهوم تجددخواهی، مرحله کنونی احیای اسلامی با مراحل پیشین در چند مورد اختلاف دارد. در مورد نخست، خود مفهوم قدیمی و انفرادی تجددخواهی که غالباً به یک جنبه و یک عنصر نظیر قدرت نظامی یا حکومت پارلمانی تنزل داده می‌شود، جای خود را به نگرشی کاملاً متفاوت داده است و این نگرش تازه، عوامل متعدد و پیچیده‌ای را که در انقلابی کردن جوامع سنتی دست‌اندرکارند به حساب می‌آورد؛ دوم، شناخت پیش زمینه‌های ذهنی تجددخواهی و کشمکش اجتناب‌ناپذیر میان تکنولوژی و سنت‌گرایی، منجر به پیدایش یک حرکت فکری شده است که هدفش نقد ارزش‌های سنتی با معیار تجددطلبی است. مفهوم عقلایی زمان، تغییری ریشه‌ای در نگرش فرد به زندگی، طبیعت و هموعانش را اقتضا می‌کند. جهانی شدن پیوندها و علایق، ایجاب می‌کند

که پیوندهای خانوادگی، طبقاتی، فرقه‌ای و... تضعیف یا گسسته شوند. تخصصی شدن نقشها ضرورتاً تغییرات عمده‌ای را در الگوهای توزیع قدرت اقتضا می‌کند. تجویز مطلوبیت یا گریزناپذیر بودن این قبیل دگرگونی‌ها را می‌توان در طیف وسیعی از پیشوایان و رهبران اسلامی یافت؛ سوم، با درک غیرممکن بودن بازگشت کامل به آرمانهای صدر اسلام، تعداد رو به ازدیادی از رهبران احیای اسلامی خواهان سازش دادن سنتها با تجددخواهی شده‌اند. این جریانی پرمعنی و در عین حال بسیار دشوار برای جهان اسلام است؛ زیرا حتی از تلاش فکری را ایجاب می‌کند که با توجه به اشتغال فکری حاضر و بی‌وقفه مسلمانان به مسائل مبهم سیاسی روز، عملی نمی‌نماید.

برای مطالعه بیشتر:

بررسی همه‌جانبه مطالبی که در این مقاله به بحث گذاشته شد در کتابی با عنوان اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر — که بزودی توسط انتشارات مکیلان به چاپ می‌رسد^۵ — انجام شده است. کتابهای دیگر در این زمینه:

H.A.R. Gibb, *Modern Trends in Islam*, (Chicago, 1947); Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798-1939*, (London, 1962); Elie Kedourie, *Afghani and Abduh: An Essay on Religious Unbelief and Political-Activism in Modern Islam*, (London, 1966).

۵. دو ترجمه از این اثر به زبان فارسی انتشار یافته است:

— اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، (تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲)؛

— تفکر نوین سیاسی اسلام؛ ترجمه ابوطالب صارمی، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱).

شیخ الرئيس قاجار واندیشه اتحاد اسلام

مجید نفرشی

اندیشه «اتحاد اسلام» و به تعبیر دیگر «اتحاد مسلمین»، در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم قمری در ایران و دیگر کشورهای مسلمان نشین به طور جدی مطرح شد. این تفکر، گاه از ایران به دیگر نقاط — بخصوص عثمانی — می‌رفته، و زمانی خلاف این وضع صورت می‌گرفته است. از نخستین مبلغان و منادیان این اندیشه در ایران می‌توان به سید جمال الدین اسدآبادی — موسوم به افغانی — و ابوالحسن میرزا شیخ الرئيس قاجار اشاره کرد. شیخ الرئيس قاجار، خود هم با دربار ایران مرتبط بود، و هم با دربار عثمانی مراوده داشت. این مقاله تلاشی است برای شناخت خصوصی و اجتماعی شیخ الرئيس و کندوکاوی است در اندیشه اتحاد اسلام که خود مدخلی بر تجزیه و تحلیل کل جریان فکری دوره قاجاریه.

ابوالحسن میرزا شیخ الرئيس قاجار^۱ پسر محمدتقی میرزا حسام السلطنه، هفتمین فرزند فتحعلی شاه بود. پدر شیخ از زمان سلطنت فتحعلی شاه حاکم و مسئول دارایی بروجرد، بختیاری، اهواز و لرستان بود.^۲ وی در عین حال از دانش و ادب نیز بهره‌مند بود و شعر می‌سرود.^۳ مادر شیخ، خورشید خانم، دختر سهراب‌خان گرجی از امرای گرجستان و جزو اسرای حمله آقا محمدخان به گرجستان بود.^۴ شیخ الرئيس در ۱۲۶۴ ق (سال جلوس ناصرالدین شاه) در تبریز متولد شد. در سه سالگی به دلیل ابتلا به آبله از یک چشم نابینا گردید که بعدها بهبود یافت.^۵ در ۱۲۷۹ ق وارد مدرسه نظام شد و دو سال بعد بنا به وصیت پدر به سلک روحانیت درآمد. از آن پس در مشهد فنون ادبی را نزد ملا محمدنقی مزینانی و ریاضی را نزد میرزا نصرالله شیرازی تکمیل کرد و از همان موقع نیز به سرودن شعر

پرداخت^۶؛ سپس حکمت و علوم کلامی را نزد ملا ابراهیم کلیم سبزواری فراگرفت. پس از آن به تهران بازگشت و به مدت دو سال تا ۱۲۸۶ ق در محضر درس آقا علی مدرس زنوزی حاضر شد و فلسفه را تا حدّ زیادی آموخت. شیخ الرئیس در ۱۲۸۸ ق به خراسان بازگشت و نزد ملا محمد رضا مجتهد سبزواری و ملا عبدالله مجتهد کاشانی فقه و اصول را فراگرفت^۷ و در اواخر ۱۲۸۹ ق از راه کرمانشاه به عتبات رفت. در سامرا از شاگردان میرزای شیرازی بود^۸ و در ۱۲۹۴ ق پس از کسب اجازهٔ اجتهاد از میرزای اول، به ایران بازگشت و با دریافت لقب شیخ الرئیس، مأمور خدمت در آستان قدس رضوی شد. در مشهد علاوه بر ادارهٔ مجلس وعظ و درس، مسئولیت دارالشفای رضوی را نیز برعهده داشت. در ۱۲۹۶ ق به دلیل بروز اختلافاتی با رکن الدوله، برادر ناصرالدین شاه، که متولی باشی آستان قدس بود، به کلات نادری تبعید شد. خود وی در این باره چنین سروده است:

نامم گرفت خطئهٔ بغداد تاهری	وندر کلات ماندم چون گنج نادری
هجرت نصیب طه از کید بولهب	انده سمیر موسی از مکر سامری
غیر از لباس تقوا غیر از حجاب قدس	منت ز جامه ای نکشم بهر ساتری
تیغ زبان من نتوان کرد در غلاف	یا للحدّز که طبع کند عزم شاهری
زان رو که شعر گویی لاینبغی له	اعجاز می‌نمایم در فن شاعری
گر خصم افترا زد نبود عجب که بست	بوجهل بر پیمبر تهمت به ساحری
چون حر زجان افوض امری الی الله است	باجبر باطنی چه غم از کسر ظاهری ^۹

شیخ در جایی دیگر علّت اصلی این تبعید را حسادت رکن الدوله از احتمال واگذاری تولیت آستان قدس رضوی به خود می‌داند^{۱۰}.

در سال ۱۳۰۰ ق هنگام سفر ناصرالدین شاه به خراسان، شیخ با وی دیدار کرد^{۱۱}. در ۱۷ رمضان ۱۳۰۱ ق، عبدالوهاب خان که مردی مغرور و هتاک بود به حکمرانی خراسان منصوب شد. شیخ الرئیس وی را به دلیل ولخرجی‌ها و عیاشی‌هایش هجو کرد و متن هجویه را نیز در مشهد منتشر ساخت^{۱۲}؛ بر اثر انتشار این شعر، مجبور به ترک مشهد و رفتن به قوچان شد. از آنجا نیز به عشق آباد مهاجرت کرد. پیش از این سفر، شیخ الرئیس بارها طی نامه‌هایی به امین السلطان از وضعیّت حکمرانی آصف الدوله گله کرده بود. در بدو ورود به قوچان نیز طی نامه‌ای به امین السلطان می‌نویسد:

«... جناب آصف الدوله طبعی دارند که بکلی از اعتدال خارج است، بلکه خلّش از

نارمارج. در تحت حکومت و رضای او بودن فوق طاقت حقیر و جمیع عقلاست. از خاک خراسان که سهل است، از خاک ایران هم هجرت خواهم کرد و در زاویه مبارکه سرمن رأی به فراغت دعاگوی ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی خواهم بود. همان است که در تلغراف، آزادی خیال خود را عرض کرده بودم.

دزد اگر خرفه صوفی ببرد مغبون است صرفه با اوست که آسوده سبک بارزند
بر شخصی حقیر می‌گذرد. گوهر خویش برم نزد خریدار دگر...»^{۱۳}

هنگام سفر به عشق آباد نامه منظومی بدین قرار به ناصرالدین شاه نوشت:

نایب السلطنه بر گوبه شه پاک سرشت که ادیبی ز خراسان به تو این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان به شما ارزانی ماره عشق^{۱۴} گرفتیم، چه مسجد چه کنشت
ناصرالدین شاه نیز جواب منظومی بدین شرح به وی می‌نویسد:

نایب السلطنه بر گوبه خراسانی زشت که شهنشاه جواب تو به این بیت نوشت
آصف اربد به شما کرد جزا خواهد دید^{۱۵} هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت^{۱۶}
شیخ در عشق آباد مورد حمایت و تکریم مردم واقع شد و آنان را به اتحاد و یگانگی دعوت کرد؛ پس از آن به سفر حج رفت و از آنجا به عثمانی وارد شد. در آن سرزمین نیز مورد تفقد سلطان عبدالحمید قرار گرفت^{۱۷}.

شیخ رئیس در ۲۹ ذی‌عده ۱۳۰۳ ق در کمیسیونی که به دستور عبدالحمید تشکیل شده بود و «اتحاد اسلام» نام داشت، شرکت نمود و برای امکان اتحاد میان ایران و عثمانی پیشنهادهای زیر را مطرح ساخت:

۱. روزنامه‌های عثمانی نسبت به دولت و ملت ایران لحن دوستانه داشته باشند؛
۲. از طرف سلطان عثمانی هر ساله به مراقد ائمه شیعه هدایایی تقدیم شود؛
۳. روزنامه‌ای به نام «اتحاد اسلام» به دوزبان فارسی و عربی منتشر گردد؛
۴. در حفظ احترام علمای شیعه ساکن عتبات و حقوق شیعیان عراق توجه شود و در ممالک عثمانی هیچ تفاوتی بین شیعه و سنی نباشد؛
۵. دستور منع مزاحمت اتباع عثمانی با ایرانیان لغو شود؛
۶. با حجاج ایرانی به نیکی رفتار گردد؛
۷. وزارت مطبوعات عثمانی از چاپ کتبی که به منظور اهانت به شیعه نگاشته می‌شود، جلوگیری کند.^{۱۸}

کلیه این پیشنهادها مورد تأیید سلطان عثمانی قرار گرفت، به شرطی که در ایران هم از توهین به مذاهب اربعه خودداری نمایند. روزنامه اتحاد اسلام نیز برای مدتی کوتاه به مسئولیت خود شیخ رئیس منتشر شد.^{۱۹}

شیخ رئیس درباره اتحاد اسلام با جودت پاشا، وزیر عدلیه عثمانی نیز مذاکراتی داشته است. شیخ در این ملاقات که به تاریخ ۲۶ ذیقعده ۱۳۰۳ ق^{۲۰} صورت گرفت، درباره علت اصلی اختلافات ایران و عثمانی می‌گوید:

«این مغایرت که تا به حال پیدا شده است، نتیجه ملاحظات سیاسیه است که در زمان صفویه در مقابل معاذات سلاطین عثمانیه مقاتله در میان عموم اهالی منتشر شده و آلا سب و لعن صحابه از ضرورت مذهب شیعه نیست؛ در صورتی که دو سلطان خود را برابر و برادر می‌دانند و وقایه دین را پیشنهاد خاطر فرموده‌اند، صلاح حال و خیال جمهور، سهل مطلبی است و من خود [که] یکی از رؤسای شیعه اثنی عشری گفته می‌شوم، عقیده خود را می‌گویم و حاضرم که به همه اهالی ملت خود برسانم و در ضمن رساله مخصوصه که طبع و نشر نمایم به اتحاد هیئت اسلامیت دعوت کنم...»^{۲۱}

شیخ رئیس در دوران اقامتش در عثمانی دائماً در دربار سلطان عبدالحمید حاضر بود و اشعار زیادی در مدح وی سرود.^{۲۲}

وی در ربیع الاول ۱۳۰۳ ق به تهران بازگشت. هرچند خودش به این مراجعت راغب نبود، ولی به دستور ناصرالدین شاه، حاج معین الملک — سفیر ایران در عثمانی — مأمور بازگرداندن او شد. در مراجعت پیامی از سلطان عبدالحمید به شاه عرضه داشت. در شوال ۱۳۰۴ ق، مجدداً مأمور خراسان شد و در این هنگام فیروز میرزا حکمران خراسان بود و شیخ دوباره بساط تدریس و خطابه را گسترده کرد.^{۲۳}

در همین هنگام بود که با میرزا آقاخان کرمانی در مشهد ملاقات کرد. شیخ در این دیدار تحت تأثیر شدید آقاخان قرار گرفت و آنچه درباره مراتب علمی آقاخان نقل کرده، خواندنی است:

«موضوعی نبود که در میان نیاید و میرزا آقاخان مانند نهنک، امواج ادله و براهین را مغلوب آرا و معلومات خود نسازد... قرآن را قسمی تفسیر و آیات را بیان می‌نمود، گویی از اصحاب نبی بوده و تفسیر را از حضرت امیر مؤمنان (ع) فرا گرفته...»^{۲۴}

شیخ رئیس در محرم ۱۳۰۸ ق برای مدتی کوتاه به حبس افتاد^{۲۵}. اندکی بعد در

۱۳۰۹ ق به عشق آباد کوچ کرد و پس از مدتی اقامت در آنجا، از بخارا و سمرقند و قفقاز دیدار کرد و در صفر ۱۳۱۰ ق عازم استانبول شد.^{۲۶} در این هنگام سید جمال الدین از لندن به استانبول آمده، و پرچم اتحاد اسلام را برافراشته بود. سید انجمنی از دانشمندان ایرانی و غیرایرانی تشکیل داد و به وسیله این انجمن، اقداماتی را آغاز کرد. اعضای انجمن مزبور عبارت بودند از: شیخ رئیس قاجار، فیضی افندی، رضا پاشا، سید برهان الدین بلخی، نواب حسین هندی، میرزا حسن خبیرالملک، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، افضل الملک کرمانی، عبدالکریم بیک و حمیدبیک جواهری.^{۲۷}

شیخ رئیس در مدت اقامتش در استانبول، نهایت همکاری را با سید جمال داشت.^{۲۸} و در جهت رفع استبداد داخلی ایران و ایجاد اتحاد میان مسلمین به او کمک می‌کرد. در این زمان، شیخ رئیس وارد فراموشخانه شد و علیه ناصرالدین شاه فعالیت‌هایی کرد. بر اثر این فعالیت‌ها، ناظم الدوله دیا سفیر وقت ایران در عثمانی، طی نامه‌ای بسیار محرمانه به شاه نوشت:

«... این مرد عمامه را وسیله فتنه و فساد قرار داده، آدم ناراحت و بی لجام است. مالک زبان و قلم هم نمی‌باشد... مشیرالدوله او را هم داخل فراموشخانه کرد. اقامت چنین آدم جری و جسور خاصه با انتساب به خانواده سلطنت عظمی در اینجا به هیچ وجه مناسب نیست و حالاً و مالاً شایسته شأن دولت، مقتضی پلوتیک مستقیم نمی‌باشد و باید به هر نحوی که ممکن است او را از اینجا تطمیع کرده، برد... در تهران مصدر هیچ گونه شرارت نمی‌تواند بشود.»

ناصرالدین شاه هم در جواب نوشت که هرطور هست شیخ را به تهران بیاورند.^{۲۹} با توجه به اینکه روابط ایران و عثمانی اندکی بهبود یافته بود، این بار دولت عثمانی از شیخ رئیس حمایت نکرد و او مجبور به ترک استانبول شد. میرزا آقاخان کرمانی در نامه‌ای خطاب به ملک‌خان به تاریخ ۱۱ ذیحجه ۱۳۱۱ ق می‌نویسد:

«دولت عثمانی چنین گمان می‌کند که اگر با دولت ایران مدارا ننماید، ایشان از ارامنه تقویت خواهند کرد. لهذا تا یک درجه همراهی و موافقت نه، بلکه مدارا و همراهی دارد. به همین واسطه بود که در این سفر، شیخ رئیس را پناه ندادند.»^{۳۰}

شیخ در جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ ق استانبول را ترک کرد، ولی به تهران نیامد. ابتدا به

بیروت و بیت المقدس سفر کرد، از آنجا عازم هندوستان شد و در اواخر شعبان به بمبئی رفت و پس از مدتی اقامت در آنجا، به جابلشو و پونه عزیمت نمود. این سفر وی بیش از سه سال طول کشید و در اواخر ۱۳۱۴ ق عازم تهران شد و پس از چندی در شیراز اقامت گزید.^{۳۱}

شیخ در شیراز به تقاضای دانشمندان و طلاب در مسجد نو، مجلس بحثی ترتیب داد و در علوم عقلی و نقلی مشغول تدریس شد. همچنین به مناسبت‌های مختلف مذهبی بر منبر و خطابه، مطالبی اساسی در بیداری افکار، سرزنش ستمگران، ترویج آزادی، اعتلای کشور و اتحاد اسلام بر زبان می‌راند.^{۳۲}

در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۱۵ ق وی به همراه بعضی دیگر از علما، علیه فساد مالی یکی از تجار شیراز که اموال وقفی و حقوق طلاب را غصب کرده بود، شورش کرد.^{۳۳} همین مسئله باعث شد که از طرف برخی محافل مذهبی و حکومتی محل تکفیر شده و تهمت بابی‌گری به سراغش بیاید.^{۳۴} این اتهام در ۱۶ محرم ۱۳۱۸ ق به دلیلی دیگر تکرار شد.^{۳۵} سرانجام شیخ رئیس در ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۰ ق مجبور به ترک شیراز و عزیمت به اصفهان گردید.^{۳۶} شیخ در اصفهان نیز به دلیل فعالیت‌های تبلیغی خود، دوام نیاورد و رسماً عذرش خواسته شد.^{۳۷}

شیخ رئیس در اواخر همان سال وارد تهران شد و پس از سفری یکساله به خراسان، برای همیشه در پایتخت سکونت گزید. در تهران مجلس درس و وعظ تشکیل داده و از لزوم استقرار حکومت قانون، و مظالم استبداد یاد کرد. در این هنگام بار دیگر شهرت دادند که وی بهایی است و این بار خود بهاییان به این شایعه دامن زده بودند تا وی را در عملی انجام شده قرار دهند تا از فرقه آنان حمایت کند. ولی شیخ در جوابشان گفت:

«پس از عمری خدمت به اسلام و کوشش در راه اتحاد اسلام، مرا به دین سازان چه کار؟ اگر بنا بود که پس از پیغمبر اسلام، پیغمبری بیاید، من خودم دعوی پیغمبری می‌کردم.»^{۳۸}

در این زمان، زمینه‌های فکری و سیاسی انقلاب مشروطیت رو به رشد بود. از میان علما و روشنفکران ۹ نفر به عنوان سرپرستی «کمیته سَرِی انقلاب» انتخاب شدند. آنها عبارت بودند از: ملک المتکلمین، سید جمال واعظ، سید محمدرضا فساوات، سید اسدالله خرقانی، ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار، آقامیرزا حسن (برادر صدرالعلما)، میرزا

سلیمان می‌کده، میرزا یحیی دولت‌آبادی و میرزا محمدعلی نصرت‌السلطان.^{۳۹} پس از استقرار مشروطیت و مرگ مظفرالدین شاه، زمانی که محمدعلی شاه بنای مخالفت با مشروطه را گذارد، شیخ‌الرئیس با آنکه از تبار قاجار بود، در منابر و مساجد علناً از شاه بدگویی می‌کرد و مفساد اخلاقی مادرشاه را در جمع، گوشزد می‌کرد.^{۴۰} این مسئله و اهانت به شاه با عنوان «مستبد بدمست» باعث شد که مشیرالسلطنه، صدراعظم وقت، به دستور محمدعلی شاه حکم توقیف او را صادر کند و شیخ بلافاصله در سفارت عثمانی متحصن شد.^{۴۱} شیخ‌الرئیس پس از گرفتن تأمین از بست خارج شد، ولی به دنبال به توپ بستن مجلس و کودتای محمدعلی شاه به تاریخ سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶، به همراه دیگر آزادیخواهان دستگیر شد.^{۴۲} وی نیز مانند اکثر محبوسین، ازارار، تعرض و شکنجه در امان نماند.^{۴۳} خود وی بعدها در شعری که معمولاً زیر عکسهای محبوسین باغشاه به چاپ می‌رسید، درباره آن روزگار سرود:

خواهی که دادت بگسلد صدسلسله بیدار را / منت گذار گردن منه زنجیر استبداد را
شیخ‌الرئیس پس از یک هفته به مناسبت قرابت با خاندان قاجار، آزاد شد و مدت یک سال نیز خانه‌نشین بود، ولی پس از شنیدن آوازه رشد انقلاب در شهرهای دیگر، به گیلان و اصفهان رفت و در آن مناطق سخنرانی‌ها به نفع مشروطه ایراد کرد.^{۴۴} وی پس از فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه و شروع دوره دوم مجلس شورای ملی، به ریاست سنی مجلس برگزیده شد؛ ولی پس از مدتی از سیاست کناره گرفت و در خانه خود حوزه درس را تجدید کرد. آخرین صحنه حضور سیاسی او در جریان اغتشاشات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ بود که شیخ علیه این قرارداد فعالیت کرد. روزی نیز در ضمن سخنرانی علیه قرارداد، یکی از مأمورین، منبر وی را به جهت ارباب هدف گلوله قرار داد.

سرانجام، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار، در دهم فروردین ۱۲۹۹ ش (نهم رجب، ۱۳۳۹ ق) در سن هفتاد و چهار سالگی در تهران درگذشت و در ایوان مقبره ناصرالدین شاه در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.^{۴۵}

آثار منتشر شده شیخ‌الرئیس عبارت‌اند از: اتحاد اسلام (بمبئی، ۱۳۱۲ ق) و چاپ جدید تهران به کوشش صادق سجادی، نشر تاریخ ایران، (۱۳۶۳)؛ دیوان حیرت (تهران، بی تا)؛ رساله نقد فرقه‌ها (تهران، ۱۳۲۹ ق)؛ سفرنامه استانبول (بی تا، بی جا)؛ فصل الخطاب (تهران، بی تا)؛ کتاب الابرار (بمبئی، ۱۳۱۶ ق)؛ منتخب النفیس از آثار شیخ‌الرئیس (بمبئی،

۱۳۱۲ ق و افست تهران، ۱۳۳۹ ش)؛ نافع الافهام و رافع الاوهام (تهران، ۱۳۳۶ ق)؛ و نافع و سراج لامع (بمبئی، ۱۳۱۲ ق).

رساله اتحاد اسلام از مهمترین منابع شناخت تفکر وحدت مسلمانان در اواخر قرن نوزدهم میلادی است. شیخ الرئيس در این رساله هدف خود را از طرح این بحث «اعلای کلمه اسلام و احیای دین حضرت خیر الانام (ص)» اعلام می‌کند.^{۴۶} او نیز مانند یوسف مستشارالدوله، شیفته شورا و قانون مبتنی بر شرع است:

«اگر هوشمندان و نظم پرستان که از ذوق تدین طرفی نبرده‌اند و از شوق تمدن حرفی می‌زنند، اتفاق آرا کنند و اجتماع شورا بوضع قانونی نافع و دستوری جامع که حافظ حقوق عباد باشد و حامی حدود بلاد، آنجا فهمشان طائب شود و سهمشان صائب [که] با اصولی از اصول شرع اطهر موافق افتد و مطابق آید.»^{۴۷}

شیخ الرئيس اعتقاد به عقب ماندگی مضاعف زنان در جامعه اسلام دارد و معتقد به حضور آنان در همه امور است؛ ولی این حضور را منوط به حفظ حجاب و حدود اسلامی می‌داند:

«از جمله اعترافات محجوبین است مسئله حجاب ... بعضی از تربیت شدگان و تمدن طلبان که ... فرنگی مشرب و دورنگی مذهب بین الکفر و الایمان مرتبه ثالثه دارند ... در این سخن با کفار همدست و همدستان که به واسطه حکم حجاب، زنان اهل اسلام از علم و هنری بهره‌مانده‌اند ... به این معترض با کمال ملایمت می‌گوییم: ما در اصل تشخیص مرض و تلخیص مفروض آنچه شما تسحقی کرده‌اید، تصدیق داریم ... غالباً مردان اهالی اسلام هم مانند زنانشان بی هنر ... ولی در علاج با شما همراهی نداریم.»^{۴۸}

چنان که ملاحظه می‌شود، شیخ الرئيس ضمن قبول طرح درد، علاج غرب گرایان مبنی بر رفع سنتهای اخلاقی موجود در جامعه را مردود می‌شمارد و می‌نویسد:

«شما همچون گمان می‌فرمایید که اگر اجازت رسمیه داده شود که زنان اسلام هم گشاده‌رو، فتاده‌مو، هر هفت بلکه هفتاد کرده، از پیر پرده با فراغت بال به رقص و بال آیند و نقص و بال گیرند، فوراً دایره اسلام هم مثل سایر ملل خارجه، مجمع بدایع خواهد شد و منبع صنایع [و] شهرها فردا پر از شکر شود، و حال آنکه از این پرده‌داری‌ها بجز اینکه عفاف ملی و کفاف جلی از میان برخیزد و فحشا و منکر به هم آمیزد، فایده دیگری

ندارد... چاره این نقصان و تدارک این حرمان این است که به نحوی مشروع و طوری مطبوع که خیرخواهان ملت و ترقی طلبان هیئت بیندیشند، اسباب توسعه دوایر معارف عمومی را تمهید کنند و در آموختن علوم و صنایع به دختران نورس، با ملاحظه مدرسین و مدرس بکوشند.»^{۴۹}

شیخ الرئیس از جمله مصیبت‌های جهان اسلام را نفوذ فلسفه و حکمت یونانی در معارف اسلامی می‌داند. به نظر او همه مطالب حکمت و فلسفه خطا و منافی شریعت نیست، ولی «حرف در این است که آمیزش اصطلاح خصوصی علمی با معارف دین عمومی رسمی، خلاف حکمت و صواب است و آیین مقدسه را از بساطت و سادگی بیرون می‌آورد».^{۵۰} از نظر شیخ الرئیس فلاسفه و حکما قرآن را وسیله و توجیه علم خود قرار داده‌اند، در حالی که می‌بایست آن را ملاک اصلی قرار دهند و چون قرآن از اصطلاحات فلسفی بیگانه است، ناچار آیه را برخلاف ظاهر و یا ناقص تعبیر می‌کنند:

«امروز متفلسفین^{۵۱} و حکمای اهل اسلام، اول اُنس به مطالب حکمت می‌گیرند و قواعد قوم را به سمع قبول می‌پذیرند، آن وقت به قرآن مجید و احادیث نظر می‌کنند. به جای اینکه قرآن را قسطاس^{۵۲} مستقیم بخوانند و میزان قویم بدانند، آیات و روایات را به موازین مأخوذه می‌سنجند. چون لهجه قرآن و لحن فرقان از این مصطلحات بیگانه است، و ساز حضرات در دیگر ترانه، ناچار آیه را برخلاف ظاهر و یا منقطع الاول و الآخر با قواعد معلمه و اصول مسلمة خود به قسمی از تکلیف و نحوی از تصرف تطبیق می‌دهند.»^{۵۳}

وی از دیگر موانع ترقیات مسلمانان را جنگ‌های داخلی مسلمین با هم می‌داند که باعث شکستن رونق بازار اسلام است:

«این مطلب بدیهی و وجدانی است و حاجت به اقامه دلیل نیست که اختلاف داخلی و جنگ خانگی در میان هراقت و هر ملت، مانع نفوذات خارجه آن هیئت و بالطبع از موجبات ضعف و فترت است...»^{۵۴}

از مهمترین موارد رساله اتحاد اسلام، عدم عدول شیخ الرئیس از مواضع شیعی خود در راه اتحاد اسلام است. شیخ برخلاف بسیاری از شیعیان (و یا سنی‌ها) که در راه اتحاد اسلام اصول اساسی (و به قول برخی افراطی) خویش را مسکوت می‌گذارند، هرگز از موضع حقانیت تشیع کوتاه نمی‌آید.

«اگر معاویه ابن ابی سفیان، آن روز تمرد و طغیان نمی‌کرد و در موقعی که همه مهاجرین و انصار، ملائکه وار به هیکل آدمیت حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) تعظیم و تمکین کردند — الملائکه کلهم ۵۵ — ابا و استکبار نمی‌نمود و به فطرت ناریه، علم سرکشی و بلندپروازی نمی‌افراشت، این عارضه اختلاف که بین دو طایفه مسلمین است، تولید نمی‌شد و مذهب شیعه و سنی به طور مباینت اساسی، متمایز و مختلف به نظر نمی‌آمد و بنیه ایمان به این درد بی درمان مبتلا و معلول نمی‌گشت.»^{۵۶}

«... و اختلاف اعتراض سلاطین و امرای دول اسلامی هم در قرون اخیر توکید این خصومت کرد. دین را سرمایه دنیاداری کرده، هرچه توانستند فتاوی موضوعه و روایات معموله از طرفین تشهیر شده، و رنگی در جامعه معتقدات عمومی کردند که به صابون حکمت و آب معرفت برده و سترده نمی‌شود.»^{۵۷}

با ذکر این مقدمات، شیخ رئیس چاره درد را چنین بیان می‌کند:

«دو دولت قویمه و دو ملت عظیمه اسلام در زیر سایه مسعود و ظل محدود، رایت ملکوت لا اله الا الله محمد رسول الله تجدید مؤاخات کنند و توکید مضافات، و تلافی و تدارک مافات و دفع و رفع آفات.»^{۵۸}

دیگر نکته جالب در کلام شیخ رئیس این است که وی معتقد به اتحاد تشیع و تسنن نیست، بلکه بیشتر رو به اتحاد مسلمانان شیعه و سنی دارد: «بدیهی است مقصود نه این است که شیعه سنی شود یا سنی راه تشیع»^{۵۹} طرفه آنکه شیخ در راه اتحاد اسلام بیشتر به عثمانی نظر لطف داشت تا ایرانیان، و شاید ناصرالدین شاه در نپذیرفتن نظریه اتحاد اسلام شیخ و دیگران و نگاه توأم با سوءظن به آن، محق بوده است:

«امروز نقداً آنچه وسیله دلخوشی قاطبه مسلمین و جالب انظار عقلای روی زمین است، سرمشقی است و خط حرکتی است که اعلی حضرت شوکت مآب سلطان عبدالحمیدخان ثانی احیاکننده دولت عثمانی برای ترقی دین و دنیا به مقام خلافت عظمی نشان می‌دهد.»^{۶۰}

از نظر شیخ رئیس، وضع عثمانی در راه اتحاد اسلام بهتر از اوضاع ایرانیان است، چون در ایران «خط روحانی و جسمانی به یک مرکز منتهی نمی‌شود. رشته ریاست روحانی در دست مجتهدین اعلام و فقهای مسلم اسلام است و رشته سیاست جسمی در دستگاه سلطنت.

تبعه مسلمة، مالیات و عوارض را به دیوان می‌دهند بزور، خمس و زکات را به مجتهدین تقدیم می‌کنند به رضا. پادشاه شیعه کائناً من کان نمی‌تواند خود را امام المسلمین بداند و مفترض الطاعة بخواند.»^{۶۱} در حالی که از نظر او عثمانی‌ها در زمینه دیانت و حکومت همگی پیرو سلطان عبدالحمید هستند و هیچ اختلافی میان فقها و سلطان نیست.^{۶۲}

بنابر همه مطالبی که شیخ الرئيس مطرح می‌کند، وی چاره نهایی اتحاد اسلام را در اطاعت و پیروی جهان اسلام از عثمانی می‌داند:

«الیوم منافع مشروعه و مقاصد مقدسه علمای اعلام و اساطین^{۶۳} اسلام عموماً در این است که سلطنت علیه عثمانیه را به نظر مرجعیت ملاحظه فرمایند.»^{۶۴}

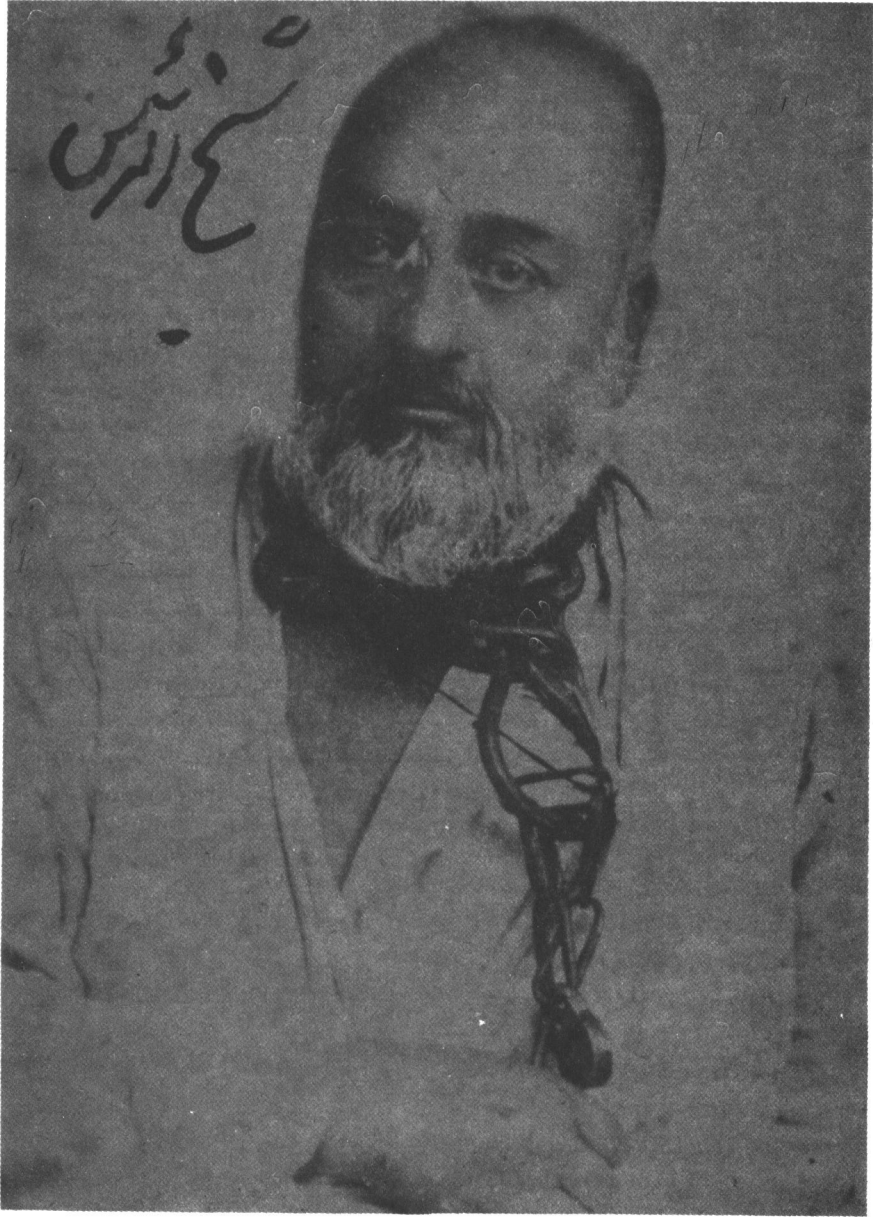
کلام آخری که می‌توان به این مختصر افزود، آن است که شیخ الرئيس و همگنان وی اگر در این راه پیروز نشدند، می‌توان علت اساسی عدم توفیقشان را در تقابل اندیشه‌های مطرح شده به نام اتحاد اسلام با عقاید خاص مذهبی ایرانیان و علاقه به ایران و ملیت خود دانست؛ اموری که مسلماً در این اندیشه مطرح شده در جهان اسلام — هرچند تأکید بر حفظ آن نیز برود — چندان مصون از آفات نمی‌مانند.^{۶۵}

یادداشتها

۱. پس از وی شاهزاده افسر به این لقب مشهور شد.
۲. رضاقلی خان نایب‌الایاله، سفرنامه، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، ص ۱۸.
۳. فریدون آدمیت و هما ناطق، افکار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار، ص ۳۲.
۴. شیخ الرئيس قاجار، منتخب النفیس (شرح حال به قلم خود وی)، چاپ اول سنگی، (بمبئی، ۱۳۱۲ق)، ص ۵.
۵. همان، ص شش.
۶. همان، ص ص هشت — نه.
۷. همان، ص ده.
۸. فرصت الدوله شیرازی، آثار عجم، ص ص ۳۰ — ۵۲۹.
۹. منتخب النفیس، ص ۳۳.
۱۰. همان، ص شانزده.
۱۱. سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان، ص ۱۶۰.
۱۲. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۶۹.
۱۳. منتخب النفیس، ص ص ۸۰ — ۱۷۹.
۱۴. منظور عشق آباد است.

۱۵. این مصراع به صورتهای دیگر نیز نقل شده است. ر. ک: یغما، سال سوم، ص ۳۴۳ و مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۴۳.
۱۶. وستمعلی میرالممالک، یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۳۳.
۱۷. الف. نیکوهمت، وحید، سال دهم، ص ۱۳۸۴.
۱۸. منتخب النفیس، ص ص ۲۳ — ۱۲۱.
۱۹. رهبران مشروطه، ج ۱، ص ص ۷۳ — ۵۷۱.
۲۰. منتخب النفیس، ص ۱۱۷.
۲۱. همان، ص ۱۱۹.
۲۲. همان، ص ص ۴۹ — ۴۷ و ۹۱ — ۹۰.
۲۳. رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۷۴.
۲۴. مقاله ضمیمه هفتاد و دو ملت، ص ۶۷، به نقل از: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۵. جالب اینجاست که خود شیخ الرئیس فقیه و متکلم بود و میرزا آقاخان در آن هنگام سی ساله بوده است.
۲۵. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، ص ۸۱۷.
۲۶. رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۷۵.
۲۷. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۹۹.
۲۸. خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، ج ۱، ص ۱۱۰.
۲۹. اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسوزی در ایران، ج ۲، ص ص ۴۰ — ۳۷.
۳۰. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۴۰.
۳۱. رهبران مشروطه، ج ۲، ص ص ۷۷ — ۵۷۶.
۳۲. همان، ص ۵۷۸؛ مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، (چاپ جدید)، ج ۱، ص ۱۲۴.
۳۳. علی اکبر سعیدی سیرجانی، وقایع اتفاقیه، ص ۵۳۱.
۳۴. همان، ص ۵۳۳.
۳۵. همان، ص ۶۰۸.
۳۶. همان، ص ص ۸۱ — ۶۸۰.
۳۷. محمد حسن جابری انصاری، اصفهان نصف جهان، ص ۱۸۰.
۳۸. رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۸۱.
۳۹. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۲۴۳.
۴۰. ام‌الخاقان، دختر میرزا تقی خان امیرکبیر و عزت الدوله و مادر محمدعلی شاه بود که در همان اوایل ازدواج با مظفرالدین شاه به دلیل اشتها به فساد اخلاقی مطلقه گردید.
۴۱. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱، ص ۳۴؛ کتاب آبی (چاپ جدید)، ج ۱، ص ۹؛ ظهیرالدوله، خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، ص ۳۹۴.
۴۲. حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ص ۶۳۲؛ کتاب آبی، ج ۱، ص ص ۱۹۵ و ۲۳۸.
۴۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۷۳۶؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۳۹۴.
۴۴. رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۵۸۵.
۴۵. همان، ص ص ۸۷ — ۵۸۶.
۴۶. اتحاد اسلام، ص ۹ (کلیه ارجاعات به چاپ جدید این رساله است).

۴۷. همان، ص ۱۵.
۴۸. همان، ص ص ۲۰ - ۱۸.
۴۹. همان، ص ۲۰.
۵۰. همان، ص ۲۶.
۵۱. اصطلاح شیخ رئیس به جای فلاسفه؛ منظور کسانی است که صرفاً ادعای درک فلسفه را دارند.
۵۲. قسطاس = میزان، ترازو
۵۳. اتحاد اسلام، ص ۲۷.
۵۴. همان، ص ۳۰.
۵۵. سورة حجر، آیه ۳۰.
۵۶. اتحاد اسلام، ص ص ۳۴ - ۳۳.
۵۷. همان، ص ۳۵.
۵۸. همان، ص ص ۳۸ - ۳۷.
۵۹. همان، ص ۳۸.
۶۰. همان، ص ۵۰.
۶۱. همان، ص ص ۵۱ - ۵۰.
۶۲. همان، ص ۵۰.
۶۳. اساطین = استوانه ها
۶۴. اتحاد اسلام، ص ۴۸؛ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، ص ۹۹.
۶۵. درباره شیخ رئیس قاجار، نیزر. ک: آقا بزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۷، ص ۹۰؛ ج ۹، ص ۲۷۴؛ ج ۱۱، ص ۹۸؛ ج ۱۶، ص ۲۲۸؛ ج ۱۷، ص ۲۶۶؛ ج ۲۲، ص ۴۴۱؛ ج ۲۳، ص ۲۰۷؛ ج ۲۴، ص ۱۷؛ علی جواهرکلام، «حجت الاسلام والا شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار»، ایران آباد، ج ۱، ش ۱۱ (همان مقاله در ارمغان، ج ۴۰، ص ص ۷۰-۱۶۵ آمده است)؛ «صورت مجلس لیلۃ الرغائب در حضور سید جمال و شیخ رئیس و میرزا آقاخان»، ارمغان، ج ۲۳، ص ص ۸۰-۱۷۴ و ۲۶-۲۱۹.



ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار

تاریخچه ورود جراید خارجی به ایران*

ناصرالدین شاه و جراید خارجی

محمد اسماعیل رضوانی

نخستین بار که روزنامه‌ها و مجله‌های اروپا به ایران راه یافت، در پادشاهی شاه عباس اول بوده است؛ زیرا وی نخستین پادشاهی بود که با اروپاییان باب روابط صمیمانه را گشود. در زمان او چند اروپایی از کشورهای مختلف به ایران آمدند و در مراکز تجارتی، به خصوص در اصفهان، اقامت گزیدند. طبیعی است که اقوام و خویشان‌شان با آنان مکاتبه می‌کردند و اخبار کشور و اوضاع خانواده را به اطلاع‌شان می‌رسانیدند و به ضمیمه نامه‌های خود تعدادی روزنامه و مجله هم می‌فرستادند تا در دیار غربت با مطالعه آنها مدتی سرگرم شوند.^۱

نخستین کسی که ما را از این جریان مطلع کرد، دُن گارسیا دیلوا فیگوئروا^۲، سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، بود. وی که در ۱۸ آوریل ۱۶۱۸ (۱۱ ربیع الاول ۱۰۲۸ هـ. ق) وارد اصفهان شد، در سفرنامه خود که به وسیله یکی از همراهانش تحریر شده است، می‌نویسد:

«عصر همین روز، همه اروپاییان مقیم اصفهان از جمله دوازده نفر انگلیسی و دو نفر هلندی و سه چهار نفر ایتالیایی به دیدار سفیر آمدند و او بسیار خوشحال شد که از طریق آنها اخباری از اروپا به دست آورد، گوا اینکه دیرزمانی بود که کاروانی از حلب یا بغداد

* ترجمه اخبار و مقالات نشریات خارجی در دوره قاجار، مبین دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران و غفلت حکام ایرانی است. در انبوه اسناد و مدارک موجود در مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، تعداد معتنابهی از این ترجمه‌ها وجود دارد که توسط استاد اسماعیل رضوانی شناسایی و تنظیم و تحقیق گردیدند. مقاله حاضر ضمن ارائه مقدمه کوتاهی از تاریخچه ورود جراید خارجی به ایران، به بررسی چند نمونه از این آثار می‌پردازد.

به اصفهان رسیده بود و آنها هم خبری جز آنچه در مجلات و روزنامه‌های سال گذشته خوانده بودند و مربوط به حوادث سال ۱۶۱۶ بود، خبری نداشتند.^۳

آیا ورود این مجلات و روزنامه‌ها که به وسیله کاروانهای تجارتي به دست اروپاییان مقیم اصفهان می‌رسید، تأثیری در ایرانیان گذاشته است؟ و آیا لااقل از وجود چنین پدیده‌ای آگاه شده‌اند؟ هیچ معلوم نیست. آنچه مسلم است، توده مردم با اروپاییان هیچ نوع ارتباطی نداشتند و بین آنان و «کفار فرنگ» به اتفاق تمام تاریخنگاران زمان، «مباینت تامه» بوده و به تعبیر میرزا عبدالفتاح گرمرویی، «فرنگی در میان ایرانیان مطلقاً قرب و منزلتی ندارد»^۴. ممکن است دولتمردان دربار صفوی اطلاعاتی به دست آورده باشند، و نیز چند تن معدود از بزرگانان برجسته که با اروپاییان روابط بازرگانی داشتند، از وجود مجله و روزنامه در اروپا آگاه شده باشند، اما در هیچ یک از متون بازمانده از آن روزگار اشاره‌ای به وجود چنین پدیده‌ای نشده است، یا لااقل نگارنده در طی مطالعات محدود خود در کتابهای آن زمان به چنین اشاره‌ای برخورد کرده است.

نخستین دولتمردانی که از انتقادات روزنامه‌ها به وحشت افتادند

در پادشاهی فتحعلی شاه، به علت استعمار کامل هندوستان به دست انگلستان و حمله روسها به ایران که راه نفوذشان را به هند کوتاه‌تر می‌کرد، و ظهور ناپلئون در فرانسه که تصمیم داشت از طریق ایران به هندوستان حمله کند، کشور ما ناگهان مورد توجه سه ابرقدرت دنیای آن روز (یعنی فرانسه، انگلیس و روسیه) قرار گرفت و ایران زمین موضوع روزنامه‌ها شد و تعداد زیادی از جراید اروپایی به ایران رسید. جلوه‌های گوناگون زندگی ایرانیان، نوع لباس و خوراک، آداب معاشرت و سنتهای مختلف که بعضی از آنها در نظر اروپاییان شگفت می‌نمود، در صفحات جراید انعکاس می‌یافت و طبعاً از نوع حکومت انتقادات دردناکی به عمل می‌آمد، به همین جهت، شاه و شاهزادگان از انتقادات جراید سخت وحشترده شدند، بخصوص که در آن روزگار نوشته‌های روزنامه‌ها تأثیری به مراتب بیش از امروز داشت.

ما از عکس العمل فتحعلی شاه و دولتمردان دربار او در برابر نوشته‌های جراید اروپایی بی‌خبر مانده ایم، اما شواهدی در دست است که عباس میرزا سخت نگران شده بود. وی در نامه‌ای که به انشای قائم مقام به برادرش ظل السلطان نگاشته، می‌گوید:

«از برادری مثل شما جان خود را دریغ ندارم تا چه رسد به مال دنیا، اما حفظ آبروی خودم و شما را واجب می‌دانم بکنم. هزار بار شما از من برنجید و هر نستی که بدتر از آن نیست، مردم بیکار و لنگار دارالخلافت به من بدهند...، هیچ نقص خود نمی‌دانم، اما طاقت آن ندارم که همین اوضاع مسئله کرمان را تصور کنم در گازتهای روم و روس و فرنگ بنویسند.»^۵

به قول روزنامه اختر:

«هر حادثه‌ای که در یکی از بقاع ایران روی داد، پیش از آنکه اهل آن مملکت خبردار شوند، می‌بینیم با شاخ و برگ در روزنامه‌های خارجی مندرج است.»^۶

انتشار اولین روزنامه

در پادشاهی محمد شاه، جانشین فتحعلی شاه، میرزا صالح شیرازی کازرونی که از نخستین دانشجویان فرنگ رفته بود، اقدام به انتشار روزنامه کرد. بدیهی است که این کار به دستور محمد شاه یا لااقل با رضایت کامل او انجام گرفته است. نخستین شماره روزنامه میرزا صالح در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ه. ق انتشار یافته است و چون تاکنون مقالات بسیاری در این باره نگاشته شده و کمتر کسی است که از تاریخچه روزنامه میرزا صالح بی‌خبر مانده باشد، از تجدید مطلع و تکرار مکررات صرف نظر می‌کنیم.

ناصرالدین شاه و جراید

ناصرالدین شاه نخستین پادشاهی است که دستور داد تمام نوشته‌های اروپاییان درباره ایران — اعم از روزنامه‌ها، سفرنامه‌ها، کتابهای تاریخ و... — برای او ترجمه شود، و برای وصول به مقصود، دارالترجمه‌ای که در غرف آن روز سازمان وسیعی داشت، در دربار تأسیس کرد و مترجمان را موظف ساخت در ترجمه رعایت امانت را بکنند و مطالب را همچنان که نگاشته شده، ترجمه کنند؛ زیرا ما در این ترجمه‌ها به مطالبی برخورد می‌کنیم که بدون تردید او را سخت ناراحت می‌کرده است. مسعود میرزا ظل‌السلطان هم در خاطرات خودش با عنوان تاریخ سرگذشت مسعودی می‌گوید:

«وقتی خودم حضور داشتم، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (آرتیکلی) از روزنامه تیمز که در باب ایران خیلی بد نوشته بود، ترجمه کرده، حضور شاه آورد. بعد از ملاحظه به من دادند. خواندم و بعد بلند به زبان فرانسه به محمدحسن خان فرمودند: «آن آن تیمز» یعنی

معدومش کن. عرض کردم این دویست هزار مخلوق آینه اش هستند؛ روزی هشتصد هزار نسخه چاپ می‌شود؛ کار مشکلی است محمدحسن خان بتواند او را «آن آن تیم» بکند. هرسه نفر خندیدیم. بعد فرمود این ترجمه این نسخه که اعتمادالسلطنه نزد من آورد این را منظوم بود پاره کند و بسوزاند.»^۷

سازمان دارالترجمه و شرح حال مترجمان متعدد آن باید موضوع مقاله‌ای جداگانه قرار گیرد. فهرستی که محمدحسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) در مجلات سه گانه منتظم ناصری و مجلات چهارگانه مرآت البلدان، و همچنین در سالنامه‌ها و کتابهای دیگر خود داده، وافی به مقصود نیست؛ زیرا در ترجمه از کتابها و روزنامه‌ها و سفرنامه‌ها به نامهایی برمی‌خوریم که در فهرستها نیامده است. آنچه مسلم است به علت علاقه‌ای که شاه به ترجمه نوشته‌های خارجی‌ان دربار ایران و درباره خودش نشان می‌دهد، عده‌ای از شاهزادگان و زبان‌دانان دربار، برای جلب عنایت او بدون اینکه سمت مترجمی داشته باشند، به ترجمه بعضی از سفرنامه‌ها و کتابهای تاریخی مبادرت می‌ورزیدند.

ترجمه‌هایی که از جراید می‌شد شامل مطالبی به شرح زیر بود:

۱. اخباری که حاکی از دگرگونی‌های عظیم در کشورهای جهان بود؛ مثل وقوع جنگ بین دو مملکت یا سقوط یک خاندان حکومتی، وقوع زلزله‌های عظیم و جاری شدن سیلابهای مخرب و امثال آنها؛

۲. حوادث مهمی که در سرزمینهای همسایه هندوستان، افغانستان، روسیه و عثمانی رخ می‌داد؛

۳. کلیه اخباری که راجع به ایران بود؛

۴. تمام اخباری که درباره خود او اعم از خوب و بد وجود داشت.

این ترجمه‌ها با خط خوش و خوانا در جزوه‌های چند صفحه‌ای یک رویه نگاشته می‌شد و به وسیله نوارهای نخی رنگی زیبا به هم پیوند می‌گردید و به حضور وی ارسال می‌شد. در پادشاهی مظفرالدین شاه نیز دارالترجمه به حیات خود ادامه داد و به قرار سابق، مقالات جراید را برای او ترجمه می‌کرد.

اگر مجموعه این ترجمه‌ها به دست آید، اوضاع ایران را در عهد ناصری و مظفری بهتر از هر کتاب تاریخی بیان خواهد کرد و دورنمای نسبتاً روشنی از آن زمان را در برابر دیدگان ما قرار خواهد داد. اینک برای نمونه، دو ترجمه از جراید روسی، یکی در عهد

ناصرالدین شاه و دیگری در عهد مظفرالدین شاه، و یک ترجمه از جراید عثمانی و یک ترجمه از جراید انگلیسی — که این دو در عهد ناصرالدین شاه انجام شده است — در اینجا می‌آوریم.

درست است که بعضی از این نوشته‌ها براساس حسن نیت نگارش نیافته است و آثار بغض و دشمنی و کینه از نیشها و کنایه‌هایی که در لابلای عبارات گنجانیده‌اند، هویداست، اما از آنها تصوّراتی هم که درباره کشورما داشته‌اند، و آرزوهایی که در دل می‌پرورانده‌اند، بخوبی آشکار می‌شود و به هر صورت، یکی از منابع مهم تحقیق درباره تاریخ معاصر ایران همین نوشته‌هاست.

«یکشنبه اول شهر شوال ۱۳۰۱، ترجمه از روزنامه‌های انگلیسی»

در روزنامه مایل مسطور است که به تاریخ دوازدهم ماه مه از سنت پترزبورگ نوشته‌اند که روزنامه سنت پترزبورگ مطلبی راجع به روزنامه قفقاز مورخه بیست و هفتم ماه آوریل در باب تصرف سرخس به توسط دولت روس نوشته و به ملاحظه رسانیده است که رئیس وزارت امور خارجه دولت روس از این مطلب اطلاعی نداشت. روزنامه پترزبورگ که روزنامه رسمی دولت روس است، بعد از آن اظهار داشت که این فقره فقط به عقیده روزنامه طیمس یا به عقیده یکی از گماشتگان آن بوده است. محض آنکه جهت انتشار این مطلب معلوم شود، لازم است که آرتیکل روزنامه قفقاز را مورخه بیستم آوریل ترجمه نماییم.

امروز حکمران کل موسوم به پرنس دندوکف کرساکف با راه آهن بادکوبه به طرف مرو حرکت نمود. مبنای مسافرت شاهزاده مزبور، صلح آمیز است و مقصودش این است که مملکتی را که تازه به تحت تصرف دولت روس آمده است، منظم ساخته و اهالی را به طریق تمدن درآورد. دیگر معلوم نیست که شاهزاده مزبور هنگام اقامت در مرو با سفرای امیر بخارا و امیر افغانستان و خان خیوق ملاقات خواهد کرد که در باب حدود و ثغور مرو و خاک آن قراری داده شود یا نه. اما چنان به نظر می‌آید که ملاقات آنها بشود. ولی در باب دولت ایران، معاهده‌ای که حدود اتک را با خراسان معین کرده است، مدت‌هاست که منعقد گردیده است. چیزی که از آن معاهده باقی مانده و باید به انجام برسد، این است که چنانچه در معاهده شرط شده، دولت ایران سرخس را تخلیه نماید. علاوه بر تحدید حدود مرو و ممالک همجوار و نقشه‌هایی که به جهت حفظ و حراست سرحدات جدید ما کشیده‌اند، تکلیف شاهزاده مزبور این است که نقطه‌ای را برای آمد و شد مابین عشق آباد و مرو ملاحظه نماید؛ زیرا که این راه در مملکتی که تازه به تصرف

دولت مشارالیه‌ها آمده، عمده بنای اصلی و موقع استحکامات آن در این صفحه می باشد و همچنین راه را در چهارجوی که مابین مرو و بخارا می باشد ملاحظه و رسیدگی نماید تا اینکه راه اصلی آسیای وسطی که آبادی باشد، متصل سازد و ممکن باشد که با این راهها با پطروآلکساندرسک آمد و شد نمایند. زمانی که شاهزاده مزبور در مرو است مسئله وضع مشروب ساختن و آباد کردن اتک را طرح نموده و به انجام آن خواهد پرداخت و درصدد خواهد بود که خطوط تلگرافی در خاکی که تازه به حیطة تصرف، در آمده است احداث کند و احتمال کلی می رود که روابط شهر چهارجوی و بخارا با سمرقند به توسط تلگراف ضرورتی پیدا کند تا لازم نشود که ترکستان را با عشق آباد و تفلیس از طرف اُران بورگ مربوط سازند. این راه آخر در زمستان بسیار سخت است و به واسطه جمع شدن یخ که از زیادی برف می شود، اغلب سیمهای تلگراف پاره می شود ولی در جنوب ترکستان چنین هوای سردی کم است.

شکی نیست که اهالی مرو از رفتن حکمران کل به آنجا اطلاع حاصل کرده و یقین خواهند داشت که فرمایشات اعلی حضرت امپراتور روس را در باب اصلاح احوال مرو و ترقی و تمدن آنجا و الحاق آن به ممالک متصرفی خود شفاهاً از ایشان خواهند شنید.»

❦

«ترجمه از روزنامه بصیرت نام اسلامبول مورخه روز سه شنبه ۲۳ شهر صفر المظفر ۱۲۸۷
اعلی حضرت شاهنشاه ایران حضرت ناصرالدین شاه، در ابتدای ماه ربیع الآخر به زیارت خاک عطرناک کربلای معلا و تبعه‌هایی که در حوالی آن است، تشریف فرما شده و از آنجا به بغداد بهشت آبادی، تشریف فرما شدند را برای سفیر کبیر دولت علیه ایران مشیرالدوله و دولتلوحاجی میرزا حسین خان با تلگرافنامه پادشاهی بیان فرموده اند و سفیر مشارالیه همان ساعت کیفیت را به ذات صدراعظمی افاده کرده و صدراعظم هم همان ساعت به مابین [۹] همایون عزیمت نموده، این خبر را به خاکپای کیمیا سیمای حضرت شهرباری عرض کرده، از طرف اشرف ملکداری حقوق همجواری و مناسبات دوستی که در فی مابین دارند، محض حرمت حضرت شاه که از دول مفخمه و معظمه است و برای مسافرت به ممالک محروسه عثمانی تشریف می آورند، مسافران لازم الاحترام مخصوص می باشند. لهذا اسبابهایی که در سرای همایون به جهت ضیافت حفظ شده که مأموران محمدبیک و در حمایت او چند نفر از خدام سرای همایون بالاستصحاب به واپور بابل نام بغداد حمل نموده و خودش عجلتاً از راه بصره عازم بغداد شده، واپور مزبور می بایست روز سه شنبه قبل عازم شود؛ محض برای این امر، یک هفته تأخیر کرده بود و برای حرمت فائقه و تعظیفات لایقه و رسم استقبال و اجرای امر

مهمانداری، عطفوتلو کمال افندی که از سابق رئیس ثانی مجلس شورای عدالت و حال قائم مقام نظارت جلیله موقوفات است و از یاوران حرب، چند روز دیگر به جانب بغداد عزیمت خواهند نمود و حسن تشریف فرمایی بغداد مراد عالی حضرت شاهنشاهی سیر و تماشا نمودن شجاعت عساکر عثمانیه و انتظام و تعلیمات آنها را که در اسلحه جدید مهمات تمام دارند، در حضور شاهنشاهی تعلیم آتش که رسم منتظم باید اجرا نمایند، اردوی ششم همایون که در بغداد است از جانب مصطفی پاشای سپهسالار تلگرافنامه کشیده شد که اردوی همایون چهارم به آنجا ملحق شود و والی بغداد مدحت پاشا جهت حضرت شهریار که در مدت اقامت بغداد در سر شط یک قصر عالی بنا و مزین تری ترتیب و افشا می کند، و آن فریور تا سرحد به استقبال حضرت شهریار می خواهد آمد.»

*

«در ۲۹ شهریور ۱۸۸۴ در روزنامه نو و به آواز بیه در نمره ۳۰۹ طبع کرده اند.

مخبر کمیون سرحد افغان از طهران می نویسد:

لشکر ایران را به طوری که مشاهده نموده، منتظم و خوب نیست و غرض از بیان این مطلب ذکر مقدار لشکر ایران نیست، بلکه مقصودش این است که عساکر ایران در موقع جنگ به کار نمی خورند و به حیثیت سن متفاوت اند؛ یکی پیر است، دیگری جوان، و سرباز تا آخر عمر در سربازی باقی می ماند.

قراولهای لشکر ایران در سربازها و در میان کوچه ها در روی خاک نشسته اند. وقتی که یک نفر اروپایی ببینند همان ساعت یکی از ایشان در کمال سرعت برخاسته تفنگ خود را برداشته در نهایت بشاشت به قاعده نظام می ایستد. این حرکت آنها را ما مقابل چست [؟] (سلام نظامی) دادن سالداتهای خود حساب کردیم. وقتی که از آنها سؤالی بشود، در عوض جواب دست خود را تا برابر کلاه خود بالا می کنند.

حالت قراولهای ایران را که در سربازها در میان کوچه ها در روی خاک و گِل می نشینند فکر کنند ببینند چه عالم است [؟] در لباس نظامی سربازها اثر و علامت هرگونه کثافت و ناتمیزی موجود [است]، نه رویشان آب دیده و نه به سرشان شانه رسیده. گریبانشان چاک و لباسشان مندرس و پاره پاره می باشد و بعضی از آنها آنقدر بچه سال و قصیر القامة و ضعیف اند که اگر آنها را به هوا بلند نموده، اندکی حرکت دهند، از لباس نظامی و تفنگ سهل است که از لباس هستی دور می افتند. تفنگهای ایشان از عهد براؤن بس [؟] است.

و اگر عساکر خاصه ایران را به مقام امتحان بیاورند، بی فایده تر از حصارهای طهران خواهد بود. عسکر عثمانی آنها را مثل کاه پراکنده می کند و بیکاره های لشکر روسیه

می‌توانند از یک طرف ایران داخل شده، از طرف دیگر بلامانع سیاحت کنان بیرون شوند. اگر پولتیک روسیه اقتضا کند و یا وقت و حالت مقتضی گردد، تسخیر ملک ایران اندکی مشککتر از تسخیر قلعه خالی خواهد بود.

آیا ملتفت هستند که وقوع حادثه چگونه به بریتانیای در مشرق زمین مؤثر می‌توانست شد که دولت روسیه بوشهر را گرفته، قلعه و جبه‌خانه و کشتی در آنجا ساخته، بمبی را به واهمه و تشویش می‌انداخت و این کار چقدر بهتر از گرفتن مرو و سرخس و هرات بود. غرض از گفتن این سخنان بی‌پرده، اظهار این معنی نیست که ایران بی‌صاحب و بلامعین است، بلکه مقصود بیان حقیقت احوال است؛ زیرا که در سرحدات شمالی ایران دولت روسیه آماده است، همه وقت می‌تواند که به آن طرف بگذرد.

از قراری که می‌گویند، اعلی‌حضرت شاه در آبادی مملکت و غیره به خلاف طریقه و خیالات وقواعد معموله در یورپ مشی می‌فرمایند. چندی قبل از این، جوانان ایران را برای تربیت به یورپ می‌فرستادند و حالا ترک کرده‌اند. سبب اینکه در طهران مدرسه بنا کرده، انواع تربیت را می‌دهند، ولی جوانان را مانع از کسب اخلاق و طبیعت اهل یورپ هستند؛ راه آهن بنا نمی‌کنند از ترس اینکه دول خارجه ایران را می‌گیرند و به این جهت در ایران راه آهن نبوده و سایر راهها هم در نهایت بدی است. از قراری که می‌گویند، اعلی‌حضرت شاه جمیع مالیاتی که می‌گیرد همه را جمع می‌کند که بالفعل شصت میلیون نقد در صندوق دارد و به این جهت در مملکت ایران پول کمیاب شده و تجارت به جهت دورماندن از مایه هستی خود که پول است، به اندک وقتی معدوم خواهد شد.

اسماعیل خان خدیو مصر با اینکه خرابی کرده و جماعت خود را به قرض انداخت، این طور نکرد. ولی شاه ایران بعکس همه قواعد و سلیقه‌های متداوله حرکت می‌فرمایند. سرچشمه‌های منافع را به روی جماعت خود می‌بندد و حال اینکه همه اینها موجب قلت استطاعت و ضعف اختیار دولت است. قاعده میانه روی اگر معمول گردد، باعث آبادی مملکت و خوشوقتی اهالی ایران و استقلال سلطنت می‌شود.

جای شبهه نیست که در مشرق زمین محلی که بتواند از تسلط اهل یورپ محفوظ بماند باقی نمانده است. با وجود کمال قدرت و قوت خودداری که در خطا بود، اهل مغرب زمین به آنجا راه یافتند. اهل مشرق هم باید مثل اهل مغرب حرکت نمایند. من بعد الايام، عدم قبول تغییر و تبدیل قواعد و قوانین مملکت بی‌فایده است زیرا که هر دولتی که عکس آنچه را که ذکر شد معمول داشته، صدمه اش را خورده و اقتدار و استطاعت قدیمی خود را از دست داده است و هر طایفه‌ای هم که اینگونه برعکس رفتار نمود، از رونق و ترقی افتاده، تنزل کرد و همیشه در میان قوی‌ها و سبقت‌گرفتگان تنها و

بی کمک مانده‌اند.

یک عادت بد قدیم الی الآن در صفحه ایران باقی است. وقتی که شاه کسی را منصب حکومت می‌دهد، از او مبلغ معلومی می‌گیرد و اختیار عزل و نصب را به او وامی‌گذارد و این مبلغ به صندوق مخصوص شاهی داخل می‌شود و حاکم هم چنانکه خودش داده است، از دیگران پول گرفته، منصب می‌دهد. مثل مگسای خوردند [خُردند] که در قفای ایشان مگسهای خوردتر [خُردتر] گزیده‌تر از ایشان نشسته باشند. قاعده نیش زدن از بالا شروع شده تا آخر به عملجات جزومی رسد. چون هر قاعده‌ای که از قطب ناشی شود، همه خلایق را احاطه نموده و صدمه می‌رساند.

بنابراین در صفحه ایران ابتدائاً منسوخ نمودن این قاعده لازم است، بعد از آن به قدر مقدور اقدام به ساختن راه آهن، زیرا که بقای عادت معهود موثر مشکلات عمده در کلیه امور است. مثلاً اگر مبلغی برای ساختن راه معین نمایند، قاعده تعارف و بخشش به میان خواهد آمد به حدی که از آن مبلغ برای صرف به آن کار، چیزی نخواهد ماند. در این امر شاه کمکی ندارد، زیرا که خودش رئیس این قاعده می‌باشد. پس در این صورت برهم زدن این قاعده قدیم و گذاشتن نظم جدید چنانکه مذکور شد، از جمله واجبات است. در خصوص بقای این عادت قدیم، شاه را مقصّر نتوان کرد زیرا که بساط سلطنت ایران بدان منوال به او رسیده است. بدون شبهه قصور و نواقص نظام شرق باید به راهنمایی مغرب اصلاح و تکمیل یابد.»

•

«ترجمه از جریده نوودلیه ورمیا مطبع پترزبورگ که بهتر و معتبرتر از این در تمام روسیه اخبار نیست به عنوان «انگلیس و روس در تهران»

مقالات آخری ما که در باب حفاظت و صیانت مملکت ایران از تطاؤل و تداخل مطمئین^۱ و طالبان تحصیل امتیاز دول اجنبیه که شب و روز در صدد تجسس وسیله و جستجوی بهانه جدید هستند، خوش آمد رأی و پسند خاطر اربابان مطبوعات انگلیس نیامده است.

جریده فینانسیال تایمز مندرجات جریده ما را به یک اندازه محرک شده است، چنانکه مدیر تایمز می‌گویند: اقدامات پلتیکی روس در ایران چندان اهمیتی ندارد و محل اعتنا نیست چه، اعلی حضرت مظفرالدین شاه کاملاً ملتفت و برخوردار شده است که امروزه قطع نفوذ و روابط دول مقتدره از ایران، و تنها با دولت روس گرم گرفتن صلاح حال و بقای سلطنت را مفید نیست؛ وانگهی این گونه اطمینان به یک دوست ولو اینکه دوست حقیقی باشد، خارج از مملکتداری و فرم فرمانروایی است و اگر احیاناً

اعلی حضرت شاه ایران پاره ای از نکات [را] ملتفت نبوده باشد، بدیهی است در این سفر اروپا دانشوران اروپ کاملاً القا خواهند کرد (اگر رستم آن است که من دیده‌ام) و اگر در باب امتیازات روس که در ظرف این دو سال تحصیل نموده است و انگلیس را محرم داشته، قطعاً چنان امتیازات خواهند به ملت دولت انگلیس داد که اسباب رفع کلیه توهّمات و تخیلات گردد و بدان واسطه محبت قلبی ملت انگلیس را تحصیل خواهد نمود.

سایر جراید از آن نیز به همین وضع و اسلوب سخن رانده و منتها درجه تعجب و استغراب دارند از اینکه ما گفته‌ایم چرا باید انگلیسها سواحل رود کرخی را تصاحب نمایند، و حال آنکه روسی‌ها کاملاً مستحضرند که ملک ایران صحرایی است بی صاحب، و طرق و شوارع آن دشت خداداد، به روی تمام طالبان امتیاز باز و نیز سکنه وحشی آن دشت، در کثرت تعدی گردنکشان آن مملکت و از عدم بضاعت، با همه اروپاییان دمسازند و حال آنکه روسی‌ها باید با منتها درجه ممنون و شاکر باشند که هرچه آنها در سمت شمال ایران کدبانویی می‌کنند، کسی به آنها حرفی نمی‌زند و هر نوع اقدامات می‌کنند احدی مزاحم احوالشان نمی‌شود. نخوت به این درجه، ناسپاسی به این پایه، چه وجه و چه وجه و چه.

شبهه‌ای نیست که هرگاه ما روسی‌ها بگوییم مطبوعات انگلیس در این فقره خیلی اشتباه و نسیان دارند و منبع اینگونه مذاکرات فقط دولت انگلیس می‌باشد و از سایر دول ابداً کسی تصدیق این عقیده نمی‌نماید، روز نیست که محض پیشرفت خیالات خود، انگلیسی‌ها سایر ارباب سیاسی را در این مسئله با خود همراه نمایند، ولی به طور جرئت توان گفت که در تحقیق این مسئله انگلیسی‌ها طاق اند و هرچه می‌پیمایند به اندازه خود می‌پیمایند؛ چه هرگاه انگلیسی‌ها به جای ما روسها می‌بودند، تاکنون یا از دولت ایران رمقی باقی نمانده بود و یا اینکه تمام ایران را مطیع و منقاد خود کرده بودند و شاهد مقال امارات هندوستان است. اینکه سهل است، هرگز دست اندازی سایر دول در ایران باقی نمانده بود. فی الواقع اگر قرون ماضیه را نسبت به قرن حاضر مطابقت دهیم، خواهیم مبهوت ماند که به چه جهت دولت مقتدره روس تاکنون ایران را که ضعف لشکری و کشوری و تهی بودن کیسه سلطنت بر عموم سکنه کره معلوم است، نبلعیده است و حال آنکه بهانه‌های عمده و دستاویزهای معتابه دست ما افتاده است که اسباب لشکرکشی به ایران کاملاً مهیا بوده است؛ و حال آنکه تمام طرق بحری و بری ایران درید اقتدار ما بوده است. عمده سبب آنکه قبل از آنکه ما داخل ایران شویم لازم بود اول مملکت قفقاز را به طور شایسته استحکام نماییم، آن وقت نفوذ خودمان را در گیلان و

مازندران که مدتی است مال طلق ماست ازدیاد کنیم و پس از آن، سواحل بحر خزر را به جهت تسخیر خراسان، محکم سازیم. این بود که تخم استقلال را در سواحل بحر خزر و در مزارع دشت قبیچاق پاشیده و به واسطه حاصل مزارع آن سرزمین، قدم همت پیش گذاریم تا به مقصود نزدیک بشویم و بحمدالله به همان آرزو هم از هر حیث نایل و سرفراز آمدیم. حالا می پرسیم اگر انگلیسها به جای ما می بودند غیر از این نمی کردند و پیش نمی رفتند و اگر انگلیسی ها به جای ما می بودند فقط قتل سفیر ما (غربائیداوف) بهانه بود و کافی و تاکنون ایران را مسخر کرده بودند و اگر ما به جنگ اقدام ننموده، این نه از این است [که] ملاحظه موانع کرده ایم، خیر، بلکه نخواستیم به واسطه اینگونه جزئیات دولت همجوار خودمان را که قدیمترین سلطنت دنیا است، بالمره از میان برداریم که ناشی از عالم تمدن است (یعنی...)»^{۱۰}

با وجودی که ایران به ما خیلی لازم بود، چه برای توسعه حدود خودمان در آسیای وسطی... یورش طبیعی ما در قلل جبال و صحاری آسیا بی مباحثه همان حدود حقیقی را در نظر دارد که ساحل روسیان باشد و این طرح تاریخی ماست. اگر از این انحراف ورزیم، ناخلفیم (طرح پطرکییر است) والا ماندن ما در دامنه جبال شمالی ایران یا اینکه صد فرسخ هم بیشتر برویم، جز سنگ و سرزنش و خلاف حکم تاریخ حاصلی نخواهد داشت. چه واگذار نمودن نصف جنوبی ایران به هر که باشد، برای ما از محالات و ممتنع است. از اینجاست که ما مجبوریم محوطه ایران را از هر نوع و شکل امتیازات و از حالات اجانب، محروس و محفوظ نماییم و تا ممکن است نگذاریم از دولت و ملت ایران از ما تمام آمال و اقصای آرزوهای ما رسانیده و می رساند.

جای خنده اینجاست؛ می گویند روسی ها باید خیلی ممنون باشند که هرچه در سمت شمالی کدبانویی می کنند اسباب مزاحمت آنها فراهم نمی آوزند و به زعم ایشان ما روسی ها کاملاً به آرزوی خودمان رسیده ایم و حال آنکه هرگاه ما دشت قبیچاق را تسخیر کرده ایم، اسباب آسایش ایران را فراهم آورده ایم. چه تا تسخیر ترکستان، سکنه ایرانی آنی از تناول و یغمای شمال شرقی از ترکمانان آسوده نبوده اند و همیشه از ترس آنها متزعزع بوده است؛ وانگهی زحمات چندین ساله ما و مخارجات فوق العاده ما در سواحل بحر خزر و دشت قبیچاق، حاصلش و ثمره اش مگر مملکت خراسان است؟ مگر تاریخ ما خراسان و مازندران و گیلان را به ما نموده است؟ خیر، غیر اینهاست که ما در نظر داریم. ملت انگلیز دور نیست حقوق ما را در سمت شمالی ایران مانند نفوذشان در سمت جنوبی ایران خیال نمایند و همچنین در خراسان با ضرب و کمک مشت توان گفت که این تطبیقات حکم پیل و پشه و دریا و قطره را دارد چه، دولت انگلیز حدود هند را فقط

به قول لرد کرزون (الساعة حکمران هند است) از ساحل شط العرب می‌انگارد و به همین واسطه مالک سمت جنوبی ایران شده است. پس چگونه ما نمی‌توانیم بگوییم که حدود دولت روسیه سواحل بحر عمان و ادسیان [؟] است، بلکه دشت هند (وقانقا) باشد. البته می‌گوییم و هم از عهده بیرون می‌آییم و چون از هر حیث وارث ملک ایرانیم و خود رجال دولت ایران نسل از ماست و در صورت رب النوع ظاهر شده است [؟] لهذا به دیگران نمی‌رسد که از چگونگی اوضاع پلتیک مادر ایران سخنی راند و چون انگلیز از بلوچستان و مکران داخل ایران می‌شود لازم [است] ارباب سیاسیون ملت روس در رفع غوایل بلوچستان و در سد سیل مکران مساعدت و مجاهدت تامه نمایند. قاضی بی‌مقدار خادم وطن است چه کند بینوا همین دارد.»

یادداشتها

۱. در طول قرن شانزدهم میلادی چندین هزار روزنامه در اروپا منتشر شد که هشتصد نمونه از آنها در کتابخانه‌های جهان موجود است. (رجوع شود به: دایرة المعارف آمریکانا، ج ۱۶، ذیل کلمة Journalism)
2. D.Garcia de Silva Figuerua
۳. سفرنامه‌دن گارسیا دیسلوا فیگوروا، ترجمه غلامرضا سمعی، (۱۳۶۳)، ص ۲۰۳.
۴. مجله یادگار، س دوم، ش ۲، ص ۳۰.
۵. منشآت قائم مقام، چاپ ۱۲۸۰ هـ. ق، ص ۱۷۵.
۶. اختر، س ۲۳، ش ۷، (۱۷ صفر ۱۳۱۴ هـ. ق)، ص ۱۰۳، اواخر ستون یک.
۷. تاریخ سرگذشت مسعودی (چاپ اُفت)، ص ۳۲۱.
۸. نوامبر؛ سال ۱۸۸۴ میلادی مساوی است با ۱۳۰۲ هـ. ق.
۹. طمع ورزان
۱۰. کذا فی الاصل



ناصر الدين شاه

در ۲۹ شهریور در روزنامه نو و نوید به زیرین در شماره ۱۹
طبع گردید

مخبر مخصوص کسبون سرحد افغان از طهران می رسد
شکر ایران را بطوریکه شهادت و نه نظم و خوب است و عرض ازین
بخطیب ذکر شد که شکر ایران است بلکه قصد دشمن است که
عسکر ایران در موقع جنگ بکار نینورند و بحیثیت سن شکار
بیک پرست دیگر بر جوان در برابر آتش و عمر و در برابر بی فایده
قوا و لای شکر ایران در سر راهها و در میان کوچه ها در روی خاک
نشته اند و قیام یک نفر از آنها نیست همان رست که از ایشان در محل
سرعت برخاسته و کف و بر داشته در نهایت شت بقاعده نظم
باید این حرکت تمام محبت (سم) نظمی و اوان سالد اندکی
حسب کرده و قیام از آنها سالد بود و در عرض جواب دست
خود را برابر کلاه خود بالا می کنند

حالت قوا و لای ایران را در سر راهها و در میان کوچه ها
در روی خاک و کمر می نهند و کمر کنند به بند ص حالت

در لبس نظمی سرافرازد عیادت هر گونه گفتناتیری
بر جو نرودین آب دیده و نه بهر شان شان رسیده
که پاشان چاک لبس شان ندیس دایره دایره چاش
و بعضی از آنها آئند رجه سال نصیر القاسم ضعیفند که اگر
آنها بخواهند نفع اند که حرکت دهند از لبس نظمی بکشد
سنت در لبس سنی در ساف

بفکدی ایشان از عهد بر اوین پس
و اگر بجای خاصه ایران بخواهند انحن پناورند به فاجده تر
از خصل رای طران خفیه جو عکرمنا آندرا شکاه پراکنده
بکند و بکاره اشکر رویه بترانند از محیط ایران و خورشید
از طرف خیر بامین رحمت کنان پروردگار
اگر بویک رویه افق کند بافت رحال غفنی کرد و تنخیر
ملک ایران اند که سکلر تر از تنخیر قله خا را خواهد بود
آیا مفت است در وقوع انجاده چگونه بهر طایفان در مشرق زمین
روزی میزانت به حوت رویه بپند و گرفته قله دجه خانه

و کشتی در آنجا ساخته بمی سو براهمه و تئیس مرادخت و دیگر
چه قدر نبر از که فتن مرو سرخس و هرات بود

عرف از کشتن این سخنان بر پرده اطلال انجمنی نیست که ایران
به صاحب و هاسین است بلکه مقصود بیان حقیقت احوال است
زیرا که در سرحدات سلا ایران درت رسیه آه و است همه رفت
بترانه که با نظف بگذرد

از قرار یکدیگر نیکو نیست اعیضت شده بود که بادی بکشت و غیره بخلاف
طریقه و خیالات و قواعد معموله در یورپ شریفترند
چند فقره از فیم جهان ایران سو برای تربیت بر روی غیرت و
و حال از که کرده اند بسبب اینکه در طهران مدرسه بنا کرده اند
تربیت سویدهند و اطفال و مانع از که انفاق و طبیعت
اگر بر روی هستند

راه آهین بنا میکنند از ترس اینکه درل خارجه ایران را بگیرند
و بهجت در ایران راه آهین نبهه و سایر راهها هم در نهایت
مهربانی از قرار یکدیگر نیکو نیست اعیضت شده جمع مایه است که

یکبار همه را جمع میکند و با نصیحت بیرون افتد و در صندوق در
و بهجت در ملک ایران بدل کیاب شد و تجارت بهت هر روز
از راه هستی خود که در است بزرگ وقتی سودم خله شد

همین خان چند بصره باینکه خوا به کرده و جهت خود را تفرغ است
بنظر نگردد و شاه ایران بکس همه قواعد و لایحه ای نهاده
حکایت بفرزند سر چهارین را بر روی جهت خود می بندد
و حال اینکه همه اینها به جهت استضعاف و ضعف اختیار است
قواعد این نه بفرمودی اگر اصول کرد و بهت از روی ملک و غور و فنی
اما ایران در استقلال سست شود

جای شبهه نیست که در شرق زمین محله و بفرمود از تسلط ابر و در
موقوفه بزرگ ناه است

در جوامع قدرت و قوت خود داری که در خطه ابر سب زمین
ببخش را به شد

در شرق هم باید مثل ابر سب حرکت نیند نه به لایحه و قهر
تغیر و تدبیر قواعد و قوانین ملک به فایده است زیرا که هر و تر

عکس آنچه بود و ذکر مسمول داشته صد مهش را خورده و قند
و اسطاعت قدیمی خود را از دست داده است و هر طایفه هم
اینکه بجز رفاه و رزق و ثواب و فایده نازل کرد و همیشه در باده
قوی و بهت گرفته اند و بیکدیگر نزاع

یک عادت بد قدیم الا الان در صفحه ایران با قوت و قیام که
شاه کی را نصب حکومت پیدا و از او سبب سیر سیر و
و اختیار عزل نصب و او را میگذارد و این سبب نصیب ذوق
مختص شاه و اختیار شود و حکم که چنانکه خودش داده است
از ایران برل گرفته نصب پیدا و شکران خور و دزد و دزدان
ایشان کسی خور و تر و کردند و تر از ایشان نشسته باشند
قاعده میزنند و از بلا شروع شده و تا آخر بهیات خود میرسد
چون هر قاعده در از قطب نشانی شود همه خلایق و احاطه
نصف و صد مهشیرند

باینکه در صفحه ایران ابتداء شروع نمودن از هر قاعده لازم است

بعد از آن بقدر سعه در اقدام بطن راه آهسته زیرا که بقای
عادت مسعود سرش نکندت عده در کلیه ارباب شکار
سببی برای سطن راه سین نمایند قاعده بفرستد بخش بیان
خواهد بود ی که از این مبلغ بر صرف آن کار چهره نخواهد بود
درین امرش لکله ندارد زیرا که خودش رئیس این قاعده باشد
پس درین صورت بر هر زون این قاعده قریه و که استن نظم صدر
چنانکه مذکور شد از جمله مزاجات در حصر بقای این
قدیم را مقصر نشان کرد زیرا که بطلست ایران
بان شوال ابریده است
بدون شبهه قصور و نقص نظر شرق به راه نادر
اصلاح و تمیز

سالشمار تطبیقی سالهای ترکی و هجری قمری

علی اکبر خان محمّدی

در تاریخ سه شنبه ۱۱ فروردین ماه ۱۳۰۴ شمسی برابر با ۶ رمضان ۱۳۴۳ و مطابق با سال اودیل ترکی، قانونی از مجلس شورای ملی گذشت که بنابر آن، اسامی بروج فلکی قدیم که در تقویم مرسوم بود، تبدیل به ماههای ایرانی فعلی شده سال هجری قمری، عموماً، و سال ترکی که از صفویه تا قاجاریه معمول بود، خصوصاً، منسوخ گردید. متن قانون به شرح زیر است:

«قانون تبدیل بروج به ماههای فارسی از نوروز ۱۳۰۴ شمسی، مصوب شب یازدهم فروردین ماه ۱۳۰۴ شمسی.

ماده اول- مجلس شورای ملی تصویب می نماید که از نوروز ۱۳۰۴، تاریخ رسمی سالیانه مملکت به ترتیب ذیل معمول گردد و دولت مکلف است که در تمام دوائر دولتی اجرا نماید.

الف) مبدأ تاریخ، سال هجرت حضرت ختمی مرتبت، خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلوات الله علیه، از مکه معظمه به مدینه طیبه.

ب) آغاز سال: روز اول بهار

ج) سال: کماکان شمسی حقیقی

د) اسامی و عده ایام ماهها:

۱. فروردین ۳۱ روز

۲. اردیبهشت ۳۱ روز... الخ

تبصره: در سنین کبیسه، اسفند ۳۰ روز خواهد بود.

ماده دوم- ترتیب سالشماره ختا و اوغور که در تقویمهای سابق معمول بوده، از تاریخ تصویب این قانون منسوخ خواهد بود.»

برای شناختن سالشمار اخیر که حدود سیصد سال گاه به عنوان تاریخ اول و تاریخ رسمی حکومتی، و گاه به عنوان تاریخ دوم (در مقابل تاریخ هجری قمری) در اسناد و مدارک و فرامین و تواریخ مشاهده می‌شود، جا دارد نظری به تاریخچه و مبنای محاسبه آن بیفکنیم.

الف) سابقه سالشمار ترکی

تقی زاده در **بیست مقاله** و تحت عنوان «گاهشماری های خصوصی ملل و ممالک اسلامی»، ذکر می‌کند از این تقویم آورده و آن را به قرار گردش دوره دوازده ساله موسوم به نام های حیوانات و منطبق با سال هجری شمسی و با اسامی ماههای صور منطقه البروج ذکر کرده است (ص ۱۶۳). و باز در همان منبع، ذیل عنوان «سال و ماه قدیم ترکها»، آورده است:

«اسامی سالها در ترکی با دوره اثنی عشری حیوانات چنانکه در دوره چینی بوده مطابق است، و این اسامی، هم در کتاب آثار الباقیه بیرونی (ص ۷۰) و هم در سایر مآخذ قدیم مانند کتاب طبایع الحیوان شرف الدین مروزی، در ضمن مراسلات خاقان ترک با سلطان محمود غزنوی، و دیوان لغات ترک کاشغری و غیره به همان اصطلاحات که تا این اواخر (تا قریب چهل سال پیش) در ایران معمول بوده، از سیچقان ثیل تا تنگوز ثیل و گاهی با اندک اختلافی دیده می‌شود» (ص ص ۴۷۰ - ۴۷۱)

و در جای دیگر در تأیید اصل چینی داشتن این گاهنامه، آورده اند:

«حساب سال و ماه ترکها چه در شمال و چه در جنوب آسیای مرکزی از حدود چین تا حدود ایران و هند، همیشه عیناً مطابق سال و ماه چینی و ادوار معروف چین بوده؛ ترکها دوره اثنی عشری حیوانات را برای دوره دوازده ساله استعمال می‌کردند (چنانکه در تقویم ایرانی به اسم سالهای ختا و اوغور یا قبیچاق ثبت می‌شود)، لکن از دوره شصت ساله چینی اثری در حساب ترکها به نظر نرسید.» (ص ۴۷۰)

ترتیب سال و ماه ترکی و بویژه دوره دوازده ساله حیوانی، در بین اقوام مجاور ترکان نیز انتشار یافت، چنانکه مردم بخارا هم، به قول بیرونی، ماهها را با عدد می‌شمردند که همان طریقه چینی و ترکی است.

در ایران از همان ابتدا و با استقرار اسلام در این مملکت، تاریخ هجری قمری

مرسوم بود؛ لکن اشکالی در این سالشمار پیش می‌آمد که بویژه حکومتیان را ناگزیر می‌ساخت تا تقویم دیگری نیز در جوار آن اختیار کنند. تا قبل از مغول، این تقویم سالشمار یزدگردی بود، و از آن پس تاریخ ترکی که اختلاف چندانی با آن نداشت، اخذ شد. و اما اشکالی که ذکرش گذشت در آن بود که تقویم هجری قمری با اوقات سال توافق نداشت. به این معنی که آغاز آن در هر فصلی از سال می‌توانست باشد. از جانب دیگر، حکومتیان و مستوفیان که ناچار بودند در فصل برداشت محصول اقدام به وصول مالیاتها نمایند، نمی‌توانستند از این باب قانون منسجمی داشته باشند، و لذا همواره سعی در اختیار تقاویمی داشتند که با سال شمسی مطابقت داشته و این مشکل را حل کند. تقویم یزدگردی و ترکی منطبق با سال شمسی و برآورنده این نیاز بود. لذا بر این مبناست که تقی زاده آن را سال مالی حکومتی توصیف کرده و در همان مرجع سابق الذکر با عنوان «مبدأ تاریخها و گاهشماری‌ها» گوید:

«سال مالی ایران پیش از آخرین اصلاح گاهشماری در ۱۳۰۴ شمسی، سال شمسی بوده که با دوره دوازده ساله گاهشماری ترکی و چینی به اسامی حیوانات حساب را نگاه می‌داشتند و در تاریخ گذاری سال هجری قمری مطابق با آن را نیز ذکر می‌کردند و از سال ۱۲۹۰ هجری شمسی به بعد عموماً هجری شمسی آن را می‌آوردند. اسامی ماهها همان اسامی صورمنطقه البروج بود و سال از اعتدال ربیعی آغاز می‌شد.» (ص ۲۳۷)

در لغتنامه دهخدا ذیل عنوان سال، اشاره‌ای به این دستگاه سالشماری و ترتیب سالهای آن آمده که جا دارد به جهت تبیین فایده در اینجا ذکر شود:

«دوره ۱۲ ساله سالهای ختا و قبیچاق و او یغور که پس از استیلای مغول در ایران رواج یافته، ترتیب چینی و ترکی است و در میان ترکان آسیای مرکزی، این حساب از قدیم معمول بوده، و در دیوان لغات الترک محمود کاشغری (مؤلف در ۴۶۶) آمده است، به ترتیب زیر:

- | | |
|---------------|-----------|
| ۱. سیچقان ثیل | سال موش |
| ۲. اودئیل | سال گاو |
| ۳. یارس ثیل | سال پلنگ |
| ۴. توشقان ثیل | سال خرگوش |
| ۵. لوی ثیل | سال نهنگ |
| ۶. ئیلان ثیل | سال مار |

۷. یونت ئیل	سال اسب
۸. قوی ئیل	سال گوسفند
۹. بیچی ئیل	سال میمون
۱۰. تخاقوی ئیل	سال مرغ
۱۱. ایت ئیل	سال سگ
۱۲. تنگوز ئیل	سال خوک

این نامها در نصاب الضمیان ابونصر فراهی ضمن دویست شعر زیر به نظم آمده است:

موش و بقرو پلنگ و خرگوش شمار زین چارچوبگذری نهنگ آید و مار
و آنگاه به اسب و گوسفند است حساب حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

بدیهی است مبنای انتخاب این حیوانات، وابستگی مستقیم به صور فلکی و مفاهیمی چون سعد و نحس داشته است. در بین دانشمندان مسلمان، این تقویم به نامهایی چون «تاریخ سال ترک»، «تاریخ ترکستان»، «تاریخ ختن»، «تاریخ اویغور» و «تاریخ سال ترکان» مشهور است. ذکر آن بویژه در تواریخ بعد از مغول چون جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله و تاریخ و صاف و تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی و دیگران آمده است.

ب) مبنای محاسبه این سالشمار

تقویم ترکی آنگونه که تقی زاده نیز در سطور پیشین تصریح نمود، با اندک اختلاف مطابق است با سال شمسی کامل. در کتاب سنجش و مبدأ زمان در نزد ملل، یا تاریخچه تقویم با عنوان «تاریخ دوازده حیوانی یا تاریخ ترکان» مبنای سنجش آن را چنین ذکر کرده است:

«و اما کیفیت سال و اندازه آن چنانکه از قراین برمی آید، از روی سال نجومی خورشیدی ساخته شده و با اندک تفاوت که ذکر آن بیاید، و صرفاً نامگذاری آن از چین و اویغور اخذ شده. به همین جهت تصور نگارنده براین است که لااقل در عصر حکومتهای ترکان در ایران چون صفویه و قاجاریه، به جای اخذ تقویم جلالی یا یزدگردی این نامگذاری را اخذ [کرده اند]، ولیکن در شمارهاها همان معیار قدیم را معتبر دانسته و در مواقعی به نامهای سال قدیم ایران که مطابق بود با صور منطقة البروج نامگذاری، و در مواقعی نیز تنها سال را ترکی و معادل و ماه آن را از ماههای هجری قمری اخذ کرده اند. چنانکه اشاره شد، سال حیوانی تقریباً معادل سال خورشیدی است، به این ترتیب که

مدت آن ۳۶۵ روز و ۲۴۶۳ فنک است (هر فنک ۰۰۰ ر ۱/۱۰ روز را گویند) که برابر است با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۵۰ دقیقه و ۴۷ ثانیه؛ و با مقایسه با سال خورشیدی (که مدت آن برابر با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه به طور متوسط می‌باشد) واضح می‌شود که در ۷۲۰ سال یک روز فرق می‌کند.

درخور ذکر است که در ابتدا ماهها را نیز به همان نام سالها نامگذاری کرده بودند، مثلاً ایت‌ثیلی و ایت‌آئی (یعنی سال سگ و ماه سگ) که مسلم است تقلیدی بوده از گاهشماری و تقویم ایران باستان که ترتیب آن در کتابهای مربوط آمده. مطلب دیگر آنکه اوقات شبانه روز را نیز که از حرکت وضعی زمین حاصل می‌شود، هریک را به دوازده قسمت تقسیم کرده و به هریک از تقسیمات «چاق» می‌گفتند (هر چاق معادل دوساعت حساب می‌شد) و هر چاق را چون سال و ماه به نام یکی از حیوانات نامبرده نامگذاری می‌کردند.» (ص ۶۵)

با توجه به مراتب پیش گفته، و از آنجا که مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی شمار عظیمی از اسناد و مکاتیب دیوانی و مالی و غیر آن را داراست که دارای این تاریخ است و احیاناً معادل هجری قمری آنان را دربر می‌گیرد، و نظر به اینکه بویژه در سیصد سال اخیر و از حوالی قرن دهم با استقرار سلسله ترک نژاد صفویه در ایران، تاریخ و سالشمار موصوف کاربرد گسترده‌ای یافت و این مصادف بود با شیوع نظام دیوانسالاری این سلسله، از این رو، نویسنده این مقاله به‌رغم مشکلات فراوانی که در پیش رو داشت، اقدام به تهیه یک جدول مقایسه‌ای تاریخ فوق‌الذکر با هجری قمری بر مبنای شروع سال ترکی و معادل آن در هجری نموده که اینک در پیش روست.

مشکلاتی که بدان اشاره شد، عموماً از دو ناحیه سرچشمه می‌گرفتند. نخست عدم سابقه و سپس وجود منابع ویژه در این خصوص، چنانکه نگارنده به دو واسطه، یعنی نخست انطباق سال ترکی با سال میلادی، و از آن پس انطباق با سال هجری قمری بود که در این طریق بویژه از کتاب تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی (تألیف فریمن — گرنویل، ترجمه فریدون بدره‌ای)، سود بردم. ولی نکته‌ای که در اینجا ذکر آن لازم است، اینکه تنها به اعتبار این منابع نمی‌شد کار کرد از این رو سعی شده حداکثر تاریخها، و یا بعضی مقاطع کلیدی را از کتابهای تاریخ دارو یا اسناد استخراج نمایم که در این وادی بویژه کتاب خلاصه التواریخ (تألیف قاضی احمدی شرف الدین الحسین الحسینی القمی، به

تصحیح دکتر احسان اشراقی) که حدود هفتاد سال از قرن دهم را سالشمار کرده است، دیگر مجمل التواریخ که معدودی تواریخ را ذکر کرده و نسخه خطی است، و برخی دیگر قابل ذکرند.

لازم به توضیح است که در غالب موارد میان تواریخ آمده در این کتابها، و آنچه ما استخراج کرده ایم، اختلافات جزئی به چشم می خورد که ناشی از عدم تطابق دقیق سال قمری و سال شمسی است و این چیزی است که در بخش دوم مسائل و مشکلات توضیح داده می شود. در چنین مواردی نگارنده تقدم را به تواریخ مکتوب از آن اعصار داده است.

مشکلات نوع دوم که عمده ترین آنان نیز هست، وجود پراکندگی طبیعی در سالهای قمری و شمسی است؛ چیزی که امروز هم با وجود پیشرفتهای بیشمار در مبانی گاهشماری محرز است. ماههای قمری در اوقات مختلف سال و بنابر موقعیت رؤیت و اینکه آسمان صاف یا ابری بوده باشد، در مکانهای مختلف تفاوت داشته و این یکی از علل اصلی این عدم تطابق است.

سوی این اختلاف که غالباً از یک روز تجاوز نمی کند، و در سال دوازده بار ممکن است اتفاق بیفتد، خود سال قمری نیز قریب به یازده روز و کسری با سال شمسی تفاوت دارد که در دراز مدت در محاسبات ایجاد اختلال عمده می کند.

از دیگر مشکلات عمده بر سر راه این محاسبه، وجود سالهای کبیسه در این هردو نوع است. گرچه اصطلاح کبیسه کردن (یعنی هر چهار سال یک روز بر سال افزودن و اسفندماه را ۳۰ روز گرفتن) خاص سالهای شمسی است، لکن از آنجا که مدت یک ماه قمری حقیقی ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است، از این رو، اصطلاحاً آن را گاه ۲۹ و گاه ۳۰ روز می گیرند، که با این احتساب یک سال قمری ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه یا خمس و سدس (یک پنجم و یک ششم) شبانه روز است. و چون مطابق آنچه گذشت، یک ماه ۳۰ روز و ماه دیگر ۲۹ روز بدون کسری در نظر گرفته می شود، مقدار تفاضل آن با سال قمری حقیقی، یعنی ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه در هر سال جمع و هر چند سال یک روز و در ظرف ۳۰ سال آن هم ۱۱ روز می شود. از اینجاست که قاعده قرار داده اند در طی ۳۰ سال ۱۱ مرتبه کبیسه کرده و ماه ذی الحجه را ۳۰ روز می گیرند.

در سال شمسی نیز چنانکه گذشت، هر چهار سال یک سال را کبیسه می کنند، ولی مطلب مهمتر در این مورد که مربوط به تاریخ گاهشماری و قبل از اصلاحات اخیر است،

مربوط به خمسۀ مسترقه یا «پنجۀ دزدیده» در اصطلاح فارسی است. در سال عُرفی و غیر کامل خورشیدی، سابق براین هرماه ۳۰ روز و ۱۲ ماه ۳۶۰ روز می‌شده است. در اوایل به آخر ماه هشتم (آبان‌ماه) و بعدها در آخر ماه دوازدهم (اسفندماه)، ۵ روز می‌افزودند تا سال کامل شود و این همان خمسۀ مسترقه است و جزء هیچ ماهی شمرده نمی‌شد. در ایران گذشته هریک از این روزها به اسمی موسوم بود که نام بردن آن به درازا می‌کشد. ابوریحان بیرونی در التفهیم اشاره به این ایام می‌کند، آنجا که گوید:

«و اما سال شمسی روزگارش سیصد و شصت و پنج است، با کسری که برابر چهار یک روز است، و او را رومیان و سریانیان و قبطیان و پارسیان و سفدیان به کار همی دارند. ولیکن به استعمال کسرش برخلاف همی شدند و هرکس از ایشان راهی همی گیرد».

(ص ۲۳۵)

انطباق این دو دستگاه سالشماری نیز در عمل مشکلاتی پدید می‌آورد؛ از اهم این مشکلات مسئلۀ کَبَس است. توضیح آنکه سال شمسی چنانکه گذشت، قریب یازده شبانه روز از سال قمری طولانی‌تر است. اختلاف حاصل از جمع شدن این یازده‌ها در هر سه سال، بالغ بر یک ماه می‌شود و هر سی و شش سال حدود یک سال، که به عبارت دیگر یک سال قمری را باید در محاسبه نادیده انگاشت و در جدول ما کنار سال اصلی در یک ردیف نوشته شده.

حال با احتساب به اینکه سال میلادی نیز وارث این مسائل و غوامض است، می‌توان تصور کرد چه مشکلاتی بر سر راه این جدول بوده است. منابع استخراجی نیز غالباً مشاهده می‌شد که با یکدیگر تطابق ندارند و برای همه سالها نیز ضبط تاریخ نداشتیم.

برای این ادراک تاریخی و نظریه منابع موجود سه مقطع قائل شدیم: نخست صفویه که معدودی تواریخ چنانکه گذشت ذکر سالشمار آن را داشتند؛ دوران میانی تا عصر قاجاریه که منابع و فرامین بسیار معدود و در نتیجه بیشتر از طریق محاسبه استخراج گردید؛ و بالاخره مقطع سوم قاجاریه که پاره‌ای با محاسبه و بیشتر با منابع تطبیق داده شد.

که گاه در حین عمل مشاهده می‌شد آنچه ما استخراج کرده‌ایم و آنچه در اسناد و منابع ذکر شده، مختصر تفاوتی در حد یکی دو روز دارند که ناشی از همان مسائل پیش گفته شده است؛ و چنانکه اشاره شد، نگارنده بنا را بر منابع مکتوب گذاشته، لیکن در آنجا که منبعی وجود نداشته و تنها محاسبه انجام گرفته، احتمال این اختلافات می‌رود که در

سطور پیشین برخی دلایل آن گذشت.

نکته آخر و آنچه جایش در این سالشمار خالی است، ذکر وقایع و حوادث تاریخی کلیدی است که بر مبنای آن بتوان هر دوره دوازده ساله را با دیگری تفکیک کرد. نظر به اینکه این کار به مجالی واسعتر از این نیازمند است، به آینده واگذار شد و در این مقام با ذکر اینکه تنها آشنایی مختصر با سیر وقایع تاریخی و ادوار سلطنت پادشاهان و وقایع و امور دیگر برای چنین مقایسه و تفکیک سال از دور مورد نظر کفایت می‌کند، مطلب را ختم نموده و در پایان می‌پردازیم به معرفی منابع مقایسه‌ای دیگری که در این طریق دستگیرمان بودند. و سرانجام جداول آمده در این مقایسه:

— احمد نجم آبادی، تقویم یکصد و پنجاه ساله تطبیقی، از ۱۲ تا معاصر که با سالهای ترکی نیز مطابقت داده شده است.

— «تقویم تطبیقی ۱۲۵ ساله از ۱۲۵۶ هجری به بعد»، یازدهمین نشریه مرکز مطالعات نیروی انسانی و آمار.

— حسام سرلشی، تقویم تطبیقی یکصد و چهل و یک ساله قمری و شمسی و میلادی، از ۱۲۵۷ قمری به بعد.

— ابوالفضل نبی، سنجش و مبدأ زمان در نزد ملل یا تاریخچه تقویم.

مطابق سال قمری

شروع سال ترکی

		سیچقان ٹیل
		اودٹیل
		بارس ٹیل
۱۲ جمادی الاخر ۹۰۰	(۸۷۳)	توشقان ٹیل
۲۳ جمادی الاخر ۹۰۱	(۸۷۴)	لوی ٹیل
۶ رجب ۹۰۲	(۸۷۵)	ٹیلان ٹیل
۱۷ رجب ۹۰۳	(۸۷۶)	یونت ٹیل
۲۷ رجب ۹۰۴	(۸۷۷)	قوی ٹیل
۸ شعبان ۹۰۵	(۸۷۸)	بیچی ٹیل
۲۰ شعبان ۹۰۶	(۸۷۹)	تخاقوی ٹیل
۲ رمضان ۹۰۷	(۸۸۰)	ایت ٹیل
۱۳ رمضان ۹۰۸	(۸۸۱)	تنگوز ٹیل
۲۲ رمضان ۹۰۹	(۸۸۲)	سیچقان ٹیل
۵ شوال ۹۱۰	(۸۸۳)	اودٹیل
۱۷ شوال ۹۱۱	(۸۸۴)	بارس ٹیل
۲۸ شوال ۹۱۲	(۸۸۵)	توشقان ٹیل
۹ ذی قعدہ ۹۱۳	(۸۸۶)	لوی ٹیل
۱۹ ذی قعدہ ۹۱۴	(۸۸۷)	ٹیلان ٹیل
۲۹ ذی قعدہ ۹۱۵	(۸۸۸)	یونت ٹیل
۱۲ ذیحجہ ۹۱۶	(۸۸۹)	قوی ٹیل
۲۴ ذیحجہ ۹۱۷	(۸۹۰)	بیچی ٹیل
۳ محرم ۹۱۸	(۸۹۱)	تخاقوی ٹیل
۱۴ محرم ۹۱۹، ۹۲۰	(۸۹۲)	ایت ٹیل
۲۵ محرم ۹۲۱	(۸۹۳)	تنگوز ٹیل
۷ صفر ۹۲۲	(۸۹۴)	سیچقان ٹیل
۱۷ صفر ۹۲۳	(۸۹۵)	اودٹیل
۲۸ صفر ۹۲۴	(۸۹۶)	بارس ٹیل
۱۱ ربیع الاول ۹۲۵	(۸۹۷)	توشقان ٹیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی	
۲۱ ربیع الاول ۹۲۶	(۸۹۸)	لوی ٹیل
۲ ربیع الآخر ۹۲۷	(۸۹۹)	ٹیلان ٹیل
۱۲ ربیع الآخر ۹۲۸	(۹۰۰)	یونت ٹیل
۲۲ ربیع الآخر ۹۲۹	(۹۰۱)	قوی ٹیل
۵ جمادی الاول ۹۳۰	(۹۰۲)	بیچی ٹیل
۱۶ جمادی الاول ۹۳۱	(۹۰۳)	تخاقوی ٹیل
۲۷ جمادی الاول ۹۳۲	(۹۰۴)	ایت ٹیل
۹ جمادی الثانی ۹۳۳	(۹۰۵)	تنگوز ٹیل
۱۹ جمادی الثانی ۹۳۴	(۹۰۶)	سیچقان ٹیل
۲۹ جمادی الثانی ۹۳۵	(۹۰۷)	اودٹیل
۱۰ رجب ۹۳۶	(۹۰۸)	بارس ٹیل
۲۲ رجب ۹۳۷	(۹۰۹)	توشقان ٹیل
۳ شعبان ۹۳۸	(۹۱۰)	لوی ٹیل
۱۴ شعبان ۹۳۹	(۹۱۱)	ٹیلان ٹیل
۲۵ شعبان ۹۴۰	(۹۱۲)	یونت ٹیل
۷ رمضان ۹۴۱	(۹۱۳)	قوی ٹیل
۱۷ رمضان ۹۴۲	(۹۱۴)	بیچی ٹیل
۲۸ رمضان ۹۴۳	(۹۱۵)	تخاقوی ٹیل
۱۱ شوال ۹۴۴	(۹۱۶)	ایت ٹیل
۲۱ شوال ۹۴۵	(۹۱۷)	تنگوز ٹیل
۲ ذی قعدہ ۹۴۶	(۹۱۸)	سیچقان ٹیل
۱۲ ذی قعدہ ۹۴۷	(۹۱۹)	اودٹیل
۲۴ ذی قعدہ ۹۴۸	(۹۲۰)	بارس ٹیل
۵ ذیحجہ ۹۴۹	(۹۲۱)	توشقان ٹیل
۱۷ ذیحجہ ۹۵۰	(۹۲۲)	لوی ٹیل
۲۷ ذیحجہ ۹۵۱، ۹۵۲	(۹۲۳)	ٹیلان ٹیل
۸ محرم ۹۵۳	(۹۲۴)	یونت ٹیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۱۸ محرم ۹۵۴	(۹۲۵) قوی نیل
۲۹ محرم ۹۵۵	(۹۲۶) بیچی نیل
۱۱ صفر ۹۵۶	(۹۲۷) تخاقوی نیل
۲۲ صفر ۹۵۷	(۹۲۸) ایت نیل
۴ ربیع الاول ۹۵۸	(۹۲۹) تنگوز نیل
۱۵ ربیع الاول ۹۵۹	(۹۳۰) سیچقان نیل
۲۶ ربیع الاول ۹۶۰	(۹۳۱) اود نیل
۷ ربیع الآخر ۹۶۱	(۹۳۲) بارس نیل
۱۷ ربیع الآخر ۹۶۲	(۹۳۳) توشقان نیل
۲۸ ربیع الآخر ۹۶۳	(۹۳۴) لوی نیل
۵ جمادی الاول ۹۶۴	(۹۳۵) نیلان نیل
۲۰ جمادی الاول ۹۶۵	(۹۳۶) یونت نیل
۳۱ جمادی الآخر ۹۶۶	(۹۳۷) قوی نیل
۱۰ جمادی الآخر ۹۶۷	(۹۳۸) بیچی نیل
۲۱ جمادی الآخر ۹۶۸	(۹۳۹) تخاقوی نیل
۵ رجب ۹۶۹	(۹۴۰) ایت نیل
۱۶ رجب ۹۷۰	(۹۴۱) تنگوز نیل
۲۷ رجب ۹۷۱	(۹۴۲) سیچقان نیل
۸ شعبان ۹۷۲	(۹۴۳) اود نیل
۱۹ شعبان ۹۷۳	(۹۴۴) بارس نیل
۱ رمضان ۹۷۴	(۹۴۵) توشقان نیل
۱۰ رمضان ۹۷۵	(۹۴۶) لوی نیل
۲۲ رمضان ۹۷۶	(۹۴۷) نیلان نیل
۲ شوال ۹۷۷	(۹۴۸) یونت نیل
۱۴ شوال ۹۷۸	(۹۴۹) قوی نیل
۲۵ شوال ۹۷۹	(۹۵۰) بیچی نیل
۶ ذی قعدة ۹۸۰	(۹۵۱) تخاقوی نیل

شروع سال ترکی	مطابق سال قمری
ایت نیل (۹۵۲)	۱۷ ذی قعدة ۹۸۱
تنگوز نیل (۹۵۳)	۲۷ ذی قعدة ۹۸۲
سیچقان نیل (۹۵۴)	۸ ذیحجه ۹۸۳
اودنیل (۹۵۵)	۲۱ ذیحجه ۹۸۴
بارس نیل (۹۵۶)	۱ محرم ۹۸۵
توشقان نیل (۹۵۷)	۱۲ محرم ۹۸۶
لوی نیل (۹۵۸)	۲۴ محرم ۹۸۷
نیلان نیل (۹۵۹)	۳ صفر ۹۸۸
یونت نیل (۹۶۰)	۱۴ صفر ۹۸۹
قوی نیل (۹۶۱)	۲۵ صفر ۹۹۰
بیچی نیل (۹۶۲)	۷ ربیع الاول ۹۹۱
تخاقوی نیل (۹۶۳)	۱۸ ربیع الاول ۹۹۲
ایت نیل (۹۶۴)	۲۹ ربیع الاول ۹۹۳
تنگوز نیل (۹۶۵)	۱۰ ربیع الآخر ۹۹۴
سیچقان نیل (۹۶۶)	۲۲ ربیع الآخر ۹۹۵
اودنیل (۹۶۷)	۲ جمادی الاول ۹۹۶
بارس نیل (۹۶۸)	۱۳ جمادی الاول ۹۹۷
توشقان نیل (۹۶۹)	۲۴ جمادی الاول ۹۹۸
لوی نیل (۹۷۰)	۵ جمادی الآخر ۹۹۹
نیلان نیل (۹۷۱)	۱۷ جمادی الآخر ۱۰۰۰
یونت نیل (۹۷۲)	۲۷ جمادی الآخر ۱۰۰۱
قوی نیل (۹۷۳)	۸ رجب ۱۰۰۲
بیچی نیل (۹۷۴)	۲۰ رجب ۱۰۰۳
تخاقوی نیل (۹۷۵)	۲ شعبان ۱۰۰۴
ایت نیل (۹۷۶)	۱۲ شعبان ۱۰۰۵
تنگوز نیل (۹۷۷)	۲۲ شعبان ۱۰۰۶

مطابق سال قمری

شروع سال ترکی

سیچقان ئیل	(۹۷۸)	۳ رمضان ۱۰۰۷
اودئیل	(۹۷۹)	۱۴ رمضان ۱۰۰۸
بارس ئیل	(۹۸۰)	۲۴ رمضان ۱۰۰۹
توشقان ئیل	(۹۸۱)	۱۰۱۰
لوی ئیل	(۹۸۲)	۱۰۱۱
ئیلان ئیل	(۹۸۳)	۱ ذی قعدة ۱۰۱۲
یونت ئیل	(۹۸۴)	۱۱ ذی قعدة ۱۰۱۳
قوی ئیل	(۹۸۵)	۲۱ ذی قعدة ۱۰۱۴
بیچی ئیل	(۹۸۶)	۳ ذیحجه ۱۰۱۵
تخاقوی ئیل	(۹۸۷)	۱۴ ذیحجه ۱۰۱۶
ایت ئیل	(۹۸۸)	۲۳ ذیحجه ۱۰۱۷، ۱۰۱۸
تنگوز ئیل	(۹۸۹)	۵ محرم ۱۰۱۹
سیچقان ئیل	(۹۹۰)	۱۶ محرم ۱۰۲۰
اودئیل	(۹۹۱)	۲۷ محرم ۱۰۲۱
بارس ئیل	(۹۹۲)	۹ صفر ۱۰۲۲
توشقان ئیل	(۹۹۳)	۲۰ صفر ۱۰۲۳
لوی ئیل	(۹۹۴)	۱ ربیع الاول ۱۰۲۴
ئیلان ئیل	(۹۹۵)	۱۲ ربیع الاول ۱۰۲۵
یونت ئیل	(۹۹۶)	۲۲ ربیع الاول ۱۰۲۶
قوی ئیل	(۹۹۷)	۳ ربیع الاخر ۱۰۲۷
بیچی ئیل	(۹۹۸)	۱۴ ربیع الاخر ۱۰۲۸
تخاقوی ئیل	(۹۹۹)	۲۵ ربیع الاخر ۱۰۲۹
ایت ئیل	(۱۰۰۰)	۷ جمادی الاول ۱۰۳۰
تنگوز ئیل	(۱۰۰۱)	۱۷ جمادی الاول ۱۰۳۱
سیچقان ئیل	(۱۰۰۲)	۲۸ جمادی الاول ۱۰۳۲
اودئیل	(۱۰۰۳)	۱۰ جمادی الاخر ۱۰۳۳
بارس ئیل	(۱۰۰۴)	۲۱ جمادی الاخر ۱۰۳۴

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۳ رجب ۱۰۳۵	توشقان ٹیل (۱۰۰۵)
۱۲ رجب ۱۰۳۶	لوی ٹیل (۱۰۰۶)
۲۴ رجب ۱۰۳۷	ٹیلان ٹیل (۱۰۰۷)
۵ شعبان ۱۰۳۸	یونت ٹیل (۱۰۰۸)
۱۶ شعبان ۱۰۳۹	قوی ٹیل (۱۰۰۹)
۲۷ شعبان ۱۰۴۰	بیچی ٹیل (۱۰۱۰)
۹ رمضان ۱۰۴۱	تخاقوی ٹیل (۱۰۱۱)
۱۹ رمضان ۱۰۴۲	ایت ٹیل (۱۰۱۲)
۱ شوال ۱۰۴۳	تنگوز ٹیل (۱۰۱۳)
۱۲ شوال ۱۰۴۴	سیچقان ٹیل (۱۰۱۴)
۲۲ شوال ۱۰۴۵	اودٹیل (۱۰۱۵)
۳ ذی قعدہ ۱۰۴۶	بارس ٹیل (۱۰۱۶)
۱۴ ذی قعدہ ۱۰۴۷	توشقان ٹیل (۱۰۱۷)
۲۶ ذی قعدہ ۱۰۴۸	لوی ٹیل (۱۰۱۸)
۷ ذیحجہ ۱۰۴۹	ٹیلان ٹیل (۱۰۱۹)
۱۸ ذیحجہ ۱۰۵۰	یونت ٹیل (۱۰۲۰)
۱ محرم ۱۰۵۱، ۱۰۵۲	قوی ٹیل (۱۰۲۱)
۱۱ محرم ۱۰۵۳	بیچی ٹیل (۱۰۲۲)
۲۲ محرم ۱۰۵۴	تخاقوی ٹیل (۱۰۲۳)
۳ صفر ۱۰۵۵	ایت ٹیل (۱۰۲۴)
۱۳ صفر ۱۰۵۶	تنگوز ٹیل (۱۰۲۵)
۲۳ صفر ۱۰۵۷	سیچقان ٹیل (۱۰۲۶)
۵ ربیع الاول ۱۰۵۸	اودٹیل (۱۰۲۷)
۱۷ ربیع الاول ۱۰۵۹	بارس ٹیل (۱۰۲۸)
۲۷ ربیع الاول ۱۰۶۰	توشقان ٹیل (۱۰۲۹)
۷ ربیع الاخر ۱۰۶۱	لوی ٹیل (۱۰۳۰)
۱۹ ربیع الاخر ۱۰۶۲	ٹیلان ٹیل (۱۰۳۱)

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۱ جمادی الاول ۱۰۶۳	(۱۰۳۲) یونت نیل
۱۲ جمادی الاول ۱۰۶۴	(۱۰۳۳) قوی نیل
۲۲ جمادی الاول ۱۰۶۵	(۱۰۳۴) بیچی نیل
۳ جمادی الآخر ۱۰۶۶	(۱۰۳۵) تخاقوی نیل
۱۵ جمادی الآخر ۱۰۶۷	(۱۰۳۶) ایت نیل
۲۵ جمادی الآخر ۱۰۶۸	(۱۰۳۷) تنگوز نیل
۶ رجب ۱۰۶۹	(۱۰۳۸) سیچقان نیل
۱۸ رجب ۱۰۷۰	(۱۰۳۹) اود نیل
۱ شعبان ۱۰۷۱	(۱۰۴۰) بارس نیل
۱۰ شعبان ۱۰۷۲	(۱۰۴۱) توشقان نیل
۲۲ شعبان ۱۰۷۳	(۱۰۴۲) لوی نیل
۳ رمضان ۱۰۷۴	(۱۰۴۳) نیلان نیل
۱۵ رمضان ۱۰۷۵	(۱۰۴۴) یونت نیل
۲۵ رمضان ۱۰۷۶	(۱۰۴۵) قوی نیل
۵ شوال ۱۰۷۷	(۱۰۴۶) بیچی نیل
۱۷ شوال ۱۰۷۸	(۱۰۴۷) تخاقوی نیل
۲۹ شوال ۱۰۷۹	(۱۰۴۸) ایت نیل
۹ ذی قعدة ۱۰۸۰	(۱۰۴۹) تنگوز نیل
۱۹ ذی قعدة ۱۰۸۱	(۱۰۵۰) سیچقان نیل
۱ ذیحجه ۱۰۸۲	(۱۰۵۱) اود نیل
۱۲ ذیحجه ۱۰۸۳	(۱۰۵۲) بارس نیل
۲۲ ذیحجه ۱۰۸۴، ۱۰۸۵	(۱۰۵۳) توشقان نیل
۴ محرم ۱۰۸۶	(۱۰۵۴) لوی نیل
۱۶ محرم ۱۰۸۷	(۱۰۵۵) نیلان نیل
۲۶ محرم ۱۰۸۸	(۱۰۵۶) یونت نیل
۶ صفر ۱۰۸۹	(۱۰۵۷) قوی نیل
۱۸ صفر ۱۰۹۰	(۱۰۵۸) بیچی نیل
۱ ربیع الاول ۱۰۹۱	(۱۰۵۹) تخاقوی نیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی	
۱۱ ربيع الاول ۱۰۹۲	(۱۰۶۰)	ايت ئيل
۲۱ ربيع الاول ۱۰۹۳	(۱۰۶۱)	تنگوز ئيل
۲ ربيع الاخر ۱۰۹۴	(۱۰۶۲)	سيچقان ئيل
۱۴ ربيع الاخر ۱۰۹۵	(۱۰۶۳)	اودئيل
۲۴ ربيع الاخر ۱۰۹۶	(۱۰۶۴)	بارس ئيل
۵ جمادى الاول ۱۰۹۷	(۱۰۶۵)	توشقان ئيل
۱۷ جمادى الاول ۱۰۹۸	(۱۰۶۶)	لوى ئيل
۲۸ جمادى الاول ۱۰۹۹	(۱۰۶۷)	ئيلان ئيل
۸ جمادى الاخر ۱۱۰۰	(۱۰۶۸)	يونت ئيل
۲۰ جمادى الاخر ۱۱۰۱	(۱۰۶۹)	قوى ئيل
۱ رجب ۱۱۰۲	(۱۰۷۰)	بيچى ئيل
۱۳ رجب ۱۱۰۳	(۱۰۷۱)	تخاقوى ئيل
۲۴ رجب ۱۱۰۴	(۱۰۷۲)	ايت ئيل
۴ شعبان ۱۱۰۵	(۱۰۷۳)	تنگوز ئيل
۱۶ شعبان ۱۱۰۶	(۱۰۷۴)	سيچقان ئيل
۲۶ شعبان ۱۱۰۷	(۱۰۷۵)	اودئيل
۸ رمضان ۱۱۰۸	(۱۰۷۶)	بارس ئيل
۱۹ رمضان ۱۱۰۹	(۱۰۷۷)	توشقان ئيل
۲۹ رمضان ۱۱۱۰	(۱۰۷۸)	لوى ئيل
۱۲ شوال ۱۱۱۱	(۱۰۷۹)	ئيلان ئيل
۲۲ شوال ۱۱۱۲	(۱۰۸۰)	يونت ئيل
۳ ذى قعدة ۱۱۱۳	(۱۰۸۱)	قوى ئيل
۱۵ ذى قعدة ۱۱۱۴	(۱۰۸۲)	بيچى ئيل
۲۶ ذى قعدة ۱۱۱۵	(۱۰۸۳)	تخاقوى ئيل
۶ ذىحجه ۱۱۱۶	(۱۰۸۴)	ايت ئيل
۱۷ ذىحجه ۱۱۱۷، ۱۱۱۸	(۱۰۸۵)	تنگوز ئيل
۲۹ ذىحجه ۱۱۱۹	(۱۰۸۶)	سيچقان ئيل

مطابق سال قمری

شروع سال ترکی

۱۰ محرم ۱۱۲۰	(۱۰۸۷)	اودئیل
۲۱ محرم ۱۱۲۱	(۱۰۸۸)	بارس نیل
۱ صفر ۱۱۲۲	(۱۰۸۹)	توشقان نیل
۱۳ صفر ۱۱۲۳	(۱۰۹۰)	لوی نیل
۲۳ صفر ۱۱۲۴	(۱۰۹۱)	نیلان نیل
۵ ربیع الاول ۱۱۲۵	(۱۰۹۲)	یونت نیل
۱۵ ربیع الاول ۱۱۲۶	(۱۰۹۳)	قوی نیل
۲۷ ربیع الاول ۱۱۲۷	(۱۰۹۴)	بیچی نیل
۸ ربیع الآخر ۱۱۲۸	(۱۰۹۵)	تخاموی نیل
۱۸ ربیع الآخر ۱۱۲۹	(۱۰۹۶)	ایت نیل
۱ جمادی الاول ۱۱۳۰	(۱۰۹۷)	تنگوز نیل
۱۲ جمادی الاول ۱۱۳۱	(۱۰۹۸)	سیچقان نیل
۲۳ جمادی الاول ۱۱۳۲	(۱۰۹۹)	اودئیل
۳ جمادی الآخر ۱۱۳۳	(۱۱۰۰)	بارس نیل
۱۵ جمادی الآخر ۱۱۳۴	(۱۱۰۱)	توشقان نیل
۲۵ جمادی الآخر ۱۱۳۵	(۱۱۰۲)	لوی نیل
۸ رجب ۱۱۳۶	(۱۱۰۳)	نیلان نیل
۱۸ رجب ۱۱۳۷	(۱۱۰۴)	یونت نیل
۲۹ رجب ۱۱۳۸	(۱۱۰۵)	قوی نیل
۱۰ شعبان ۱۱۳۹	(۱۱۰۶)	بیچی نیل
۲۱ شعبان ۱۱۴۰	(۱۱۰۷)	تخاموی نیل
۲ رمضان ۱۱۴۱	(۱۱۰۸)	ایت نیل
۱۴ رمضان ۱۱۴۲	(۱۱۰۹)	تنگوز نیل
۲۴ رمضان ۱۱۴۳	(۱۱۱۰)	سیچقان نیل
۶ شوال ۱۱۴۴	(۱۱۱۱)	اودئیل
۱۶ شوال ۱۱۴۵	(۱۱۱۲)	بارس نیل
۲۷ شوال ۱۱۴۶	(۱۱۱۳)	توشقان نیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۹ ذی قعدة ۱۱۴۷	(۱۱۱۴) لوی نیل
۲۰ ذی قعدة ۱۱۴۸	(۱۱۱۵) نیلان نیل
۳۰ ذی قعدة ۱۱۴۹	(۱۱۱۶) یونت نیل
۱۲ ذیحجه ۱۱۵۰	(۱۱۱۷) قوی نیل
۲۲ ذیحجه ۱۱۵۱، ۱۱۵۲	(۱۱۱۸) بیچی نیل
۴ محرم ۱۱۵۳	(۱۱۱۹) تخاقوی نیل
۱۵ محرم ۱۱۵۴	(۱۱۲۰) ایت نیل
۲۶ محرم ۱۱۵۵	(۱۱۲۱) تنگوز نیل
۶ صفر ۱۱۵۶	(۱۱۲۳) سیچقان نیل
۱۷ صفر ۱۱۵۷	(۱۱۲۴) اود نیل
۲۹ صفر ۱۱۵۸	(۱۱۲۵) بارس نیل
۱۰ ربیع الاول ۱۱۵۹	(۱۱۲۶) توشقان نیل
۲۱ ربیع الاول ۱۱۶۰	(۱۱۲۷) لوی نیل
۲ ربیع الآخر ۱۱۶۱	(۱۱۲۸) نیلان نیل
۱۳ ربیع الآخر ۱۱۶۲	(۱۱۲۹) یونت نیل
۲۵ ربیع الآخر ۱۱۶۳	(۱۱۳۰) قوی نیل
۶ جمادی الاول ۱۱۶۴	(۱۱۳۱) بیچی نیل
۱۶ جمادی الاول ۱۱۶۵	(۱۱۳۲) تخاقوی نیل
۲۷ جمادی الاول ۱۱۶۶	(۱۱۳۳) ایت نیل
۸ جمادی الآخر ۱۱۶۸	(۱۱۳۴) تنگوز نیل
۱۹ جمادی الآخر ۱۱۶۹	(۱۱۳۵) سیچقان نیل
۱ رجب ۱۱۷۰	(۱۱۳۶) اود نیل
۱۲ رجب ۱۱۷۱	(۱۱۳۷) بارس نیل
۲۳ رجب ۱۱۷۲	(۱۱۳۸) توشقان نیل
۳ شعبان ۱۱۷۳	(۱۱۳۹) لوی نیل
۱۵ شعبان ۱۱۷۴	(۱۱۴۰) نیلان نیل
۲۶ شعبان ۱۱۷۵	(۱۱۴۱) یونت نیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۷ رمضان ۱۱۷۶	(۱۱۴۲) قوی ٹیل
۱۸ رمضان ۱۱۷۷	(۱۱۴۳) بیچی ٹیل
۲۹ رمضان ۱۱۷۸	(۱۱۴۴) تخاقوی ٹیل
۱۰ شوال ۱۱۷۹	(۱۱۴۵) ایت ٹیل
۲۱ شوال ۱۱۸۰	(۱۱۴۶) تنگوز ٹیل
۲ ذی قعدہ ۱۱۸۱	(۱۱۴۷) سیچقان ٹیل
۱۴ ذی قعدہ ۱۱۸۲	(۱۱۴۸) اودٹیل
۲۵ ذی قعدہ ۱۱۸۳	(۱۱۴۹) بارس ٹیل
۵ ذیحجہ ۱۱۸۴	(۱۱۵۰) توشقان ٹیل
۱۶ ذیحجہ ۱۱۸۵	(۱۱۵۱) لوی ٹیل
۲۸ ذیحجہ ۱۱۸۶، ۱۱۸۷	(۱۱۵۲) ٹیلان ٹیل
۸ محرم ۱۱۸۸	(۱۱۵۳) یونت ٹیل
۱۸ محرم ۱۱۸۹	(۱۱۵۴) قوی ٹیل
۱ صفر ۱۱۹۰	(۱۱۵۵) بیچی ٹیل
۱۲ صفر ۱۱۹۱	(۱۱۵۶) تخاقوی ٹیل
۲۲ صفر ۱۱۹۲	(۱۱۵۷) ایت ٹیل
۳ ربیع الاول ۱۱۹۳	(۱۱۵۸) تنگوز ٹیل
۱۶ ربیع الاول ۱۱۹۴	(۱۱۵۹) سیچقان ٹیل
۲۶ ربیع الاول ۱۱۹۵	(۱۱۶۰) اودٹیل
۷ ربیع الآخر ۱۱۹۶	(۱۱۶۱) بارس ٹیل
۱۷ ربیع الآخر ۱۱۹۷	(۱۱۶۲) توشقان ٹیل
۲۹ ربیع الآخر ۱۱۹۸	(۱۱۶۳) لوی ٹیل
۱۱ جمادی الاول ۱۱۹۹	(۱۱۶۴) ٹیلان ٹیل
۲۱ جمادی الاول ۱۲۰۰	(۱۱۶۵) یونت ٹیل
۱ جمادی الآخر ۱۲۰۱	(۱۱۶۶) قوی ٹیل
۱۴ جمادی الآخر ۱۲۰۲	(۱۱۶۷) بیچی ٹیل
۲۴ جمادی الآخر ۱۲۰۳	(۱۱۶۸) تخاقوی ٹیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۶ رجب ۱۲۰۴	(۱۱۶۹) ایت نیل
۱۶ رجب ۱۲۰۵	(۱۱۷۰) تنگوز نیل
۲۸ رجب ۱۲۰۶	(۱۱۷۱) سیچقان نیل
۹ شعبان ۱۲۰۷	(۱۱۷۲) اود نیل
۱۹ شعبان ۱۲۰۸	(۱۱۷۳) بارس نیل
۲۹ شعبان ۱۲۰۹	(۱۱۷۴) توشقان نیل
۱۳ رمضان ۱۲۱۰	(۱۱۷۵) لوی نیل
۲۳ رمضان ۱۲۱۱	(۱۱۷۶) نیلان نیل
۴ شوال ۱۲۱۲	(۱۱۷۷) یونت نیل
۱۴ شوال ۱۲۱۳	(۱۱۷۸) قوی نیل
۲۶ شوال ۱۲۱۴	(۱۱۷۹) بیچی نیل
۷ ذی قعدة ۱۲۱۵	(۱۱۸۰) تخاقوی نیل
۱۷ ذی قعدة ۱۲۱۶	(۱۱۸۱) ایت نیل
۲۷ ذی قعدة ۱۲۱۷	(۱۱۸۲) تنگوز نیل
۹ ذیحجه ۱۲۱۸	(۱۱۸۳) سیچقان نیل
۲۰ ذیحجه ۱۲۱۹، ۱۲۲۰	(۱۱۸۴) اود نیل
۱ محرم ۱۲۲۱	(۱۱۸۵) بارس نیل
۱۲ محرم ۱۲۲۲	(۱۱۸۶) توشقان نیل
۲۴ محرم ۱۲۲۳	(۱۱۸۷) لوی نیل
۵ صفر ۱۲۲۴	(۱۱۸۸) نیلان نیل
۱۵ صفر ۱۲۲۵	(۱۱۸۹) یونت نیل
۲۶ صفر ۱۲۲۶	(۱۱۹۰) قوی نیل
۸ ربیع الاول ۱۲۲۷	(۱۱۹۱) بیچی نیل
۱۹ ربیع الاول ۱۲۲۸	(۱۱۹۲) تخاقوی نیل
۲۹ ربیع الاول ۱۲۲۹	(۱۱۹۳) ایت نیل
۱۰ ربیع الاخر ۱۲۳۰	(۱۱۹۴) تنگوز نیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۲۲ ربیع الآخر ۱۲۳۱	سیچقان ٹیل (۱۱۹۵)
۴ جمادی الاول ۱۲۳۲	اودٹیل (۱۱۹۶)
۱۳ جمادی الاول ۱۲۳۳	بارس ٹیل (۱۱۹۷) •
۲۵ جمادی الاول ۱۲۳۴	توشقان ٹیل (۱۱۹۸)
۷ جمادی الآخر ۱۲۳۵	لوی ٹیل (۱۱۹۹)
۱۷ جمادی الآخر ۱۲۳۶	ٹیلان ٹیل (۱۲۰۰)
۲۷ جمادی الآخر ۱۲۳۷	یونت ٹیل (۱۲۰۱)
۹ رجب ۱۲۳۸	قوی ٹیل (۱۲۰۲)
۲۱ رجب ۱۲۳۹	بیچی ٹیل (۱۲۰۳)
۲ شعبان ۱۲۴۰	تخاقوی ٹیل (۱۲۰۴)
۱۲ شعبان ۱۲۴۱	ایت ٹیل (۱۲۰۵)
۲۳ شعبان ۱۲۴۲	تنگوز ٹیل (۱۲۰۶)
۶ رمضان ۱۲۴۳	سیچقان ٹیل (۱۲۰۷)
۱۶ رمضان ۱۲۴۴	اودٹیل (۱۲۰۸)
۲۶ رمضان ۱۲۴۵	بارس ٹیل (۱۲۰۹)
۷ شوال ۱۲۴۶	توشقان ٹیل (۱۲۱۰)
۱۹ شوال ۱۲۴۷	لوی ٹیل (۱۲۱۱)
۱ ذی قعدہ ۱۲۴۸	ٹیلان ٹیل (۱۲۱۲)
۱۰ ذی قعدہ ۱۳۴۹	یونت ٹیل (۱۲۱۳)
۲۲ ذی قعدہ ۱۲۵۰	قوی ٹیل (۱۳۱۴)
۵ حجہ ۱۲۵۱	بیچی ٹیل (۱۲۱۵)
۱۴ ذیحجہ ۱۲۵۳، ۱۲۵۴	تخاقوی ٹیل (۱۲۱۶)
۲۵ ذیحجہ ۱۲۵۴	ایت ٹیل (۱۲۱۷)
۶ محرم ۱۲۵۵	تنگوز ٹیل (۱۲۱۸)
۱۶ محرم ۱۲۵۶	سیچقان ٹیل (۱۲۱۹)
۲۷ محرم ۱۲۵۷	اودٹیل (۱۲۲۰)

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۹ صفر ۱۲۵۸	(۱۲۲۱) بارس ٹیل
۲۰ صفر ۱۲۵۹	(۱۲۲۲) توشقان ٹیل
۱ ربیع الاول ۱۲۶۰	(۱۲۲۳) لوی ٹیل
۱۱ ربیع الاول ۱۲۶۱	(۱۲۲۴) ٹیلان ٹیل
۲۳ ربیع الاول ۱۲۶۲	(۱۲۲۵) یونت ٹیل
۶ ربیع الآخر ۱۲۶۳	(۱۲۲۶) قوی ٹیل
۱۵ ربیع الآخر ۱۲۶۴	(۱۲۲۷) بیچی ٹیل
۲۵ ربیع الآخر ۱۲۶۵	(۱۲۲۸) تخاقوی ٹیل
۸ جمادی الاول ۱۲۶۶	(۱۲۲۹) ایت ٹیل
۱۸ جمادی الاول ۱۲۶۷	(۱۲۳۰) تنگوز ٹیل
۲۹ جمادی الاول ۱۲۶۸	(۱۲۳۱) سیچقان ٹیل
۱۰ جمادی الثانی ۱۲۶۹	(۱۲۳۲) اودٹیل
۲۱ جمادی الثانی ۱۲۷۰	(۱۲۳۳) بارس ٹیل
۲ رجب ۱۲۷۱	(۱۲۳۴) توشقان ٹیل
۱۴ رجب ۱۲۷۲	(۱۲۳۵) لوی ٹیل
۲۴ رجب ۱۲۷۳	(۱۲۳۶) ٹیلان ٹیل
۵ شعبان ۱۲۷۴	(۱۲۳۷) یونت ٹیل
۱۵ شعبان ۱۲۷۵	(۱۲۳۸) قوی ٹیل
۲۷ شعبان ۱۲۷۶	(۱۲۳۹) بیچی ٹیل
۹ رمضان ۱۲۷۷	(۱۲۴۰) تخاقوی ٹیل
۲۰ رمضان ۱۲۷۸	(۱۲۴۱) ایت ٹیل
۱ شوال ۱۲۷۹	(۱۲۴۲) تنگوز ٹیل
۱۱ شوال ۱۲۸۰	(۱۲۴۳) سیچقان ٹیل
۲۳ شوال ۱۲۸۱	(۱۲۴۴) اودٹیل
۳ ذی قعدہ ۱۲۸۲	(۱۲۴۵) بارس ٹیل
۱۴ ذی قعدہ ۱۲۸۳	(۱۲۴۶) توشقان ٹیل

مطابق سال قمری

شروع سال ترکی

۲۵ ذی قعدة ۱۲۸۴	(۱۲۴۷)	لوی ٹیل
۷ ذیحجه ۱۲۸۵	(۱۲۴۸)	ٹیلاں ٹیل
۱۸ ذیحجه ۱۲۸۶	(۱۲۴۹)	یونت ٹیل
۲۹ ذیحجه ۱۲۸۷، ۱۲۸۸	(۱۲۵۰)	قوی ٹیل
۱۰ محرم ۱۲۸۹	(۱۲۵۱)	بیچی ٹیل
۲۱ محرم ۱۲۹۰	(۱۲۵۲)	تخاقوی ٹیل
۲ صفر ۱۲۹۱	(۱۲۵۳)	ایت ٹیل
۱۳ سنر ۱۲۹۲	(۱۲۵۴)	تنگوز ٹیل
۲۳ صفر ۱۲۹۳	(۱۲۵۵)	سیچقان ٹیل
۵ ربیع الاول ۱۲۹۴	(۱۲۵۶)	اودٹیل
۱۶ ربیع الاول ۱۲۹۵	(۱۲۵۷)	بارس ٹیل
۲۷ ربیع الاول ۱۲۹۶	(۱۲۵۸)	توشقان ٹیل
۸ ربیع الثانی ۱۲۹۷	(۱۲۵۹)	لوی ٹیل
۲۰ ربیع الثانی ۱۲۹۸	(۱۲۶۰)	ٹیلاں ٹیل
۱ جمادی الاول ۱۲۹۹	(۱۲۶۱)	یونت ٹیل
۱۱ جمادی الاول ۱۳۰۰	(۱۲۶۲)	قوی ٹیل
۲۲ جمادی الاول ۱۳۰۱	(۱۲۶۳)	بیچی ٹیل
۴ جمادی الاخر ۱۳۰۲	(۱۲۶۴)	تخاقوی ٹیل
۱۴ جمادی الاخر ۱۳۰۳	(۱۲۶۵)	ایت ٹیل
۲۵ جمادی الاخر ۱۳۰۴	(۱۲۶۶)	تنگوز ٹیل
۶ رجب ۱۳۰۵	(۱۲۶۷)	سیچقان ٹیل
۱۸ رجب ۱۳۰۶	(۱۲۶۸)	اودٹیل
۲۹ رجب ۱۳۰۷	(۱۲۶۹)	بارس ٹیل
۱۰ شعبان ۱۳۰۸	(۱۲۷۰)	توشقان ٹیل
۲۰ شعبان ۱۳۰۹	(۱۲۷۱)	لوی ٹیل
۲ رمضان ۱۳۱۰	(۱۲۷۲)	ٹیلاں ٹیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۱۳ رمضان ۱۳۱۱	(۱۲۷۳) یونت نیل
۲۳ رمضان ۱۳۱۲	(۱۲۷۴) قوی نیل
۵ شوال ۱۳۱۳	(۱۲۷۵) بیچی نیل
۱۶ شوال ۱۳۱۴	(۱۲۷۶) تخاقوی نیل
۲۸ شوال ۱۳۱۵	(۱۲۷۷) ایت نیل
۹ دی قعده ۱۳۱۶	(۱۲۷۸) تنگوز نیل
۱۹ ذی قعده ۱۳۱۷	(۱۲۷۹) سیچقان نیل
۲۹ ذی قعده ۱۳۱۸	(۱۲۸۰) اود نیل
۱۱ ذیحجه ۱۳۱۹	(۱۲۸۱) بارس نیل
۲۲ ذیحجه ۱۳۲۰، ۱۳۲۱	(۱۲۸۲) توشقان نیل
۳ محرم ۱۳۲۲	(۱۲۸۳) لوی نیل
۱۴ محرم ۱۳۲۳	(۱۲۸۴) نیلان نیل
۲۶ محرم ۱۳۲۴	(۱۲۸۵) یونت نیل
۷ صفر ۱۳۲۵	(۱۲۸۶) قوی نیل
۱۸ صفر ۱۳۲۶	(۱۲۸۷) بیچی نیل
۲۸ صفر ۱۳۲۷	(۱۲۸۸) تخاقوی نیل
۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۸	(۱۲۸۹) ایت نیل
۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۹	(۱۲۹۰) تنگوز نیل
۱ ربیع الثاني ۱۳۳۰	(۱۲۹۱) سیچقان نیل
۱۲ ربیع الثاني ۱۳۳۱	(۱۲۹۲) اود نیل
۲۴ ربیع الثاني ۱۳۳۲	(۱۲۹۳) بارس نیل
۵ جمادی الاول ۱۳۳۳	(۱۲۹۴) توشقان نیل
۱۶ جمادی الاول ۱۳۳۴	(۱۲۹۵) لوی نیل
۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۵	(۱۲۹۶) نیلان نیل
۹ جمادی الاخر ۱۳۳۶	(۱۲۹۷) یونت نیل
۱۹ جمادی الاخر ۱۳۳۷	(۱۲۹۸) قوی نیل

مطابق سال قمری	شروع سال ترکی
۲۹ جمادی الآخر ۱۳۳۸	(۱۲۹۹) بیجی نیل
۱۱ رجب ۱۳۳۹	(۱۳۰۰) تخاقوی نیل
۲۲ رجب ۱۳۴۰	(۱۳۰۱) ایت نیل
۴ شوال ۱۳۴۱	(۱۳۰۲) تنگوز نیل
۱۵ شعبان ۱۳۴۲	(۱۳۰۳) سیچقان نیل
۲۵ شعبان ۱۳۴۳	(۱۳۰۴) اود نیل

عشایر از دیدگاه منابع نظامی معاصر (۵۰-۱۳۰۰)

کاوه بیات

سرکوب ایلات و عشایر ایران و نظارت بر آنها، یکی از مشغله‌های عمده ارتش شاهنشاهی پهلوی بوده است. جنگها و برخوردهای عشایری در ده سال اول حکومت رضاشاه به صورت مستمر ادامه داشت و سالهای بعد نیز گذشته از شورشها و جنگهای گاه و بی گاه، اصولاً ایلهای ایران تحت حکومت نظامی بودند. از این رو، انتظار می‌رود که در نشریات نظامی و از خلال بررسی خاطرات و نوشته‌های نظامیان مطالب مربوط به عشایر در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.

با اینکه تماس و گفتگوی عشایر با ارتشیان غالباً از لابلای گلوله و دود تفنگ بود و کمتر مجال تفحص و تحقیق دست می‌داد، با وجود این، هنوز هم یکی از مهمترین منابع تاریخی معاصر عشایر ایران را باید در اینگونه نوشته‌های نظامی جستجو کرد. ارزش برخی از این منابع تا حدی شناخته شده و مورد استناد و استفاده محققان است. برخی از منابع دیگر نیز از نظر دور مانده و مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

در این نوشتار صرفاً به بررسی پاره‌ای از آثار و منابع منتشر شده در فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۰ اکتفا شده است. نخست نشریات ادواری نظامی، سپس کتابهای رسمی نظامی و در آخر نوشته‌ها و خاطرات غیر رسمی نظامیان مورد توجه قرار می‌گیرد.

نشریات ادواری

مجله قشون در اول اسفند ۱۳۰۰ ش توسط محمد حسین میرزافیروز (از اعضای هیئت شورای قشون در بسد و تشکیل ارتش متحدالشکل و افسران نظام) پایه‌گذاری می‌شود و

به مدیریت سلطان افتخار نظام انتشار می‌یابد. این یکی از منظمترین نشریات دوران رضاشاه بود که در اول و پانزدهم هرماه منتشر می‌شد. از شماره چهارم به بعد، مسئولیت طبع و انتشار آن به دستور رضاخان سردار سپه به دبیراعظم (بهرامی) رئیس دفتر وزارت جنگ محول شد.^۱ مجله قشون در اوایل کار، گزارشهای جالب و متنوعی در مورد مسائل مختلف سیاسی و رویدادهای مملکتی منتشر می‌کرد و در واقع یکی از ارکان تبلیغاتی نظامیان تازه به قدرت رسیده بود. این تنوع مطالب و جنبه‌های گسترده موضوعی مجله، تا زمانی که هنوز آزادی مطبوعات تا حدودی وجود داشت، و نیاز به پاسخگویی به حملات مخالفان پهلوی احساس می‌شد، ادامه یافت. اما با گسترش استبداد، طبعاً گفتگو در مورد مسائل سیاسی جاری کمتر شد و مطالب مجله نیز بیشتر به مسائل فتنی نظامی و مقالات کلی تاریخی محدود گردید.

آنچه اینک مورد توجه ماست، قشون در دو سه سال اول انتشار است. در آن سالها، حوزه عملیات نظامی‌ها بیشتر به صفحات شمالی کشور محدود بود و از این رو اکثر گزارشهای مندرج در مجله نیز به شرح عملیات در آن خط اختصاص داشت. در ماههای اول سال ۱۳۰۲، موضوع سرکوب عشایر شاهسون، عمده‌ترین مطالب نشریه را تشکیل می‌دهد. ظاهراً درج این مقاله‌ها و گزارشها مرهون علاقه‌ای است که امیر لشکر عبدالله خان طهماسبی، فرمانده وقت قوای شمال غرب کشور، به «ثبت فتوحات» خویش داشته است [در بخش دیگری به سایر آثار او اشاره خواهد شد]. در این گزارشها چگونگی «تأدیب» طوایف مختلف، خلع سلاح و دادن تأمین به آنها آمده است. سرکوب ایلات ماکو و مسئله دستگیری اقبال السلطنه ماکویی که در آن زمان انعکاس وسیعی یافت.^۲ جنگ با کردهای شکاک و زدوخورد با افراد سردار رشید در روانسر، از جمله دیگر مسائلی هستند که مطرح شده‌اند. این گزارشها با آنکه رنگ تملق و چاپلوسی دارند، از لحاظ اطلاعات تاریخی بسیار سودمند هستند. همان‌گونه که اشاره خواهد شد، بیشتر کسانی که بعدها در مورد این دوره از تاریخ ایران قلم زدند — اکثراً بدون ذکر مأخذ — بر این بخش از مطالب مجله قشون متکی بوده‌اند.

از اوایل سال سوم انتشار قشون (۱۳۰۳)، بتدریج «راپرتهای تلگرافی» و در مجموع، موضوعهایی از این قبیل، قطع شد و به جای آنها مقاله‌هایی در باب تاریخ ایران باستان، «تغییر و تبدیل کلمات بیگانه — عربی، ترکی، فرنگی — به واژه‌های اصیل پارسی»،

عظمت پادشاهان قدیم و... و مقاله‌هایی از این دست، چاپ شد. گذشته از چند مقاله‌ای که در ۱۳۰۴ به مناسبت تصویب قانون نظام وظیفه به چاپ رسید، هیچ گونه مطلب اجتماعی یا سیاسی دیگر در قشون منتشر نشد.

با شروع انتشار مقاله‌هایی در مورد جغرافیای نظامی ایران در مجله قشون، مطالبی هم در باب عشایر پدیدار گشت. نایب دوم احمدخان [احتسابیان]، نقشه بردار دایره عملیات ارکان حرب کل قشون، از شماره ۷ سال سوم قشون (تیرماه ۱۳۰۳) سلسله مقاله‌هایی را در مورد جغرافیای ایران به رشته تحریر درمی‌آورد که بخش عشایری آن در فاصله دی ماه ۱۳۰۴ تا فروردین ۱۳۰۷ در مجله به چاپ رسیده است.

در این مقاله‌ها عشایر کرد، لر، بختیاری، قشقایی، خمسه و کهگیلویه... مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در مورد وجه تسمیه طوایف و تیره‌های گوناگون هم نظریه‌هایی ابراز شده که در اعتبار پاره‌ای از آنها تردید است. علاقه خاصی نیز به تعیین منشأ نژادی و انتساب اکثر آنها به «نژاد خالص آریایی» دیده می‌شود که لابد به امر سیاست روز مربوط می‌شود. جمعیت تقریبی و مسیر کوچ ایلها و محل اقامت عشایر اسکان یافته، ذکر شده و به وضعیت اقتصادی و نحوه معیشت آنها نیز اشاراتی رفته است. متأسفانه در مورد تاریخ معاصر عشایر، مطلب چندانی به چشم نمی‌خورد. احتسابیان در این مورد چنین می‌نویسد:

«... تشریح جزئیات جغرافیای سیاسی و نظامی را با مسلک مجله شریفه قشونی منافی دانسته و قارئین محترم نظامی را به کتب مخصوص مفصلی که در آن جغرافیای سیاسی و نظامی هر خطه بدون تعمیه و تکلف توضیح داده شده و قریباً از طبع خارج می‌شود وعده می‌دهد.»^۳

البته لازم به توضیح نیست که چنین کتابهایی «قریباً از طبع» خارج نشد و اظهار نظر مقامات نظامی در مورد اینگونه مسائل به دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ موکول شد. با این حال، در مقاله‌های مزبور در مورد ساخت سیاسی ایلات، رؤسای آنها در آن ایام و میزان فرمانبرداری یا نافرمانی آنها از حکومت مرکزی اطلاعات جسته گریخته‌ای منعکس شده است. تیره‌ها و طوایف گوناگون از لحاظ کارایی نظامی و نوع تسلیحات و استعداد رزمی ارزیابی شده‌اند. این مقاله‌ها را نایب احمدخان، بعدها که سرگرد احمد احتسابیان شده، به صورت یک کتاب، با عنوان جغرافیای نظامی ایران (تهران: مطبعه باقرزاده، ۱۳۱۰) منتشر ساخت. مقاله‌های احتسابیان و بویژه بخش عشایریش در مقایسه

با تحقیقات جغرافیایی مسعود کیهان — جغرافیای مفصل ایران، (تهران: مطبعه مجلس، ۱۱—۱۳۱۰، ج ۳، ج ۲، صص ۵۵—۱۱۲) — که از منابع معاصر مقاله‌های او به شمار می‌رود، از شرح و تفصیل بیشتری برخوردار است.

مجله قشون از سال پانزدهم انتشار دیگر به صورت معمولی منتشر نشد و به جای یک نشریه واحد، هریک از رسته‌های پیاده، سوار، توپخانه، مهندسی و هواپیمایی نشریه ماهانه‌ای را به خود و مسائل فنی خاص خود اختصاص دادند و به دیگر مقوله‌ها التفاتی نشد.

در زمان حکومت رضاشاه، معمول چنین بود که در پی هر «ختم غائله» گزارشهای نظامی در جراید وقت منتشر می‌شد. در این گزارشها، فتوحات دولتی و جزئیاتی مانند نحوه فریفتن و قتل سمیتقو (تیرماه ۱۳۰۹)، یا پایان عملیات جنوب (مرداد ۱۳۰۸)، بدون شرح و تفصیل چندانی در قالب متحدالمآلها و اعلامیه‌های نظامی ارائه می‌شد.

پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ و خلع رضاشاه از سلطنت، در ترکیب قوای مسلح ایران تغییرات اساسی به وجود نیامد، همان گونه که در ترکیب سایر ارکان مملکتی نیز تغییر و تحول چندانی روی نداد. ولی شکسته شدن جو خفقان و استبداد رضاشاهی در نشریات رسمی ارتش نیز بازتاب یافت. در طول چند سالی که تا تحکیم پایه‌های خودکامگی محمدرضا شاه به طول انجامید، مقاله‌های تاریخی و جغرافیایی متعددی در این نشریات به چاپ رسید. از جمله وجوه مشخصه اینگونه مطالب، یکی هم آن بود که هنگام گفتگو از مسائل عشایری، برخلاف دوران رضاشاه، سخن صرفاً به «قدرت سرنیزه» و «تأدیب اشرار و راهزنان» محدود نمی‌شد. حتی در پاره‌ای از مقاله‌ها برستم و درخویی نظامیان نسبت به ایلات اشاره می‌رفت.^۵

پس از اشغال ایران به دست نیروهای بیگانه در شهریور ۱۳۲۰، به مدت چهارماه هیچ گونه نشریه نظامی منتشر نشد. آنگاه در دی ماه همان سال مجله ارتش زیر نظر اداره نگارش ارتش شروع به انتشار نمود. یکی دو سال نخست، فقط به درج مسائل فنی نظامی گذشت. پس از چندی، با سبکتر شدن بار رسوایی شهریور ۱۳۲۰، بتدریج تنوع مطالب نشریه بیشتر شد.

سرهنگ احمد احتسابیان — همان نایب احمدخان مجله قشون — نخستین گام را برای نگارش تاریخ ارتش برداشت. مقاله‌های او که در طول سالهای ۲۵—۱۳۲۴ با عنوان

«تاریخچه نیروی تأمینیه (ارتش) ایران» در مجله ارتش منتشر شده. در مورد تشکلات نظامی پیش از دوران پهلوی اطلاعات جدیدی دارد؛ ولی بخش مربوط به درگیری های عشایری دوران رضاشاه آن، بیشتر همان مطالبی است که در شماره های اولیه قشون آمده است. ماجرای امیر مؤید سوادکوهی و جنگ های سمیتقو و لشکرکشی به لرستان و کردستان از آن زمره اند. یک مقاله نیز به بررسی نقش ایلات در کشور و به انتقاد از شیوه های گذشته نظامیان در خلع سلاح و اسکان اجباری عشایر اختصاص دارد.^۶ مقاله های احتسایان نیز مانند مطالب شماره های نخستین قشون، بعدها بکرات و بدون ذکر مأخذ مورد استفاده مورخان نظامی و غیرنظامی قرار گرفت.

از آن پس نیز تلاش های متعددی برای نگارش تاریخ ارتش به عمل آمد که تقریباً تمامی آنها بی نتیجه و ناتمام ماند. سرهنگ عزیزالله واثقی، با استفاده از شماره های اولیه قشون، سلسله مقالاتی را با عنوان «ایران نو، تاریخ تشکیل ارتش جدید» به رشته نگارش درآورد که سه شماره بیشتر دوام نیاورد (مجله ارتش، اردیبهشت-مرداد ۱۳۳۸). سرهنگ ناصر فرید نخست سه مقاله کوتاه با عنوان «تحقیقی درباره شاهنشاهی ایران و ارتش ایران» منتشر کرد (مجله ارتش، اسفندماه ۱۳۴۰-فروردین ماه ۱۳۴۱)، سپس مطالبی نیز با عنوان «کشورهای بزرگ و موقعیت تاریخی ایران» در همان مجله نگاشت (مجله ارتش، خرداد ۱۳۴۱-مهر ۱۳۴۲). در این مقاله ها مباحثی کلی مطرح شد و نکات تاریخی جدیدی ارائه نگردید.^۷ خاطرات سرتیپ جهان بیگلری (مجله ارتش، دی ۱۳۴۲-اسفند ۱۳۴۳) صرفاً در مورد تاریخ نهضت جنگل اطلاعاتی دارد. سرهنگ جهانگیر قائم مقامی نیز مقاله هایی با عنوان «تاریخچه تحولات ارتش ایران» (مجله ارتش، مرداد-آبان ۱۳۴۳) منتشر ساخت که پس از سه شماره انتشار، متوقف شد.

در این مقاله ها بندرت اطلاعاتی در مورد مسائل عشایری ارائه شده است و اگر هم نکته ای در این باب ذکر می شد، چندان در خور توجه نبود. در آذرماه هر سال، گهگاه مطالبی در مورد وقایع ۱۳۲۵ آذربایجان و کردستان منتشر می شد که به نقش ایلات و عشایر مخالف یا موافق دولت هم اشاراتی دارند. ماجرای «غائله جنوب» سال های ۴۲-۱۳۴۱ نیز بار دیگر پای عشایر فارس را به صفحات مجله ارتش گشود. البته شرح و تفصیلی در کار نبود و مطلب به ایجاز و اختصار و غالباً به یادبودی از نظامیان مقتول محدود می شد.

مجله ارتش نیز سرانجام به سرنوشت سلف خویش مجله قشون دچار شد. یعنی با

گسترش دامنه خود کامگی محمدرضا شاه، کمیت و کیفیت مقاله‌های تاریخی و اجتماعی مجله نیز اُفت کرد. البته با این تفاوت که اگر مجله قشون بیشتر در لاک مطالب فتنی نظامی فرو رفت، مجله ارتش به سطح یکی دیگر از هفته‌نامه‌های مبتذل دوران تنزل نمود.

ژاندارمری سالها پیش از قشون متحدالشکل پهلوی تشکیل شد و به علت وظایف خاص و ویژه‌اش در حفظ انتظام راهها و ولایات، با ایلات و عشایر ایران تماس مستمر و دائمی داشت. ولی این سازمان تا پیش از ۱۳۲۷ نشریه‌ای خاص خود نداشت. نامه ماهانه ژاندارمری از اسفند ۱۳۲۷ منتشر شد. از شماره اول آن، سرگرد هاشم شغفی نگارش سلسله مقاله‌هایی را با عنوان «جغرافیای عشایری» آغاز کرد. مقاله نخست به شرحی کلی و مختصر از ایل قشقایی اختصاص داشت. در مقاله‌های دیگر او، ایلات و طوایف آذربایجان مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله‌ها در مقایسه با مطالب مشابه دوره قبل، توجه بیشتری به اوضاع سیاسی و اجتماعی عشایر مبذول شده است و گذشته از تقسیم‌بندی‌های طایفه‌ای و موقعیت جغرافیایی تیره‌ها و طوایف، رؤسای وقت هر تیره و جمعیت و استعداد نظامی و تعداد احشامشان نیز ذکر شده است. متأسفانه این مقاله‌های سودمند نیز تنها تا شماره نهم مجله (آذر ۱۳۲۸) دوام آوردند.

اقدام بعدی و ارزنده‌ترین کوششی که نامه ماهانه ژاندارمری در راه شناسایی ایلات و عشایر ایران مبذول داشت، سلسله مقاله‌هایی بود که سرگرد محسن ستارمنش در فاصله مرداد ۱۳۳۱ تا شهریور ۱۳۳۸ در این زمینه منتشر کرد. در این تحقیقات، ایلات کرد کرمانشاه (طوایف منطقه پاوه و کلهر و سنجابی و گوران و قلخانی)، عشایر لرستان، عشایر خوزستان (بویره عربهای ایرانی آن سامان و لرهای حوزه اداری خوزستان در آن زمان) مورد بررسی قرار گرفته‌اند. تقسیمات ایلی و طایفه‌ای، مذهب و آداب و رسوم و لباس، حرفه و نوع معیشت، استعداد نظامی و محل سکونت... از جمله نکاتی هستند که در این مقاله‌ها مورد توجه قرار گرفته‌اند. در مورد تاریخ معاصر این ایلات (گذشته از اشاراتی مختصر به عشایر پشتکوه)، مطلب چندانی نیامده است.

سرگرد کاتوزیان که مدتی در کهگیلویه مأموریت داشته، یادداشتهایی را در مورد عشایر محل به صورت ناتمام در چند شماره مجله (فروردین — تیر ۱۳۳۲) منتشر کرده است. در این مقاله‌ها بیشتر به جنبه‌های جغرافیایی این موضوع توجه شده است.

گزارشهای جغرافیایی نامه ماهانه ژاندارمری از این چند مورد تجاوز نمی‌کند، اما

اطلاعات عشایری آن در اینجا خاتمه نمی‌یابد. رشته مقاله‌هایی که گاه در باب تاریخ ژاندارمری منتشر شده، در مورد عشایر ایران نیز مطالبی دارد.

تیمسار خسرو داد (معاون ژاندارمری کشور در ۱۳۲۷) به نگارش مقاله‌هایی با عنوان «تاریخچه تأسیس ژاندارمری کل کشور» دست زد. این مقاله‌ها که بیش از چهار شماره (اسفند ۱۳۲۷ — خرداد ۱۳۲۸) ادامه نیافت، به خاطرات شخصی مؤلف از چگونگی استقرار و تأسیس ژاندارمری در منطقه فارس اختصاص یافته و از لحاظ تاریخ عشایر فارس در آن زمان نکات سودمندی در بر دارد.

مقاله‌های سرگرد هاشم شغفی، با عنوان «تاریخچه تأسیس ژاندارمری کل کشور در ایران از سال ۱۳۲۸ الی ۱۳۶۸ ه.ق» از دیگر کوششهایی بود که در این زمینه انجام گرفت. در این مقاله‌ها که انتشار آنها از شهریور ۱۳۲۸ آغاز شده و تا اواخر ۱۳۳۳ ادامه می‌یابد، تأکید اصلی بر تحولات اداری و تشکیلاتی این سازمان است و مسائل عشایری در آن بازتاب چندانی ندارد. سرگرد هاشم شغفی در فاصله سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ نیز گاه مقاله‌هایی با عنوان «به یاد شهدای ژاندارمری» منتشر کرد؛ از آنجا که اکثر این افراد در برخورد با ایلات و عشایر کشته شده بودند، نکته‌های جالبی در آنها مشاهده می‌شود.

سرلشکر کوپال نیز در ایام ریاست خود بر ژاندارمری، بخشی از خاطرات خود را منتشر کرد که بیشتر به سرکوب نهضت جنگل مربوط می‌شود (آذر ۱۳۲۸ — اردیبهشت ۱۳۲۹).

سلسله مقاله‌های سرتیپ حسین یکرنگیان با عنوان «یک صفحه درخشان از تاریخ افتخارات ژاندارمری» سودمندترین بخش تاریخی نامه ماهانه ژاندارمری بود. سرتیپ یکرنگیان در این مقاله‌ها ضمن بیان چگونگی تشکیل ژاندارمری در ایران و شرح تحولات آن در جنگ جهانی اول، اشارات مبسوطی نیز به همکاری ایلات ایران در مبارزه با نیروهای بیگانه در آن سالها دارد. انتشار این مقاله‌ها از خرداد ۱۳۳۶ آغاز و دردی ۱۳۳۹ (به علت فوت مؤلف) پایان می‌گیرد. یکرنگیان آثار دیگری نیز دارد که در بخش دیگر این بررسی به یکی از آنها اشاره خواهد شد.

چند سال بعد نیز سرهنگ احمد رستم آبادی شرح مختصر و بی‌محتوایی از «تاریخچه ژاندارمری ایران» نگاشت که از آخرین تلاشهای تاریخنگاری این نشریه بود (مرداد — شهریور ۱۳۴۱).

نامه ماهانه ژاندارمری نیز مانند مجله ارتش تقریباً هر سال به مناسبت سالگرد فروپاشی بساط دموکراتهای آذربایجان و کردستان مقاله‌هایی داشت که در آنها طبعاً اشاراتی به ایلات و طوایف منطقه رفته بود. در خلال شورشهای عشایری فارس در سالهای ۴۲-۱۳۴۱ نیز مطالب مختصری در این باب منتشر شد. گذشته از این مطالب، هر از گاه در ستون «اقدامات تأمینی» مجله نیز گزارشهای مختصری در مورد تعقیب یا دستگیری یایان محلی نقاط مختلف کشور که اکثراً از عشایر بودند، انتشار می‌یافت. این مجله نیز در سالهای آخر دهه ۱۳۳۰ به سرنوشت مجله ارتش دچار شد و مقاله‌های باب روز جایگزین هر نوع تحقیق و تتبع گردید.

بررسی‌های تاریخی از ۱۳۴۵ به عنوان نشریه ارگان ستاد بزرگ ارتشتاران منتشر شد. در شماره ۴ سال اول (۱۳۴۵) این نشریه سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، سردبیر آن، طی مقاله‌ای با عنوان «عشایر ایران» ضمن اشاره به سپری شدن ایام کوچ‌نشینی و تأکید بر گردآوری و تدوین تاریخ عشایر ایران، فهرست مختصر و ناقصی از مقاله‌ها و کتابهای فارسی در این زمینه ارائه داده است؛ با وجود این، گذشته از ترجمه مقاله ریچارد تپر با عنوان «شاهسون» [شماره‌های ۵ و ۶، (۱۳۴۷)] هیچ اقدام دیگری در این زمینه صورت نگرفت.^۸

کتابهای رسمی

در دوره پادشاهی رضاخان برای تدوین تاریخ نظامی معاصر کشور، اقدامی صورت نگرفت. آنچه تاریخ می‌شد هنوز از مسائل حاد روز بود و جرئت و جسارتی در نگارش این تحولات، حتی به صورت ستایش آمیز وجود نداشت.

سفرنامه خوزستان کتابی است که رضاخان سردار سپه در شرح لشکرکشی خود بر ضد شیخ خزعل نوشته است. گفته می‌شود که نگارنده اصلی این کتاب، دبیر اعظم بهرامی است. در این کتاب که چندی پس از سرکوب قیام خزعل منتشر شد، در مورد تحولات سیاسی عشایر بختیاری و عرب و لرهای پشتکوه در آن زمان مطالبی منعکس شده است؛ ولی چون این کتاب بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد، باید این اطلاعات را با قید احتیاط مورد استفاده قرار داد.^۹

در ۱۳۵۵، کتابی با عنوان سفرنامه مازندران رضاخان منتشر شد.^{۱۰} (مرکز پژوهش و

نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی). رضاخان درپیش از ماجرای تغییر سلطنت، سفری به صفحات شمالی دارد و در بخشی از این سفرنامه در مورد ترکمن‌ها مطالبی (و همچنین عکسهایی) آمده است که می‌تواند محققینی را مفید افتد.

همان گونه که در بخش نشریات ادواری ملاحظه شد، در پی تحکیم مبانی قدرت رضاشاه سعی بر آن شد که مسائل اجتماعی معاصر، بویژه موضوع تقریباً ممنوع عشایر، کمتر مورد توجه قرار گیرد. با این وجود، جای آن دارد که پیش از بررسی دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ به چند مورد پراکنده اشاره کنیم. سرهنگ شرف الدین قهرمانی در ۱۳۱۰ کتابی با عنوان *ختم غائله سمیتقو* (نشریه وزارت جنگ) منتشر کرد که باید در نوع خود مفید باشد^{۱۱}. سرهنگ غلامحسین مقتدر در کتابی با نام *قوای روحی* [نشریه وزارت جنگ، ج ۲، (تهران، ۱۳۰۸)] فصلی را به ایلات و عشایر ایران اختصاص داد. در این بخش، ضمن معرفی و توصیف مختصر تقسیمات ایلی و پراکندگی جغرافیایی عشایر سراسر ایران، تأکید اصلی بر خصوصیات اخلاقی و رسوم آنهاست. این تأکید نیز از آنجا ناشی می‌شود که یکی از هدفهای اصلی این کتاب، راهنمایی و توصیه در زمینه آموزش نظامی ایرانیان است و مؤلف چنان توضیحاتی را سودمند پنداشته است.

سرلشکر محمد نخجوان در کتاب *جنگ بین المللی* (تهران، ۱۳۱۷)، تحولات جنگ بین المللی اول را مورد بررسی قرار داده است. در گوشه و کنار این کتاب، به حوادث ایران در آن ایام اشاره شده و یک فصل نیز به بررسی کوتاهی از این وقایع اختصاص یافته است (بخش سیزدهم). چندی بعد نیز سرگرد احمد وثوق کتابی با نام *تاریخ نظامی جنگ بین المللی* (تهران: چاپخانه شرکت مطبوعات، ۱۹-۱۳۱۸) منتشر کرد که فصل بیست و یکم آن به جنگ بین المللی در ایران اختصاص داشت. با اینکه دامنه جنگ جهانی اول تقریباً سراسر ایران را دربر گرفت و عشایر ایران از نقش آفرینان اصلی آن بودند، در این دو کتاب تنها به وقایع غرب ایران توجه شده است. در این نوشته نیز به هنگام سخن گفتن از عشایر غرب کشور، به عناوینی چون «سواران محلی» یا «نیروهای غیرمنظم» اکتفا می‌شود و بندرت نام اشخاصی یا طوایف خاصی به میان می‌آید. با اینکه مطالب این دو کتاب از لحاظ تاریخ کلی آن وقایع با ارزش اند، ولی در زمینه اطلاعات عشایری ارزش خاصی ندارند.

بررسی کتابهای نظامی دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ را با جغرافیای نظامی سرتیپ

حاجعلی رزم‌آرا آغاز می‌کنیم. رزم‌آرا از اواخر ۱۳۱۴ به کفالت دایره جغرافیایی ستاد ارتش منصوب شد. پاره‌ای از تحقیقات و بررسی‌های جغرافیایی او قبلاً به صورت محدود منتشر شده بود^{۱۲}، ولی در این جزوه‌ها حتی به وجود عشایر نیز اشاره‌ای نشده است. با انتشار مجموعه کتابهای جغرافیای نظامی ایران این نقیصه تا حدودی برطرف گردید، در بسیاری از این کتابها فصلی به ایلات و عشایر هر منطقه اختصاص یافت و طی آن، اغلب از تقسیمات ایلی و تعداد خانوارهای هر طایفه و حوزه جغرافیایی آنها، استعداد نظامی، تعداد احشام و در پاره‌ای از موارد نیز خصوصیات اخلاقی و نژادی آنها سخن به میان آمده است.

آذربایجان باختری (۱۳۲۰): گذشته از فهرست طوایف ماکو، خوی، سلماس... مطالب مختصری در مورد تاریخ معاصر منطقه نیز آمده است. شورش شیخ عبیدالله، جنگهای کردهای شکاک و آسوری‌ها در خلال جنگ جهانی اول و ماجرای اسماعیل آقای شکاک معروف به سمیتقواز آن زمره‌اند.

آذربایجان خاوری (۱۳۲۰): در این کتاب به عشایر منطقه اشاره‌ای نشده است. گرگان و دریای خزر (۱۳۲۰): طوایف مختلف ترکمن، یموت و آتابای و کوکلان و تقسیمات داخلی آنها و تعداد خانوارهای هر تیره ذکر شده است. خراسان (۱۳۲۰): گذشته از اشاراتی به کوچاندن شادلوها در زمان شاه عباس به خراسان، اطلاعات عشایری دیگری ندارد.

مکران (۱۳۲۰): که بلوچستان را نیز شامل می‌شود، گذشته از ذکر اسامی طوایف عمده بلوچ و تعداد تقریبی خانوارهای هریک، در مورد عملیات نظامی بریتانیا در این سامان در سالهای اول قرن حاضر اطلاعات مختصری دارد.

کرمان (۱۳۲۳): بخش مربوط به عشایر کرمان با توجه به کمبود اطلاعات نسبی در این زمینه، فصل نسبتاً جالبی است. تنوع نژادی و قومی این عشایر (ترک، عرب و بلوچ)، فهرست تیره‌های پراکنده آنها و تعداد خانوارها و حوزه جغرافیایی آنها، از جمله موارد موجود هستند.

فارس (۱۳۲۳): ایل قشقایی بخش اعظم فصل عشایری این کتاب را به خود اختصاص داده است. وجه تسمیه قشقایی، آداب و رسوم آن، احشام و کشت و زرع طوایف از جمله مطالبی است که پیش از فهرست طوایف و تعداد خانوارهای آن آمده است. به ایلات خمسه و ممسنی و کهگیلویه هم اشاره‌هایی شده است.

اصفهان و بختیاری (۱۳۲۵): بخش دوم این کتاب با تحقیقی راجع به ایل بختیاری آغاز می‌شود. سوابق تاریخی، وجه تسمیه آن و جاده‌های منطقه از جمله مطالبی است که همراه با تقسیمات ایلی هفت لنگ و چهارلنگ آورده شده است. استعداد رزمی و مسیر ییلاق و قشلاق و تعداد روستاهای بختیاری نشین نیز از قلم نیفتاده است.

خوزستان (۱۳۲۰): طوایف عرب مرزنشین و نام رؤسای آنها در آن زمان و تعداد خانوارهایشان به اختصار آورده شده است.

لرستان (۱۳۲۰): بهترین تحقیق جغرافیایی و تاریخی رزم‌آرا و آشنایی نزدیک او با منطقه که در ایام خدمتش در این سامان حاصل شده است، بخوبی در خلال این کتاب مشهود است. گذشته از اطلاعات مبسوط در مورد تیره‌ها و طوایف لرستان و نقشه جامع منطقه، فصل اول کتاب به تاریخ معاصر لرستان و سرکوب لُر‌ها به دست نیروهای دولتی در زمان رضاشاه و نحوه خلع سلاح و اسکان آنها اختصاص دارد.

پشتکوه (۱۳۲۰): این کتاب مطالبی در مورد طوایف کرد و لُر و عرب پشتکوه و تقسیم‌بندی ایلی آنها دارد. در پایان کتاب نیز چند صفحه به والیان پشتکوه اختصاص یافته است.

کردستان (۱۳۲۰): در این کتاب نیز در مورد طوایف منطقه براساس پراکندگی جغرافیایی آنها مطالب مختصری ذکر شده است. در اواخر کتاب چند صفحه به عملیات نظامی دوران پهلوی در کردستان اختصاص یافته است که با توجه به ابعاد واقعی ماجرا بسیار مختصر است.

کرمانشاه (۱۳۲۰): بخش عشایری این کتاب بسیار مختصر است.

رابطه رزم‌آرا با عشایر هیچ‌گاه به رابطه یک محقق با یکی از مضامین موضوع مورد مطالعه‌اش، یا حتی به رابطه یکی از عناصر سرکوب ارتش با عشایر سرکوب شده محدود نبود. وی در طول خدمت نظامی خود در لرستان و کردستان، گذشته از اجرای دستورهای مرکز، رابطه خاصی با عشایر منطقه برقرار کرد و گویا در ۱۳۱۳ به علت امتناع از اجرای حکم اعدام یکی از سران شورشی لُر در آستانه محاکمه نظامی قرار گرفت و در واقع پست کفالت دایره جغرافیایی ارتش برای او نوعی تبعید به شمار آمد^{۱۳}. رزم‌آرا پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی گسترده‌ای را آغاز کرد و از ابتدای کار بر روابط و آشنایی‌های عشایری خود تأکید خاصی داشت. وی قصد داشت با تحیب و تسلیح پاره‌ای

از عشایر ایران، پای آنها را به برنامه‌های جاه‌طلبانه خود باز کند. در مقایسه آثار رزم‌آرا با اکثر نوشته‌های نظامی معاصر، می‌توان به «تفاوت لحن» او پی برد. این ویژگی گذشته از آنکه یکی از مظاهر آزادی‌های نسبی بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود، از توجه و التفات خاص رزم‌آرا به این مسئله نیز حکایت داشت. در صحبت از سنجابی‌ها به نقش آنها در مبارزه با روسها، ترکها و انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول نیز اشاره می‌شود. در مبحث پشتکوه، نقش تاریخی والی‌های آن سامان در جلوگیری از ورود موج مستمر حرکت طوایف عرب به قلمرو ایران ناگفته نمی‌ماند. در گفتگو از لرها ظلم بی حد و تعدیات فراوان دولتی‌ها (که خود نیز در آن نقش داشت) پرده‌پوشی نمی‌شود.

اکنون به کتابهای تاریخ نظامی این دوره می‌پردازیم. در این سالها ارتش به یادبود افسران و درجه‌دارانی که از بدو تأسیس ارتش جدید ایران در طول جنگها و درگیری‌های داخلی و خارجی کشته شدند، کتابهایی با عنوان تاریخ جاوید منتشر کرد. چون اکثر قریب به اتفاق این افراد در جنگ و جدل با عشایر کشور کشته شدند، با وجود ایجاز و اختصار مطلب، بازهم می‌توان به گستردگی این درگیری‌ها، تاریخ دقیق وقوع آنها و حتی درپاره‌ای موارد به درگیری‌های نسبتاً ناشناخته‌ای که در دیگر منابع یادی از آنها نشده است، پی برد.

جلد اول تاریخ جاوید (تهران: دایره تعاون و انتشارات ستاد ارتش، ۱۳۲۵) بیشتر به نظامیانی اختصاص دارد که در مقابله با تعرض نیروهای شوروی و بریتانیا در شهریور ۱۳۲۰ کشته شدند. سایر مطالب کتاب به نظامیان مقتول در برخوردهای نظامی با عشایر بارزانی، فارس، بختیاری، بلوچ و خراسانی و دموکراتهای آذربایجان و کردستان در آن سالها اختصاص دارد. جلد دوم تاریخ جاوید [تهران: بی‌نا، بی‌تا (ظاهراً بین ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ منتشر شده است)] به استثنای چند مورد نادر، تماماً به افسران و درجه‌داران مقتول در جنگهای عشایری دوران رضاخان اختصاص دارد؛ جنگهایی چون جنگهای سمیتقو، کردستان، لرستان، ترکمن صحرا، شاهسونها، عشایر فارس و بلوچستان. به نظامی‌های کشته شده در شورشهای نظامی سلماس و مراوه‌تپه (۱۳۰۵) — و البته به استثنای نظامیان شورشی که تیرباران شدند، و آنهایی که در سرکوب نهضت جنگل کشته شدند نیز اشاراتی شده است. در جلد سوم تاریخ جاوید (تهران، ۱۳۲۷) نیز شرح حال مختصری از دیگر نظامی‌های کشته شده در جنگ با سمیتقو و عشایر مناطق فارس، کردستان، ترکمن صحرا و مقتولین ماجرای مازور ابوالقاسم خان لاهوتی و نهضت جنگل و شورش مراوه‌تپه ارائه شده است.^{۱۴}

در این دوره، اکثر تلاشهایی که برای تدوین تاریخ تحولات نظامی ایران به عمل می‌آید، یا از مراحل پایانی دوره قاجار فراتر نمی‌آیند^{۱۵}، و یا مانند تاریخ ارتش نوین ایران^{۱۶} بیشتر به سیر تحولات اداری و کیفیت رشد سازمانی ارتش و نوع تسلیحات و موارد مشابه می‌پردازند. در مقدمه این کتاب (ص ۷) شرح عملیات و جنگهای این دوره به مجلدهای دیگری حواله شده است که هیچ گاه منتشر نشدند.

ارتشبد بهرام آریانا در فاصله اسفند ۱۳۴۱ تا تیر ۱۳۴۲، فرماندهی عملیات سرکوب برخی از عشایر شورشی فارس را برعهده داشت. وی با استناد به مدارک رسمی و آرشیوهای نیروهای جنوب و با استفاده از خاطرات شخصی خود، شرح این عملیات را در دو جلد با نام **تاریخچه عملیات نظامی جنوب** (چاپخانه ارتش، ۱۳۴۲) و **نتایج عملیات جنوب** (اداره خدمات پرسنلی - چاپخانه ارتش) منتشر کرد. این کتاب از معدود آثاری بود که یک فرمانده نظامی دوره پهلوی در تشریح یکی از عملیات نظامی داخلی کشور منتشر می‌کرد؛ تا این زمان و بعد از آن، در تمام آثار رسمی نظامی که تحولات معاصر کشور را دربر می‌گرفت، تأکید اصلی بر بی اهمیت و جزئی جلوه دادن ابعاد شورشها و حرکتهای عشایری بود. ولی نوشته‌های این افسر غیر متعارف ارتش، درست به جهت عکس سنت مرسوم تاریخننگاری نظامی تمایل داشت. آریانا که به ستایش از خود و خود بزرگ بینی مشهور بود^{۱۷}، در مهم جلوه دادن «عملیاتش» به این شورش نسبتاً محدود و غیر منسجم، ابعاد گسترده حیرت انگیز و اغراق آمیزی می‌بخشد. در مورد عملیات عشایر بویراحمد و کوهمره سُرخ‌ی و پاره‌ای از طوایف عملة قشقایی مطالبی آمده است که پس از مطابقت با اسناد و اطلاعات دیگر می‌تواند قابل استفاده باشد.

نیروهای نظامی و انتظامی کشور در ۱۳۵۵، به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت پهلوی، هریک تاریخی از نحوه تأسیس و چگونگی تحولات خود را منتشر کردند. تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران (آبان ۱۳۵۵) نوشته سپهد کاظمی، سرهنگ البرز و سرهنگ وزیری، گذشته از ذکر شمه‌ای در باب تحولات اداری و تشکیلاتی ارتش در این پنجاه سال، که نسبت به آثار مشابه قبلی مطلب تازه‌ای نداشت، بخشی را نیز به درگیری‌های عشایری دوران رضاشاه اختصاص داده است. در این بخش، جنگهای نظامیان با سمیتقو و شیخ خزعل و لرها... به اختصار بررسی شده است. در مورد شورش عشایری فارس در سالهای ۹-۱۳۰۷ نیز مطالب نسبتاً جالبی آمده بود. (ص ص ۱۵-۱۰۱)

تاریخ ژاندارمری ایران، از قدیمی ترین ایام تا عصر حاضر (انتشارات اداره روابط عمومی ژاندارمری، ۱۳۵۵) را سرهنگ جهانگیر قائم مقامی با دقت فوق العاده و استفاده از اسناد و مدارک منتشر نشده و آثار منتشر شده تألیف کرده است، ولی متأسفانه مفاد کتاب به همان تحولات اداری و تشکیلاتی محدود است و به موضوع مورد بحث ما اشاره قابل اعتنایی ندارد.

تاریخ نیروی هوایی شاهنشاهی (ستاد فرماندهی نیروی هوایی) نوشته سرهنگ مرتضی طلوعی از دیگر کتبی بود که به این مناسبت منتشر شد. با آنکه نیروی هوایی در مقایسه با نیروهای زمینی و ژاندارمری تماس و ارتباط کمتری با عشایر داشت، ولی مطالب تاریخی آن در این زمینه جالب است. از جنگهای اولیه لرستان و خوزستان، هواپیماها و خلبانهای خارجی در سرکوب عشایر به خدمت گرفته می‌شوند و از ۱۳۰۵ خلبانها و هواپیماهای ایرانی نیز وارد کار می‌شوند — در سالهای بعد، آذربایجان و کردستان و لرستان و بلوچستان و فارس صحنه عملیات آنهاست. در این باب و در مورد پاره‌ای از وقایع سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز در لابلای این کتاب مطالبی منعکس شده است.

خاطرات و نوشته‌های غیر رسمی نظامیان

این بخش را با آثار امان‌الله میرزا جهانبانی آغاز می‌کنیم. جهانبانی در ۱۳۰۷ فرماندهی نیروهای اعزامی به بلوچستان را برعهده داشت. عملیات قشون در بلوچستان از تاریخ مرداد ماه تا بهمن ماه ۱۳۰۷ شرحی است که جهانبانی در مورد این عملیات نوشته است. سید حسن تقی زاده که در آن زمان استاندار خراسان بود، در مقدمه‌ای بر این کتاب، شرح مختصری از تاریخ بلوچستان از ادوار باستانی تا سالهای اخیر نوشت. دو فصل اول کتاب که شامل مقدمه تقی زاده و اطلاعات جغرافیایی و عشایری بلوچستان می‌شد، طی دو ضمیمه بر شماره‌های ۱۳ و ۱۴ مجله قشون (مهر و آبان ۱۳۰۸) منتشر شد. ولی هنگامی که نوبت به شرح عملیات نظامی ۱۳۰۷ رسید، انتشار آن متوقف گردید. متن کامل این کتاب در مرداد ۱۳۳۶ در چاپخانه مجلس منتشر شد^{۱۸}. عملیات قشون در بلوچستان مهمترین منبع موجود درباره برخورد های عشایری آن سامان در آن ایام است. در مورد تاریخچه و محل سکنا ی طوایف گوناگون بلوچ، تعداد خانوارها و رؤسای طوایف، زبان و مذهب و نحوه معیشت آنها نیز اطلاعاتی مطرح شده است.

حدود سی سال بعد از این لشکرکشی، جهانبانی بازهم به بلوچستان رفت؛ این بار وی ریاست کمیسیون مرزی ایران را عهده‌دار بود. سرتیپ احمد احتسابیان نیز از جمله همراهان او بود. سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن (تهران ۱۳۳۸) از نتایج این سفر بود. جهانبانی در این کتاب، گذشته از شرح مأموریت تعیین و تثبیت مرزهای ایران و پاکستان و جغرافیای مفصل بلوچستان، اطلاعاتی نیز در مورد ایلات و عشایر منطقه ارائه می‌دهد که در مقایسه با کتاب قبلی او اطلاعات اضافی در بر ندارد.

بخش اعظم خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر به خاطرات جهانبانی از جنگهای نظامیان با سمیتقو در سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۱، بویژه نبردهای شکاریازی و ساری داش در مراحل آخر آن است. این بخش بدون تردید ذی‌قیمت‌ترین اثری است که در این زمینه منتشر شده است. بخشی از خاطرات جهانبانی نیز به صورت مقاله‌های پراکنده در پاره‌ای از نشریات کشور منتشر شده‌اند؛ مقاله‌هایی چون «خاطراتی از فرماندهی لشکر شرق» [سالنامه دنیا (۱۳۳۶)] که در آن به کردهای خراسان و ماجرای سردار معزز بجنوردی اشاراتی شده است.

سرلشکر حسن ارفع از دیگر نظامیانی بود که در زمینه تاریخ عشایر ایران آثاری به یادگار گذاشته است. ارفع در خاطراتش با عنوان *Under Five Shahs* (در خدمت پنج پادشاه) که در ۱۹۶۴ به زبان انگلیسی منتشر شد در مورد تاریخچه تأسیس و تحولات ارتش و بویژه جنگهای اولیه آن با سمیتقو، عملیات ترکمن صحرا و پاره‌ای موارد دیگر که شخصاً در تمام آنها حضور داشته است، مطالبی نوشته است. یکی از ویژگی‌های این کتاب آن است که در مقایسه با آثار فارسی مشابه، طبعاً اصرار چندانی در بزرگداشت و ستایش از عملیات ارتش مشاهده نمی‌شود و مسائل، ابعاد واقعی‌تری دارند، دیگر کتاب ارفع، *The Kurds an Historical and Political Study* (کردها: یک بررسی تاریخی و سیاسی)^{۱۹}، یکی از بهترین آثار موجود در مورد کردستان و حرکتهای سیاسی آن در قرن حاضر است. در این کتاب تحولات سیاسی کردهای ترکیه، ایران و عراق مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش مربوط به کردهای ایران، خاطرات و تجربه‌های شخصی ارفع در مورد وقایع سیاسی آن سامان بروشنی مشهود است.

اصولاً اینگونه نوشته‌ها می‌توانند در رفع ابهام‌های فراوانی که در این زمینه از تاریخ معاصر سایه افکنده است، مفید واقع شوند. بخش اندکی از خاطرات سپهبد امیراحمدی که

نقش مهم و تأسف باری در لرستان برعهده داشت، در یک شماره از مجله **خاطرات وحید** (آبان ۱۳۵۰) منتشر شد، ولی انتشار خاطرات او که می‌توانست روشنگر برخی از مسائل باشد، ادامه نیافت.

خاطرات یک سرباز [تهران: بررسی‌های تاریخی (ارتش)، ۱۳۵۰] خاطرات سرتیپ حیدرقلی بیگلری است. جنگهای نظامیان باسمیتقو (۱۳۰۵)، لشکرکشی برای سرکوب کردها و شورشهای عشایری خراسان بعد از شهریور ۱۳۲۰، از جمله مواردی است که در این خاطرات منعکس شده است. این کتاب در مقایسه با سایر خاطرات مشابه که به تعریف و تمجید از پهلوی محدود بودند، لااقل در کنار این ستایشها، مطالب تاریخی ارزشمندی نیز دارد.

سرلشکر منوچهر ضرابی با استفاده از تجارب ایام خدمت در مورد طوایف کهگیلویه [فرهنگ ایران زمین، ج ۹، (۱۳۴۰)] طوایف میان‌آب [فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، (۱۳۴۱)] و کعب شادگان [فرهنگ ایران زمین، ج ۱۱، (۱۳۴۲)] مطالبی منتشر کرد که بویژه مقاله نخست از لحاظ تاریخ معاصر آنها، نکات جالبی دربردارد.

سرهنک حسین بایبوردی در مقاله‌هایی با عنوان «نقاط تاریخی آذربایجان» [مجله ارتش، (آذرودی ۱۳۳۹ و خرداد و تیسر ۱۳۴۰)] در مورد تاریخ و جغرافیای شمال غرب آذربایجان، مطالبی منتشر کرد. انتشار این مقاله‌ها در مجله ارتش ادامه نیافت، ولی سرهنک بایبوردی متن کامل این مقاله‌ها را در کتاب تاریخ ارسباران (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲) منتشر کرد. در این کتاب در مورد طوایف ماکو و جلالی و... و اصولاً حرکت‌های عشایری منطقه در طول تاریخ، مطالبی نوشته شده است.^{۲۰}

تاریخ ژاندارمری به دو علت با تاریخ عشایر ایران پیوند خورده است. یکی به علت نقش ژاندارمری به منزله عامل استقرار نظم و برخورد‌هایش با عشایر، و دیگری به علت نقشی که در نبردهای جنگ جهانی اول داشت و همکاری‌اش با نیروهای عشایری کشور. این بخش را با بررسی سه اثر از افسران ژاندارمری خاتمه می‌دهیم.

سرهنک پرویز افسر در تاریخ ژاندارمری ایران (چاپخانه قم، ۱۳۳۲) در مورد هر دو جنبه فعالیت‌های عشایری ژاندارمری، یعنی استقرار و تعارض آن با عشایر فارس، اصفهان، اطراف تهران و خراسان و آذربایجان بعد از جنگ جهانی اول و همچنین جنگ‌های مشترک عشایر و ژاندارمری با نیروهای بیگانه در جنگ جهانی اول، اطلاعات ذی‌قیمتی دارد.

رضاقلی قائم مقامی از افسران دوران اولیه ژاندارمری بود. وی خاطرات خود از جنگ جهانی و فعالیتهای ژاندارمری در این ایام را در کتاب وقایع غرب ایران (اراک، ۱۳۳۲) به رشته تحریر درآورده است. نقش ایلات و عشایر منطقه در آن روزگار، از جمله نکات سودمند کتاب است.

در بخش مربوط به نشریات ادواری با پاره‌ای از آثار سرتیپ میرحسین یکرنگیان آشنا شدیم. گلگون کفنان، گوشه‌ای از تاریخ نظامی ایران (تهران: چاپخانه علمی، ۱۳۳۶) از دیگر آثار پرارزش اوست. قسمت نهم این کتاب به ایلات و عشایر ایران اختصاص دارد. ولی این بخش که برداشت آزادی از اطلاعات عشایری مجموعه جغرافیای نظامی رزم آرا است، مطلب تازه‌ای دربر ندارد. اطلاعات نسبتاً ارزشمند عشایری آن، در قسمت دهم کتاب (ص ۴۱۳ — ۳۳۶) آمده است که به برخوردهای نظامی حکومت رضاشاه با عشایر ایران اختصاص دارد.

از خلال این بررسی کوتاه و مختصر، آشکار است که با توجه به نقش مهم و مؤثری که نیروهای نظامی کشور در تاریخ معاصر عشایر ایران ایفا کردند، منابع منتشر شده نظامی گره گشای غوامض و ابهامات موجود در این زمینه نیستند. اینک که تعدادی از مراکز علمی و پژوهشی کشور، گنجینه ارزشمندی از اسناد و مدارک را بر پژوهشگران گشوده‌اند، جای آن دارد که برای استفاده از بایگانی‌های راکد نظامی هم اقدامی به عمل آید. تحقیق جامع و اساسی در تاریخ دوران پهلوی، بویژه مراحل اولیه و بخشهای عشایری آن، بدون دسترسی به اسناد و مدارک منتشر نشده نظامی میسر نیست.

یادداشتها

۱. محله ارتش. (اسفند ۱۳۳۹)، ص ۲۷.
۲. ر. ک: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، (تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹)، ص ۴۱۶.
۳. قشون، س ۵، ش ۱۱، (شهریور ۱۳۰۵)، ص ۳۹۰.
۴. این کتاب با عنوان جغرافیای ایران مخصوص مدارس نظام (تهران: بی نا، بی تا) نیز منتشر شده است.
۵. محله ارتش، شماره های ۱ و ۲ و ۳، (فروردین — خرداد ۱۳۲۵).
۶. همان.
۷. چندی بعد، این مقاله‌ها با عنوان سرنوشت استعمار در ایران (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴) و به صورت مفصلتر با عنوان عصر استعمارزدایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶) منتشر شد.
۸. در سالهای بعد از ۱۳۵۰ نیز یکی دو مقاله عشایری بیشتر منتشر نشد.

۹. این سفرنامه در سال ۱۳۵۵ از سوی مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی تجدید چاپ شد.
۱۰. در مقدمه آن آمده است که مفاد کتاب بر اساس یادداشت‌هایی تنظیم شده است که از سوی رضاخان «تقریر» و به وسیله فرج‌اله بهرامی «ضبط» شده است. این کتاب نیز همانند سفرنامه خوزستان اثر بهرامی است.
۱۱. نگارنده این کتاب را ملاحظه نکرده است.
۱۲. ابراهیم صفایی، نخست‌وزیران ایران، (تهران: پخش از کتابفروشی نسخی، ۱۳۵۱)، ج ۱، ص ۲۲۴.
۱۳. همان.
۱۴. به گفته خان‌بابا مشار در فهرست کتابهای چاپی فارسی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲)، ج ۱، ص ص ۸۱-۶۸۰، لشکرنهم اصفهان نیز نام نظامی‌های کشته شده‌اش را در فاصله سالهای ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۷ و لشکر دوم فارس نیز اسامی کشته‌شدگان نظامیش را در کتابهایی با عنوان تاریخ جاوید (اصفهان، ۱۳۲۷ و شیراز، ۱۳۲۸) منتشر کرده‌اند که به نظر نگارنده نرسیده است.
۱۵. مانند: جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی ایران، (تهران: ۱۳۱۵)، ج ۲؛ غلامحسین مقتدر، تاریخ نظامی ایران، (تهران، ۱۳۲۰)؛ و جهانگیر قائم مقامی، تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، (تهران: کتابفروشی علمی، ۱۳۲۶).
۱۶. نوشته هیئتی مرکب از سرتیپ علیقلی بیگلر بور، سعید نفیسی، سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، (نشریه شماره ۲ ستاد بزرگ ارتشتاران، بی تا).
۱۷. احتمالاً این عامل در مغضوب واقع شدن بعدی او بی تأثیر نبوده است.
۱۸. جهانبانی در مقدمه کتابش می‌نویسد که چاپ آن در زمان (۱۳۰۸) پایان گرفت، ولی به علت سفرش به فرانسه هیچ‌گاه منتشر نشد (ص ۳). با وجود این، بعید نیست که علت واقعی عدم انتشار کتاب در بی میلی حکومت وقت به انتشار چنین مطالبی بوده باشد.
۱۹. ترجمه ناقص و مغلوطنی از این اثر در سالهای بعد از انقلاب به زبان فارسی شده است: کردها و کردها، یک بررسی تاریخی و سیاسی، (مهاباد: انتشارات سیدیان)، (تاریخ دقیق انتشار و نام مترجم ذکر نشده است).
۲۰. در مورد آذربایجان، نظامیان دیگری نیز آثاری منتشر کرده‌اند، ولی چون جنبه نظامی خاصی نداشته و در واقع اقتباسی از منابع (غیرنظامی) موجود بیش نیست، در زمره کتب نظامی منظور نشده‌اند. مثلاً ر. ک: سروان احمد کاویان‌پور، تاریخ رضائیه، (تهران: آسیا، ۱۳۴۴) و تاریخ عمومی آذربایجان، (تهران: آسیا، ۱۳۴۶).

فصل دوم

خاطرات

کمیته مجازات و حسین لله^۱ *

بخش خاطرات

قبل از انقلاب مشروطه، بمب اندازی و موزر بندی در ایران معمول نبود و ایرانی ها به طور کلی از موضوع ترور و تروریسم آگاهی نداشتند. انداختن بمب و تروریسم را قوچی های قفقازی در صدر مشروطیت از باد کوبه و قفقاز به ایران ارمغان آوردند. قتل ناصرالدین شاه در زاویه مقدس حضرت عبدالعظیم (ع) به دست میرزا رضای کرمانی، جنبه تروریسم نداشت و عامل آن قتل، یک تروریست حرفه ای نبود^۲. اولین شخصی که ساختن بمب و بمب اندازی را در ایران مرسوم کرد، یکی از اهالی باد کوبه به نام حیدر عمو اوغلی که در ایام سلطنت مظفرالدین شاه، از روسیه به ایران آمد^۳.

در صدر مشروطیت، قریب هفتصد و یا هشتصد تن از قوچی های قفقاز به ایران آمدند و چند تن بر آن گروه از قفقازیان و گرجیان و ارمنیان، ریاست فائقه داشتند: یکی آقا میر قفقازی، که بعدها با یکی از خانواده های اشرافی ایران وصلت کرد و دختر حاجی ناصر السلطنه دیبا را به زنی اختیار نمود در همین خیابان از چهارراه یوسف آباد تا خیابان ولی عصر، که قبل از انقلاب اسلامی، خیابان شاه نام داشت و پیش از آن خیابان امیر منظم خوانده می شد — و امیر منظم لقبی است که در دوران کوتاه سلطنت احمدشاه به آقا میر

ه بخشی از رسالت مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، شناسایی، تهیه و تدوین اسناد و مدارک تاریخ شفاهی معاصر ایران است. در این خصوص، علاوه بر اسناد و مدارک و خاطرات موجود در آرشیو مؤسسه، از کلیه افرادی که در زمینه های مختلف تاریخ معاصر ایران به طور مستند خاطراتی دارند استمداد می جوید.

مقاله «کمیته مجازات و حسین لله»، بخشی از خاطرات محمدرضا آشتیانی زاده است که در بخش خاطرات از نوار استخراج گردیده و تصحیح و تنقیح شده و به همراه مآخذ و کتابشناسی موضوعی تقدیم می گردد.

قفقازی داده شد؛ و دیگری مشهدی علی بادکوبه‌ای، که او در خیابان میدان مشق آن زمان، و خیابان سپه بعد، صاحب یک گاری خانه بود؛ و همچنین قره‌گُز، که او نیز به شغل گاری‌چی گری مشغول بود و دلال فروش اسبهای مالاکان و چرکسی بود؛ و یکی دیگر پیرم (یفرم) خان، از اعضای مؤثر حزب داشناکسیون و از ارمنیان متنفذ قفقاز، که همراه همان هفتصد هشتصد تن قفقازی به ایران آمد و در صدر مشروطیت به ریاست نظمیّه منصوب شد. همو بود که شیخ فضل الله نوری را در میدان توپخانه بردار آویخت.^۴

موزربندی و موزرکشی را همین هفتصد هشتصد تن قفقازی و ارمنی به ایرانی‌ها آموختند و تروریسم از آن به بعد در ایران باب شد. خود این گروه از قفقازی‌ها و ارمنیان، کسوت مجاهدین مشروطه طلب برتن کردند و مشغول خدمت به آزادی و مشروطه خواهی شدند.

اولین قربانی تروریسم، امین السلطان اتابک اعظم بود. مردی به نام عباس آقا، برابر در مجلس شورای ملی، اتابک را ترور کرد و او را به ضرب چند گلوله از پای درآورد و فرار کرد، ولی بعد از طی چند صد قدم در همان حین که می‌خواستند دستگیرش کنند، گلوله‌ای در مغز خود جای داد و به زندگی خویش پایان بخشید.^۵

بعد از قتل اتابک، سید عبدالله بهبهانی، از صدور برجسته و متنفذ مشروطیت را در بالاخانه منزل خودش به ضرب چند گلوله کشتند.^۶ بعد از مدتی، تنی چند از تروریستها، صنیع الدوله، رئیس مجلس در دوره اول تقنینیه و داماد مظفرالدین شاه، را هنگام عبور از خیابان در درشکه خودش به ضرب گلوله از پای درآوردند.^۷ و طولی نکشید که علاءالدوله، پسرعموی عضدالملک نایب السلطنه امیر سلیمانی و برادر احتشام السلطنه، یکی از رؤسای دوره اول تقنینیه را در برابر منزلش به قتل رساندند.^۸ و گفته شد که سید عبدالله بهبهانی و علاءالدوله را به دستور و القای تقی زاده به قتل رساندند — «تقی زاده گفت و شقی زاده کُشت»، مربوط به همین دو فقره قتل است.^۹

مقصود از ذکر این مقدمه، موضوع مطالبی است که من در سنین نه سالگی از دولاب حسین لّه یکی از اعضای مؤثر «کمیته مجازات» و آدمکشان بی رحم و قهار آن، شنیده‌ام. حسین لّه، در آغاز کار، شاگرد آبدار آقا بالاخان سردار، ملقب به سردار افخم بود و به ترقیاتی نایل شد و پس از فوت لّه عظام الملک، این شغل را به او سپردند و از همان جا معروف به حسین لّه شد.

شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه فرزند سوگلی ناصرالدین شاه، هم وزیر جنگ بود و هم رئیس قورخانه و هم حاکم تهران و هم فرمانده کل افواج ساخلودر تهران و سردار افخم معاون او — که در قیام تنباکو فرمان شلیک به سوی مردم را صادر کرد، و از آن به بعد او را «قصّاب قیام تنباکو» نام نهادند.^{۱۱}

سردار افخم، در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، به ریاست نظمیه منصوب شد.^{۱۱} و بعد از فوت مظفرالدین شاه و جلوس فرزندش محمد علی میرزا، والی گیلان شد.^{۱۲} بعد از قیام تنباکو و شکست قطعی ناصرالدین شاه، سردار افخم مورد غضب مرحوم میرزای آشتیانی، جدّ ما، واقع شد و او کوشید تا روابط خود را با مرحوم میرزا بهبود بخشد و نسبت به او تقرّب جوید و مورد عفو او قرار گیرد. لذا سردار افخم وسایلی برانگیخت و خواهر زن خود را به عقد میرزا هاشم آشتیانی، پسر مرحوم میرزای آشتیانی، درآورد و بدین وسیله با خانواده ما منسوب شد و به مرحوم میرزای آشتیانی تقرّب جست. اینها جمله مقدماتی است برای شرح داستان کمیته مجازات و علت تشکیل کمیته نامبرده و آدم کشی های آن کمیته و نام اعضای کمیته یاد شده.

سردار افخم، نه یا ده ماه قبل از ظرفیافتن مشروطه طلبیان و شکست مستبدین، مقدار معتابهی جواهر قیمتی و گوهرهای گرانبها آماده ساخته بود و در جعبه آهنین بزرگی به همسرش، خانم مفتخر السلطنه، سپرده بود و بر آن سز بود که از رشت به انزلی رود و از راه روسیه به اتریش پناهنده شود و در وین پایتخت اتریش اقامت گزیند.

چند روز قبل از اجرای این تصمیم، سردار افخم را درباغ مدیرالملک، خارج از شهر رشت، دعوت کردند و بعد از صرف ناهار، او باتنی چند از بزرگان و رجال گیلان مشغول به بازی آس شد و بدون خبر و اطلاع خود سردار افخم، یکی از نوکران او به چهل تن قزاق اسکورت سردار افخم پیغام داد: «حضرت اشرف فرموده اند که تا ساعت یک ساعت و نیم از شب گذشته، من در اینجا خواهم بود. شما به اداره ایالتی بازگردید و ساعت دو از شب گذشته به اینجا مراجعت نمایید. بعدها شنیدیم که دهنده این پیام به آن چهل تن سوار قزاق اسکورت سردار افخم، شاگرد آبدار او حسین لله بوده است. به محض عزیمت آن چهل تن قزاق اسکورت، سردار محیی و گروهی از مجاهدین مشروطه طلب، قدم در باغ مدیرالملک نهادند و به ضرب هیجده گلوله، سردار افخم را از پای درآوردند.^{۱۳}

مجاهدین، خاله من مفتخر السلطنه و دو دختر او و پسر سوگلی او عظام الملک و همه

کلفتان و کنیزان و گیس سفیدان او را به اسارت گرفتند. مفتخر السلطنه با تمهیداتی توانست جواهر شوهر خود را در زیر چادر خود یا چادر تنی چند از کلفت‌هایش مخفی کند. هنگام عبور از خیابان‌های رشت، قزاق‌های سوار روس بر مجاهدین حمله ور شدند و مفتخر السلطنه و فرزندان او و کلفت‌هایش را از جنگ مجاهدین بیرون آوردند و به قنسولگری روس در رشت بردند و مدتی آنها را همچنان در قنسولگری نگاه داشتند. سپس مفتخر السلطنه و فرزندان او و اهل بیت سردار افخم را همراه با پنجاه سوار قزاق نیزه‌دار روس، به تهران سوق دادند.

مفتخر السلطنه لدی‌الورود به تهران^{۱۴}، آن جواهر را به رسم امانت به سفیر روس در تهران سپرد و خود همراه چند سوار قزاق روس به منزل دایی خود، عضدالملک نایب السلطنه^{۱۵}، رفت و در همان جا به تحصن نشست. چندی بعد از تحصن خارج شد و پارک محل اقامت سردار افخم را به فروش رسانید؛ قسمتی از آن پارک را وثوق‌الدوله خرید و قسمت دیگر را یک تاجر زرتشتی.

آن تاجر زرتشتی در زیر چرخ‌های درشکه جان سپرد و تاجری دیگر از اهالی آذربایجان آن قسمت از پارک سردار افخم را از ورثه همان زرتشتی خرید و او نیز پارک را به فرمانفرما فروخت. بعد از جلوس رضاخان بر تخت سلطنت، فرمانفرما نمی‌دانم آن پارک را به عنوان هدیه تقدیم سردار سپه نمود یا سردار سپه به عنف و زور آن پارک را از فرمانفرما گرفت. به هر حال همان پارک را رضاشاه به فرزند خود، شاهپور علی‌رضا هدیه کرد و علی‌رضا در همان جا منزلی شکوهمند برای اقامت خویش بنیان نهاد. بعد از کشته شدن علی‌رضا، محمدرضا شاه آن پارک را خریداری کرد و ساختمان مجلس سنا را در همان پارک بنیان نهاد.

بعد از پایان گرفتن کار انقلاب مشروطه، اوضاع نسبتاً آرام شد، یک روز پدر همین ورقاء که از رؤسای بهائیه است، و در آن ایام، مستخدم سفارت روس بود، همراه یک سلطان قزاق روسی و یک ستوان سالدات روس، همان جعبه جواهر را نزد پدرم آوردند. مرحوم پدر من خاصه به خاطر قتل برادرش میرزا مصطفی به دست آدمکشان محمد علی شاه و صنیع حضرت^{۱۶}، مشروطه‌طلبی متعصب بود، و حامی و پشتیبان مفتخر السلطنه برخلاف باجناق خود، سردار افخم، که او یکی از مستبدین سرسخت بود.

ورقا و آن دو افسر روسی، در تالار اندرونی منزل ما حضور یافتند و آن جعبه آهنی کذا، مُمتلی از جواهر را، همراه خود به منزل ما آورده بودند. مفتخر السلطنه نیز حضور داشت

و مادرم همچنین. ورقا فهرستی از جیب بیرون کشید و آن سلطان قزاق روس کلیدی، که با همان کلید ورقا در آن جعبه آهنین پر از جواهر را گشود؛ و به یاد دارم که هنگام باز کردن در آن جعبه، آن جعبه زنگ هم می‌زد و من در آن ایام نه ساله بودم و در همان مجلس حاضر.

ورقا از روی همان فهرست یک یک اقلام آن جواهر و گوهرهای قیمتی را برمی‌خواند و آن افسر قزاق روس آنها را یک یک به دست پدرم می‌داد و پدرم تحویل خاله من. بیست و هفت رشته مروارید درشت و غلتان و چند طبقه پنبه، و بر هر طبقه از آن پنبه‌ها، چهل یا پنجاه نگین پیاده، زمرد و یاقوت و برلیان و یاقوت کبود، و زیر آن پنبه‌ها پنجاه یا شصت قطعه جواهر گوناگون، از قبیل نیم تاجها و سینه ریزها و عقدروها و بازوبندها و انگشتری‌ها جمله مزین به زمرد و یاقوت و برلیان سفید یا یاقوت کبود.

حین تحویل و تحول آن جواهر به پدرم و خاله من، حسین لله بر پلکان سرسرای منزل ما نشسته بود. به یاد دارم که پدرم او را دید و خطاب به خاله من گفت: «این مرتیکه لا‌ماذهب پدر سوخته اینجا چه می‌کند؟»، مفتخر السلطنه با لحنی تضرع آمیز در پاسخ پدرم گفت: «شما می‌دانید که ما به عنوان مستبد و طرفدار محمدعلی شاه معروفیم، و حسین هم مجاهد است و هم از مشروطه طلبان متعصب. او حامی ماست و از ما پشتیبانی می‌کند». او همه کاره مفتخر السلطنه و مباشر اموال و املاک او بود. آن گوهرها و جواهر قیمتی را با تیانی و همدستی بامدیرالصنائع^{۱۷} و چند دلال یهودی روسی به ثمن بخش فروخت. همه ثروت خاله ما به دست حسین لله بر باد رفت، لکن مع الوصف هنوز خاله من بغایت توانگر بود و صاحب کالسکه و درشکه و ده نوکر و کلفت و اشیای گرانبها.

خاله من، مفتخر السلطنه، مرا بغایت دوست می‌داشت. و هر دو هفته یا هر یک ماه، با کسب اجازه از مادرم، مرا به منزل خود می‌برد و چند شبی نزد خویش نگاه می‌داشت.

در آن ایام مفتخر السلطنه، پس از فروش پارک و عمارت کلاه‌فرنگی خود، دو باب خانه مشتمل بر یک حیاط بیرونی و یک حیاط باغ اندرونی نسبتاً وسیع و کالسکه خانه و سرطوبله و حمام سرخانه در کوچه دکتر ابوالحسن خان بهرامی، واقع در خیابان استخر، خریداری کرد.

حسین لله اتاقی مفروش به عالی‌ترین فرشها در حیاط بیرونی مخصوص به خودش داشت و نوکری در آن اتاق به خدمت کمر بسته، و دست بر سینه ایستاده؛ کنار آن اتاق تشکی از پر قو گسترده و بر آن تشک یک مخده قرمز مروارید دوزی شده و بر فراز آن مخده،

بر دیوار، انواع و اقسام سلاحهای گرم، از قبیل موزر و هفت تیر و براونینگ و پشتووشلول و کاردها و شمشیرها بر دیوار آویخته بود.

حسین آقا هر شب قریب نیم ساعت از شب گذشته، وارد به آن اتاق می شد و بر زمین می نشست و هر دو پایش را دراز می کرد و آن نوکر خاص او پوتینها یا دو نیم چکمه او را از دو پایش بیرون می آورد و هر دو جورابش را می کند؛ جورابها و پاهای حسین بوی گند می دادند، بویی متعفن تر از لش سگان مرده، سپس همان نوکر، هر دو پای حسین آقا را در لگنی با صابون می شست و با حوله ای که بر دوش انداخته بود، خشک می کرد. پاپونچه حسین آقا را می آوردند و او پاپونچه را بر دوش می گرفت و سلان سلان تا آن تشک پر قو می خرامید و بر آن تشک جلوس می کرد و بر آن مخده تیرمه مروارید دوزی تکیه می داد. بعد سینی دوی حسین آقا را می آوردند: دو سینی بزرگ نقره، بر سر یک سینی چند تنگ بلورین مملو از شراب و عرق، که می گفتند دوی سفید و دوی سرخ و گیلساهای متعدد کوچک و بزرگ بلورین، و بر سینی دیگر، دو بشقاب، یک بشقات کباب بره و بشقاب دیگر کباب جوجه. حسین آقا بر آن تشک می نشست و بر آن پشتی لم می داد و بعد از سر کشیدن متجاوز از ده پانزده گیلان و تناول چند تکه کباب، تازه سر حال می آمد و شنگول می شد. رنگ صورتش برافروخته و هر دو چشمش سرخ چون خون می شد و سپس زبان به سخن می گشود و شکر خرد می کرد که من اصلاً به حساب نمی آمدم و روی سخن او غالباً با عظام الملک بود. عظام الملک در آن ایام در مدرسه سن لوئی تحصیل می کرد و مجبور بود که هر شب تکالیف مدرسه خود را در حضور حسین آقا انجام دهد. من نیز ناچار در همان اتاق، در کنار عظام الملک می نشستم و تا پاسی از شب به سخنان حسین لله و پاسخهای عظام الملک گوش فرا می دادم. حسین لله پس از آنکه سر دماغ می آمد و پیمان می شد، نخست به سرزنش و شماتت از عظام الملک می پرداخت و می گفت: «این درسها و این مشقها اصلاً به درد نمی خورد. تو باید برای خودت آدمی شوی. به این موزرها و هفت تیرها نگاه کن و اینها را ببین، باید حتماً فن تیراندازی را از من بیاموزی و تیراندازی ماهر شوی، تا اولاً بتوانی آخوند بکشی، و ثانیاً از خودت بتوانی دفاع کنی».

سپس روی به من می نمود، و می گفت: «تو که آخوندزاده ای و تکلیف آخوندها و آخوندزاده ها معلوم است. شنیده ام که پدر تو هم آخوند است و هم موزر بند. آخوندی که موزر هم ببندد، به به به به. باید آن موزر را از کمر پدر تو باز کرد و همه گلوله هایش را در شکم و

سینه او شلیک نمود و نسل آخوند و سید را باید از روی زمین برداشت». البته من سکوت می‌کردم و چون عظام‌الملک از حسین لله می‌ترسید، من هم به تبع از او واهمه داشتم.

یک شب، داستان قتل سید عبدالله را برایمان نقل کرد. گفت: «من و دو سه تن از دوستانم مأمور به درک واصل کردن سید عبدالله شدیم. سوار بر چهار اسب تا سرپولک تاختیم. در آنجا من و یکی از همکارانم از اسبها پیاده شدیم و دو اسب خود را به آن دو دوست دیگرمان سپردیم. ساعت دو و نیم از شب گذشته بود. از سرپولک وارد کوچه سید عبدالله شدیم. هوا تاریک تاریک بود و پرندۀ در آن کوچه پر نمی‌زد. در خانه سید چهارطاق باز بود و ما دو تن بدون هیچ مانع و رادعی در نهایت آسانی و سهولت قدم در حیاط بیرونی سید نهادیم. حیاط از کوچه تاریکتر بود. فقط یک چراغ نفتی در فانوسی مُلصق بر دیوار سوسو می‌زد و روشنایی ضعیفی از درِ آبدارخانه سید به چشم می‌خورد که به محض ورود در آن حیاط، موزرها را از جیب بیرون کشیدیم و بانوک پنجه‌پا، موزر به دست، وارد آبدارخانه سید شدیم. سه تن از نوکران او سرگرم چاق کردن قلیان و آماده کردن چای بودند، چون آقا میهمان داشتند. ما با موزرهای خود آن سه نوکر سید عبدالله را تهدید کردیم و هر سه را در یکی از زیرزمینهای همان حیاط زندانی نمودیم، و در آن زیرزمین را از بیرون چفت کردیم. سپس همچنان موزر به دست، آهسته آهسته از پلکان بالاخانه سید عبدالله بالا رفتیم و من نخست، قدم در آستانه درِ اتاق سید نهادم. سید را دیدم که در میانِ تنی چند از بازاری‌های ریش‌حنایی و همکسوتان خودش، سید و آخوند، مشغول به صحبت است و بر صدر اتاق نشسته و بر یک پُشتی آرم داده، سینه او برهنه است. بدون فوت وقت من سینه او را نشان کردم. یک تیر بر سر او و دو تیر دیگر بر سینه او شلیک نمودم. بوی دود باروت و فورانِ خون از سینه آن سید به من وجد و نشاط داد. بعد از من آن دوستم دو تیر دیگر بر سر سید یا بر صورت او و یا بر سینه او شلیک کرد. از خوف ما همه آن هفت هشت ده تن میهمان سید عبدالله، دَمَر بر زمین افتادند و تکان نخوردند و ما در کمال خونسردی پس از پایان بخشیدن کار، به همان گونه که از آن پلکان بالا آمده بودیم، آهسته آهسته پایین رفتیم و بی آنکه در آن زیرزمین را بکشاییم، از در خانه سید خارج شدیم. و دوان دوان خود را به اسبها رسانده، سوار شده، تازان از آن مکان دور شدیم».

سالهای سال بعد از آن شبها، و بعد از واقعه شهر یور، یک روز من از مرحوم سید

محمد بهبهانی راجع به ماجرای قتل پدرش به پُرسش نشستم. آن مرحوم گفت که ما در شرکت حسین لله در قتل مرحوم پدرمان تردید نداریم و می‌دانیم که یکی از قاتلین مرحوم پدر ما، همان حسین لله بوده است. اما شنیده‌ایم که رفیق او و آن قاتل دیگریک نفر هندی بوده است.

در همان شب، حسین لله ماجرای ترور مرحوم آقا میرزا محسن، برادر صدرالعلما و داماد سید عبدالله بهبهانی و عموی همین دکتر محمد سجادی را برای ما حکایت کرد. حسین لله گفت: «احسان الله خان و رشید السلطان و من از جانب کمیته مأمور ترور میرزا محسن شدیم و هر وقت ترور آخوندها به ما ارجاع می‌شد، ما از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدیم. چون برای من و دوستان من کُشتن یک آخوند یا یک سید، بزرگترین خدمت به آزادی و وطن به حساب می‌آمد. ساعت سه قبل از ظهر، احسان الله خان و رشید السلطان و من به بازار صحافان رفتیم. احسان الله خان گفت که من می‌دانم آقا میرزا محسن تا ساعت سه و نیم یا چهار بعد از ظهر از منزل خارج نخواهد شد و در آن ساعت باید حتماً در مجلس ترحیمی حضور یابد. قریب یک ساعت ما در بازار صحافان و بازار آهنگران تا چهار سوق بزرگ قدم زدیم. احسان الله خان روی به رشید السلطان و من کرد و گفت: من در منزل یکی از دوستانم به ناهار دعوت دارم. می‌توانم شما دو تن را نیز همراه خود ببرم. رشید السلطان از رفتن به آن میهمانی سرباز زد. اما من همراه احسان الله خان به منزل دوست او رفتم و ناهار صرف شد و ساعت دو بعد از ظهر به بازار صحافان بازگشتیم. باز قریب یک ساعت به قدم زدن پرداختیم. رشید السلطان از سر کوچه بن بست منزل میرزا محسن تکان نمی‌خورد. و دو چشمی مواظب در منزل او بود. ساعت سه و نیم بعد از ظهر، قاطر سفید سید را آوردند و سید از خانه خارج شد و بر قاطر خود سوار، و پنج تن نوکر از آن او به دنبالش. نخستین گلوله را احسان الله خان بر پیشانی میرزا محسن شلیک کرد، دو تیر دیگر رشید السلطان بر صورت و سینه او و تیر دیگر من؛ که سید غرق در خون از قاطر بر زمین افتاد و جان سپرد. از صدای شلیک موزرهای ما، کسبه بازار صحافان دُکانه‌ها را بستند و عابرین همراه آنها پای به فرار نهادند و ما دوان دوان صحن مسجد شاه را پشت سر نهادیم و از آنجا شتابان به بازارچه سقاخانه نوروزخان رسیدیم. و از آنجا دوان دوان به شمس العماره و در شمس العماره احسان الله خان در یک دُرشکه کرایه‌ای نشست و رشید السلطان و من در درشکه دیگر و از آن مکان دور شدیم.

حسین لله، شب دیگر داستان قتل کریم دواتگر را برای ما نقل کرد: نه برای من، برای عظام الملک.

گفت: «کریم دواتگر به کمیته خیانت کرد.

ابوالفتح زاده کریم دواتگر را فریب داد و به او گفت که کمیته حکم قتل منتخب الدوله را صادر کرده است و من و تو مأمورانجام ترور این شخصیم؛ کریم دواتگر فریب خورده و در مصاحبت ابوالفتح زاده، منتخب الدوله را، بی آنکه کمیته رأی در قتل او صادر کرده باشد، به ضرب چند گلوله از پای درآوردند. بعد از انجام قتل منتخب الدوله، کمیته به خاطر سرپیچی و تمرّد، خود کریم دواتگر را محکوم کرد و من و رشید السلطان مأمور ترور او شدیم. کریم دواتگر در کوچه ای واقع در پشت تکیه رجب علی خان زندگی می کرد. ساعت سه از شب گذشته، رشید السلطان و من به در خانه کریم دواتگر رفتیم. من در کوچه ایستادم و رشید السلطان در زد. زنی در را گشود و رشید السلطان را شناخت. رشید السلطان به آن زن گفت: کریم آقا منزل است؟ آن زن گفت: بله. گفت: به او بگو که رشید السلطان است و کار فوری با تو دارد. کریم دواتگر یکتای پیراهن، یک جفت گیوه بر دو پای، دم در آمد. رشید السلطان به او گفت پیامی از جانب کمیته برای تو دارم. بیا در همین کوچه قدم بزنیم و هنگام قدم زدن، من پیام کمیته را به تو ابلاغ می کنم، که کریم دواتگر و رشید السلطان مشغول قدم زدن در کوچه شدند و من پشت سر آن دو راه می رفتم. بعد از طی بیست یا سی قدم، من موزر را از جلد بیرون کشیدم و پنج گلوله بر گردن و سر و پشت کریم دواتگر شلیک کردم و او در دم کشته شد. سپس دوان دوان از آن مکان فرار کردیم و از انتظار ناپدید شدیم».

عجیب آنکه من دُرست به خاطر دارم که حسین لّه نام و هویت همه همکاران کمیته مجازات خود را فاش می کرد، اما هرگز نه نامی از عماد الکُتاب بُرد و نه نامی از کمال الوزاره و نه نامی از آن همدستش، قاتل سید عبداللّه. در حالی که حین سخن همواره مست و پیان و لایعقل بود.

کمیته مجازات را رسم بر این بود که برای آن اشخاص که قصد قتل آنها را داشتند، قبلاً شبنامه ای با ژلاتین و بر آن شبنامه علامتی از تصویر یک فشنگ می فرستادند و آن شبنامه را به دست کودکان خردسال می دادند. و آن کودک بی آنکه از علت رساندن آن شبنامه به خانه آن اشخاص اطلاعی داشته باشد، در برابر دستمزدی ناچیز، آن شبنامه ژلاتین شده را از زیر در آن خانه به درون آن می سُرانید یا به دست نوکر آن شخص می داد و خود با

عجله پای به فرار می‌نهاد که یکی از این شبنامه‌ها را نیز برای پدرم فرستادند؛ همچنین برای حاجی آقای شیرازی و سید محمد صادق طباطبایی و سید حسن مدرس. اما فرصت قتل این چند تن و شاید چند تن دیگر را که کمیته مجازات محکوم کرده بود، نیافتند.

یک روز، در دوره پانزدهم مجلس^{۱۸}، که محمود محمود ازرقای قدیمی تقی زاده، نماینده مجلس بود و عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات ایران، صبح به مجلس آمد و دست حسن ارسنجانی و مرا گرفت و ما دو تن را در اتاق تنفس مجلس در دو سوی خود نشانید و روی به من و حمن ارسنجانی کرد و گفت: «من سیری دارم که تا امروز این سر را برای هیچ کس افشا نکرده‌ام. اما چون دیشب عباس آریا فوت شد و این سر مربوط به اوست، امروز این سر را برای شما دو تن فاش می‌کنم».

حسن ارسنجانی گفت: «چرا برای ما دو تن؟ و این کدام سر است؟»
محمود محمود گفت: «شما دو تن جوانید و آتیه‌ای در انتظار شماست و از این گذشته سرتان بوی قورمه سبزی می‌دهد. دیشب عباس آریا فوت شد».
حسن ارسنجانی گفت: «غفر الله، به جهنم که مُرد».

گفت: «حسن گوش کن. این عباس آریا که صاحب میلیون‌ها ثروت شده و مدیر کل وزارت راه بود، قاتل متین السلطنه، مدیر روزنامه عصر جدید، نخستین قربانی کمیته مجازات است».

محمود محمود که بالأخص در این قبیل امور اطلاعات گسترده‌ای بویژه راجع به کمیته مجازات داشت، گفت: «بسیار بودند کسانی که تشکیل کمیته مجازات را به شعاع السلطنه نسبت دادند که این دروغ محض است. تنها ابوالفتح زاده، یکی از آدمکشان کمیته مجازات، که خواهرش بانویی صاحب جمال و خوب روی بود و یکی از صیغه‌های سوگلی شاهزاده شعاع السلطنه — اما زن محترمه و صاحب منزلت شعاع السلطنه او نبود، بلکه خواهر منتخب الدوله و دکتر امیرخان که بعدها ملقب به امیراعلم شده بود — شاید می‌پنداشت که اگر منتخب الدوله را به قتل برساند، آن هم بدون رخصت سران کمیته مجازات، شعاع السلطنه خواهرش را عقد خواهد کرد. و او جای خواهر منتخب الدوله و امیراعلم را خواهد گرفت».

محمود محمود گفت: «من راجع به این موضوع یقین ندارم و می‌گویم و شاید»، و باز دوبار کلمه «شاید» را تکرار کرد.

اما قبل از آن ایام در ۱۹۴۰ در جریان جنگ جهانی دوم، در آن روزها که من در پاریس در رستوران فوکس با وثوق الدوله ناهار صرف می‌کردم، و صحبت از کمیته مجازات به میان آمد، وی گفت: «تنی چند از ابلهان و خودسران که می‌پنداشتند با کُشتن این و آن ممکن است به آن نحو که آنها مایل اند. دمکراسی و آزادی را در ایران برقرار کرد و دست انگلیسها را از کشور ما کوتاه کرد، اقدام به تشکیل کمیته مجازات کردند و من بودم که اعضای این کمیته را دستگیر کردم و دو تن از آنان حسین لّله و رشید السلطان را دستور دادم بردار کُشند».

من از وثوق الدوله راجع به آنچه از پدرم شنیده بودم، در باره دخالت کمال الوزاره، که در آن ایام یکی از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت مالیه بود و همچنین عماد الکتاب، و اینکه آیا در تشکیل کمیته مجازات انگلیسی ها دست داشتند یا نه، پرسش نمودم.

وثوق الدوله لبخند زد و گفت: «این چند تن آدمکش روی احساسات و عقاید شخصی خود دست به آدمکشی زدند و کمال الوزاره و عماد الکتاب، که هر دو از عمال سفارت انگلیس بودند، ریاست آن گروه را به عهده گرفتند. چنان که بعدها در دولت من و در ایام حکومت و زمامداری من هیچ گونه اقدام شدیدی نسبت به کمال الوزاره و عماد الکتاب به عمل نیامد. اما احسان الله خان فرار کرده بود و به میرزا کوچک خان ملحق شده بود و او در جنگهای جنگل دخالت مستقیم داشت».

لکن ملاقات من با وثوق الدوله در پاریس قبل از دوره پانزدهم بود و نه او راجع به عباس آریا سخن گفت و نه من در این باب اطلاع داشتم. موضوع عباس آریا و دخالت این شخص را در قتل متین السلطنه، از محمود محمود شنیدم. والعُهدۃ علی الراوی.

داستانی در اینجا نقل می‌کنم بین الهالین، که این داستان مربوط به حسین لّله است و هم مضحک است و هم عجیب. بعد از چندی بر سر دخالتهای بی مورد حسین لّله در امور مایملک خاله من، مادرم با خواهرش قهر کرد و مدت دو سال این دو خواهر از هم قهر بودند و یکدیگر را نمی‌دیدند. یک روز ناگهان بدون خبر قبلی، خاله من سراسیمه به منزل ما آمد و یکسره به سراغ مادرم رفت، اشک ریزان و نالان و گفت من باید شوهرت را حتماً ببینم. مادرم به دنبال پدرم فرستاد و پدرم نزد خانم مفتخر السلطنه شتافت، در حیات اندرونی. مفتخر السلطنه در حالی که اشک می‌ریخت، گفت: «آقا، شما می‌دانید که این حسین لّله، دار و ندار مرا برباد داد و من از اعمال ناشایسته و دزدی های او و دستبرد به

اموالم خسته و وامانده شده بودم. که او را طرد کردم و از خانه خود بیرون راندم. اما او به مُبارک آباد، تنها دهکده ای که از آن همه قُرأ برای من باقی مانده بود رفت. کدخدای دهکده مرا به چوب بست و مباحثم را، و هزار رأس گوسفند از آن مرا به فروش رسانید و پولش را بالا کشید و رُعیای را تهدید می‌کند و آنجا نشسته است و مدعی است که او مالک مبارک آباد است. آقا به دادم برسید. من چه کنم و به چه کس پناه برم؟»

پدرم سخت متأثر شد. به یاد دارم که در دم به دنبال پانزده یا شانزده تن از لوطیان غداره بند و بزَن بهادرِ گلوبندک و سنگلج و پاچنار فرستاد، از آن جمله مرحوم شیخ حسین خان نمرة یک آن لوطیان و باباشملان گردن کلفتِ بزَن بهادر نزد پدرم آمدند و پدرم از آنها تقاضا نمود که به مُبارک آباد بروند و حسین لَیله را از آن دهکده بیرون برانند. چند رأس از اسبهای آن خودش را به آنها داد و مبلغی پول و چند قبضه تفنگ، که بعضی از آنها هفت تیر و موزر داشتند و بعضی تفنگهای پدرم را گرفتند. آن لوطیان جوانمرد سوار بر اسب و قاطر روانه مبارک آباد، نزدیک آب علی، شدند و حسین لَیله را به ضرب پس گردنی از مُبارک آباد بیرون راندند. دوسه روز بعد از بیرون راندن حسین لَیله از مُبارک آباد، بر سر سفره ناهار، پدرم لبخند زنان خطاب به مادرم گفت که حسین لله امروز تلفنی با من صحبت کرد و گفت: «آخوند آگاه باش و بهوش که من روز چهارشنبه به منزل تو خواهم آمد و حَقّت را کف دستت خواهم نهاد. غروب، منتظر باش که می‌آیم و با دو گلوله حسابم را با تو تصفیه خواهم کرد».

روز چهارشنبه از صبح علی الطلوع، پدرم دستور داد نوکرها در حیاط باغ اندرونی منزل ما تعداد زیادی ترکه انار بُریدند و آن ترکه‌های انار را دسته دسته در حوض حیاط بیرونی انداختند. تابستان بود و هوا گرم و پدرم عصر آن روز بر سر یک تخت بزرگ چوبی روی حوض نماز می‌کرد. هنوز آفتاب غروب نکرده بود که، حسین لله، باز مست و لایعقل، تلوتلوخوران وارد حیاط بیرونی شد. و پدرم مشغول به نماز بود، تنها، بر سر همان تخت. حسین لله به سوی نیمکت کنار دیوار نزدیک آن تخت رفت و نشست و پدرم همچنان به نماز خود ادامه می‌داد و از زیر لب به نحوی که پدرم بشنود به اوفحش و ناسزا می‌داد. نماز پدرم پایان یافت و نمازش را سلام داد و بعد از پایان نماز، هر دو دست را به هم کوبید چند بار، که پنج شش تن نوکر گردن کلفت تفنگ به دست از آبدارخانه بیرون آمدند و دوان دوان خود را به حسین لَیله رساندند و گریبان او را چسبیده بر زمینش کوفتند و هر دو پای او را در بند

تفنگ نهادند و بند تفنگ را بر میچ پاهای او پیچیدند و با همان ترکه‌های انار شروع بر زدن ضربت بر دو کف پای او نمودند که پس از چهل یا پنجاه ضربت چوب انار بر کف پاهای حسین لِّله، او فریاد کنان می‌گفت: «ولم کنید، پدرم را درآورید، غلط کردم، دست از سرم بردارید». پدرم گفت: «بس است. رهایش کنید. و او را بکشید و بکشید و به کوچه اندازید». که همین کار را کردند.

طولی نکشید که بعد از کوتاه مدتی، وثوق الدوله رئیس الوزرا شد و او حسین لِّله و رشید السلطان را در میدان توپخانه بر دار آویخت^{۱۹}. من در آن روز همراه لِّله خود، در میدان توپخانه هنگام بردار زدن آن دو تن حضور داشتم. از عجایب اینکه همان حسین لِّله که در آن روز زیر ضربات ترکه‌های انار عجز و لابه می‌نمود و فریاد کشان می‌گفت «غلط کردم»، پای چوبه دار برابر چشم هزاران تماشاچی، طناب دار را به گردن گرفت و بر آن بوسه زد و فریاد کنان گفت: «زنده باد آزادی» و بر سر دار شد و رشید السلطان نیز همین کار را کرد. و او نیز چون حسین لِّله حلقه طناب دار را به دست گرفت و چند بار فریاد کنان گفت: «زنده باد آزادی، زنده باد آزادی» و بر سر دار شد^{۲۰}.

یادداشتها

۱. درباره کمیته مجازات ر. ک: تاریخ احزاب سیاسی ایران، ص ۴-۳۲؛ یادداشت‌های تاریخی، ج ۱، ص ۲۶-۱۱۶؛ اسرار تاریخی کمیته مجازات: نظم و نظمیته در دوره قاجاریه، ص ۱۱-۲۰۷؛ خاطرات و خطرات، ص ۳۰۹؛ دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۸۹-۲۸۵، ص ۹۲-۳۸۹؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۱۳-۱۱۲؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۲۶۹؛ خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۲۵-۴۸۷.

قدیمترین سندی که از حسین لِّله حکایت می‌کند، مربوط می‌شود به عکسی که در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ه. ق در تهران گرفته شده است. در این عکس جماعتی از مشروطه خواهان را می‌بینیم که گرفتار در زنجیرند و حسین لِّله نفر سوم ایستاده از سمت چپ است که از او به نام «میرزا حسین خان گماشته آقا بالاخان سردار» یاد شده است. این عکس در تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۶۲؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، مقابل ص ۱۴۷؛ و تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۳۹۳ آمده است. دومین سند قدیمی موجود در باره حسین لِّله، دو نامه از سپهدار تنکابنی به مستشارالدوله، وزیر داخله، و پیرم خان، رئیس نظمیته، در ایام کابینه دوم سپهدار (۱۳۲۹ ه. ق) است. در این دو نامه، سپهدار از حسین لِّله و اعمال او سخن گفته است. ر. ک: اسناد مشروطیت، ص ۲۴-۳۲۳.

۲. ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ ه. ق. ر. ک: تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۹۸؛ تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۱۳۲؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۹۸۳.

۳. تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۴۸؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۴۶۹ و ج ۲، ص ۲۸۸، ص ۴۲۵؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۸۷۱؛ حیدرخان عمواغلی؛ اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمواغلی.

۴. پیرم خان سردار، ص ۲۴۹، ۲۵۳؛ تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۷۶-۴۷۵؛ مکتوبات... شیخ شهید فضل الله نوری در

- مشروطیت، ص ۴-۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲.
۵. ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هـ. ق. ر. ک: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۳۷؛ تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۴۷؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۳، ص ۴۹۰؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۳۷-۱۳۶؛ ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۱۴۷؛ یادداشت‌های تاریخی، ج ۱، ص ۳۶-۳۵؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۶، ص ۱۷۸۰؛ کتاب آبی، ج ۱، ص ۶۸؛ کتاب نازنجی، ج ۱، ص ۲۲؛ خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۷۹؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۷؛ گزارش ایران، ص ۱۹۶؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۲۵۴؛ تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۳۸۷، ص ۲۵-۴۲۳.
۶. ۸ رجب ۱۳۲۸ هـ. ق. ر. ک: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶، ص ۱۳۳۵؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۲، ص ۵۴۰؛ کتاب آبی، ج ۴، ص ۸۷۵؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۳۷؛ دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۴۴۳؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۹۶؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۵۵، ۲۱۱؛ گزارش ایران، ص ۱۸۵، ۲۵۳؛ تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۲۸۸؛ تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ص ۳۱-۱۳۰؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۴۷۷؛ خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۰۵.
۷. ۶ صفر ۱۳۲۹ هـ. ق. ر. ک: منتخب التواریخ، ص ۲۳۷؛ تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۶۸؛ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۵۶۵، ۵۷۲؛ خاطرات و خطرات، ص ۲۲-۲۲۰؛ گزارش ایران، ص ۲۶۴؛ تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۶۹؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۱۰۸؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۴۲-۱۴۱؛ کتاب آبی، ج ۵، ص ۱۰۰۳؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۲، ص ۵۸۵؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۵۸۰؛ تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۵۸.
۸. ۹ ذیحجه ۱۳۲۹ هـ. ق. ر. ک: خاطرات احتشام السلطنه، ص ۸، ص ۶۰۱؛ ۷۰۷؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۸۹، کتاب آبی، ج ۱، ص ۸۰، ۱۷۸، ج ۶، ص ۷۷-۱۳۷۶؛ کتاب نازنجی، ج ۱، ص ۲۲، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۱؛ گزارش ایران، ص ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۸۵؛ خاطرات و خطرات، ص ۱۸۷؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۱۵۴؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۷۵۵.
۹. گزارش ایران، ص ۲۵۴؛ خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۵۰؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۴۷۰، ج ۲، ص ۴۲۵.
۱۰. ۳ جمادی الآخر ۱۳۰۹ هـ. ق. ر. ک: تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۷، ۴۷۷؛ خاطرات سیاسی امین الدوله، ۵۴-۱۵۱؛ تحریم تنباکودر ایران، ص ۱۳، ۴۷، ۱۳۷؛ گزارش ایران، ص ۱۸-۱۱۶؛ گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۰۹، تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، ص ۲۱؛ شورش بر امتیازنامه رژی، ص ۱۰۷-۹۰؛ دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، ص ۱۱۰؛ خاطرات احتشام السلطنه، ص ۱۴۷؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۰۷۹، ج ۲، ص ۲۱۵۴؛ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۶-۷۸۵.
۱۱. منتخب التواریخ، ص ۳۹۳ و ۳۹۵.
۱۲. ۴ جمادی الثاني ۱۳۲۶ هـ. ق. ر. ک: خاطرات و اسناد ظهیر الدوله، ص ۳۸۲.
۱۳. ۱۶ محرم ۱۳۲۷ هـ. ق. ر. ک: کتاب نازنجی، ج ۲، ص ۹۵-۹۴؛ کتاب آبی، ج ۲، ص ۴۲۶؛ اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۲۱؛ تاریخ رجال ایران، ج ۱، ص ۱۸۴؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۲، ص ۹۱-۳۸۸؛ حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۱۸؛ گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۲۱-۱۱۷؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۷۹-۲۷۸، ص ۱۲۸۴؛ دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، ص ۹۹؛ نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، ص ۳۰-۱۲۹؛ گزارش ایران، ص ۲۳۰؛ بیرم خان سردار، ص ۹۵-۸۳.
۱۴. ۲۳ محرم ۱۳۲۷ هـ. ق. ر. ک: نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، ص ۱۳۰.
۱۵. مرگ عضدالملک نایب السلطنه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ هـ. ق. ر. ک: گزارش ایران، ص ۲۵۴؛ خاطرات دولت‌آبادی، ص ۹۹؛ دایرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۷۴۱؛ تاریخ رجال ایران، ج ۲، ص ۴۳۵.

۱۶. ربیع الاول ۱۳۲۷ هـ. ق. ر. ک: کتاب آبی، ج ۲، ص ۴۷۳: کتاب نازنجی، ج ۲، ص ۱۲۵: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵، ص ۴۰-۳۳۹: تاریخ مشروطه ایران، ص ۹۰۱: واقعات اتفاقیه در روزگار، ج ۱، ص ۲۷۱: گزارش ایران، ص ۲۲۸.
۱۷. دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۱۴۹.
۱۸. تاریخ رجال ایران، ج ۴، ص ۴۴.
۱۹. ۱۸ ذیقعدۀ ۱۳۳۵ هـ. ق. ر. ک: زندگی و آثار عمادالکتاب، ص ۵۱: تاریخ احزاب سیاسی ایران، ص ۳۳: دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۳۸۹.
۲۰. تاریخ احزاب سیاسی ایران، ص ۳۳: دیده‌ها و شنیده‌ها، ص ۳۸۹.

کتاب‌شناسی

- آدمیت، فریدون. شورش بر امتیازنامهٔ رژی؛ تحلیل سیاسی. تهران: پیام، ۱۳۶۰.
- اسناد مشروطیت مستشارالدوله. به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: فردوسی، ۱۳۶۲.
- اعتماد السلطنه. روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه. با مقدمه و فهرس ایرج افشار. ج ۳. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی‌زاده. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: جاویدان، ۱۳۵۹.
- بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران، ج ۶. تهران: زوار، ۵۱-۱۳۴۷.
- پراون، ادوارد. انقلاب ایران. ترجمهٔ احمد پژوه. تهران: معرفت، [۱۳۲۹].
- تبریزی، جواد. اسرار تاریخی کمیتهٔ معازات. ج ۲. تهران: فردوسی و ایران و اسلام، ۱۳۶۲.
- حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. ج ۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- خاطرات احتشام السلطنه. به کوشش سید محمد مهدی موسوی، ج ۲. تهران: زوار، ۱۳۶۷.
- خاطرات سیاسی امین الدوله. به کوشش حافظ فرمانفرمایان. ج ۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵.
- خاطرات سید علی محمد دولت‌آبادی. ج ۱. تهران: فردوسی و اسلام و ایران، ۱۳۶۲.
- خاطرات عبدالله بهرامی؛ از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا. تهران: علمی، ۱۳۶۳.
- خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۱.
- دانشنامهٔ ایران و اسلام. زیر نظر احسان یارشاطر. جزء ۱. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.
- دایرة المعارف فارسی. به سرپرستی غلامحسین مصاحب. ج ۲. تهران: فرانکلین، ۵۶-۱۳۴۵.
- دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی. ج ۴. ج ۲. تهران: عطار و فردوسی، ۱۳۶۱.
- دیده‌ها و شنیده‌ها. خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحال‌زاده (منشی سفارت امپراتوری آلمان در ایران، دربارهٔ مشکلات ایران در جنگ بین‌المللی ۱۸-۱۹۱۴). به کوشش مرتضی کامران. ج ۱. تهران: نشر فرهنگ، ۱۳۶۳.
- رائین، اسماعیل. اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمواغلی. ج ۲. ج ۱. تهران، ۱۳۵۸.
- _____ . حیدرخان عمواغلی. تهران: مؤسسهٔ تحقیق رائین، انتشار و پخش از انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲.
- _____ . بیرم‌خان سردار. ج ۱. تهران: زرین، ۱۳۵۰.
- علی راهجیری. زندگی و آثار عمادالکتاب. ج ۲. تهران: انجمن خوشنویسان ایران، ۱۳۶۲.
- سیفی فقی نقرشی، مرتضی. نظم و نظمیۀ در دورهٔ قاجاریه. ج ۱. تهران: یساولی (فرهنگسرا)، ۱۳۶۲.
- شریف کاشانی، محمدمهدی. واقعات اتفاقیه در روزگار. به کوشش منصوٰرة اتحادیه (نظام مافی) و سیروس معدوندیان. ج ۳. ج ۱. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

- فخرایی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت. ج ۱. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.
- کتاب آبی؛ گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران. به کوشش احمد شبیری. ج ۷. ج ۱. تهران: نشر نو، ۶۶-۱۳۶۳.
- کتاب نارنجی؛ گزارشهای سیاسی وزارت امور خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران. ج ۲. ج ۱ و ۲. تهران: نشر نو، ۶۷-۱۳۶۶.
- کدی، نیکی ر. تحریم تنباکو در ایران. ترجمه شاهرخ قائم مقامی. ج ۲. تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
- کسروی تبریزی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. ج ۶. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- _____ . تاریخ هیجده ساله آذربایجان. ج ۳. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴.
- محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی. ج ۹. تهران: اقبال، ۱۳۳۲.
- مکتوبات، اعلامیه ها... و چند گزارش پیرامون شیخ شهید فضل الله نوری در مشروطیت. گردآوری محمد ترکمان. ج ۲. تهران: رسا، ۱۳۶۳.
- ملک الشعرا بهار. تاریخ احزاب سیاسی ایران. تهران، ۱۳۲۳.
- ملک زاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۷. ج ۲. تهران: علمی، ۱۳۶۳.
- ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان. به اهتمام سعیدی سیرجانی. مقدمه و دوبخش و ضمائم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۴۹-۱۳۴۶.
- هدایت، مهدی قلی (مخبر السلطنه). خاطرات و خطرات. ج ۲. تهران: زوار، ۱۳۴۴.
- _____ . گزارش ایران. به اهتمام محمدعلی صوتی. ج ۲. تهران: نشر نقره، ۱۳۶۳.
- یادداشتهای تاریخی مستشارالدوله. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: فردوسی، ۱۳۶۱.





سید جمال الدین اصفهانی و میرزا مصطفی آشتیانی



میرزا مصطفی آشتیانی و میرزا محسن صدرالعلما

فصل سوم

اسناد

برگهایی از تاریخ

محمد دهنوی

انتشار اسناد منتشر نشده تاریخ معاصر ایران می‌تواند بسیاری از ابهامها را مرتفع و راز و رمز بسیاری از حوادث و تحولات مستور از نظر اکثریت افراد جامعه را در معرض دید و ارزیابی و نقادی مجدد قرار دهد. چه بسا انتشار سند و یا اسناد تاکنون منتشر نشده‌ای راجع به یک واقعه و یا یک شخص، برداشت ما را نسبت به آن واقعه و شخص از موضعی منفی به مثبت و یا برعکس متحول سازد.

سالیان درازی است که دست اندرکاران تاریخ ایران در دوره قاجاریه با گردآوری و نشر اسناد آن برهه از تاریخ کشور، بسیاری از زوایای تاریک آن دوران را از ظلمت خارج ساخته و خدمت ارزنده‌ای به تاریخ و فرهنگ کشور نموده‌اند. اما هنوز راهی بسیار طولانی تا وضع و تدوین تاریخی مستند، خالی از حُب و بغض، مبتنی بر واقعیت، پیراسته از شبهات و اتهامات و کژی‌ها و مطالب ناصحیح و تفسیر و تحلیلهای استعماری و عامیانه فراوان محققین مسائل تاریخی کشور قرار دارد.

تاریخ ایران در دوره سلطنت خاندان پهلوی نیز، به دلیل سال‌های سیاه حاکمیت نظام استبدادی رضاخانی و سال‌های ظلمانی پس از کودتای انگلیسی-آمریکایی و ارتجاعی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که امکان تاریخ‌نگاری مستقل را محدود و بعضاً ناممکن می‌ساخت، و همچنین عدم عنایت درخوری که نسبت به انتشار اسناد این دوران از تاریخ میهن پس از سقوط نظام وابسته سلطنتی پهلوی رواداشته شده است، دارای نقاط ابهام فراوان و زوایای تاریک بسیاری می‌باشد.

اگر چه اسناد و آثار منتشر شده در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و سالهای پس از

پیروزی انقلاب اسلامی گرانقدر بوده است، اما باید اذعان داشت که آنچه در این باره نشر یافته است، در برابر آنچه باید منتشر شود، حکم قطراتی در برابر دریا را دارد.

اسناد گردآمده در مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی به عنوان بخش قابل توجهی از مدارک و اسناد بیش از یکصدسال تاریخ معاصر ایران، گنجینه گرانمایی است که انتشار آن می‌تواند افزون بر رشد و ارتقای بینش تاریخی مردم، به تدوین تاریخ مذکور یاری رساند و تاریخ و اصحاب آن را از منابع خارجی آلوده تا حدودی مصون بدارد.

کتاب اول تاریخ معاصر ایران به سهم خود می‌کوشد تا در هر شماره، با عنوان «برگ‌هایی از تاریخ»، متناسب با صفحات نشریه، تعدادی از اسناد مهم تاکنون منتشر نشده را همراه با توضیحاتی کوتاه در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.

افزون براین، در هر شماره سعی خواهد شد درباره سند یا اسناد واقعه و یا موضع‌گیری شخصیتی که در پرده ابهام قرار دارد، یا دچار تعبیر متناقض و مشمول اقوال و روایات سست و بی‌اساس و تفسیرهای ناصحیح است، بخشی اجمالی ارائه گردد.

✱

در این شماره، ۱۴ سند به شرح ذیل به ترتیب تقدم در تاریخ تحریر، معرفی شده و انتشار می‌یابد:

۱. گزارشی از دوران ناصری راجع به جزایر خارک و قشم؛
- ۳ و ۲. دونامه از محمدعلی شاه قاجار به علیرضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار (صفر ۱۳۲۶)؛
۴. مکتوب سیرپرسی لورن، وزیر مختار انگلیس در تهران، به رضاخان میرپنج، رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ، در تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ ش؛
۵. مکتوب و دستورالعمل رضاخان میرپنج به امیرلشکر غرب در تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ ش؛
۶. نامه آیت‌الله کاشانی به رئیس شهربانی درباره استخدام ایرانی‌های زردشتی در آموزشگاه شهربانی و ضرورت عطف توجه به زردشتی‌ها در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۳۱ ش؛
۷. نامه شمس پهلوی به تاج‌الملوک پهلوی در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ ش؛
- ۸ و ۹. دو نامه از مهرداد پهلبد، همسر شمس پهلوی، به تاج‌الملوک پهلوی در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۳۲ و ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ ش؛

۱۰. گزارش اللهیار صالح، سفیر ایران در واشنگتن، به دکتر محمد مصدق، نخست وزیر، در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ ش؛

۱۱. نامه اشرف پهلوی به اسدالله علم، رئیس املاک سلطنتی، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛

۱۲. مکتوب محمد خلیل جواهری، از بنیانگذاران لژ ماسونی پهلوی، به دکتر عباسعلی خلعت بری در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۳ ش؛

۱۳. نامه سفارت انگلیس در تهران به مهندس جعفر شریف امامی مبنی بر اعلان خبر و ارسال نشان شوالیه صلیب بزرگ از سوی ملکه انگلیس به وی، مورخ ۹ اسفند ۱۳۳۹ ش.

۱۴. صورت درخواست حق عضویت مهندس جعفر شریف امامی در لژ ماسونی تهران (تابع لژ اعظم اسکاتلند) در سال ۱۳۴۵ ش.

نخستین سند، گزارش کوتاهی است راجع به جزیره خارک و جزیره قشم در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری که توسط نویسنده برای مقام ذیصلاحی - احتمالاً برای وزیر امور خارجه - ارسال شده است.

از محتوای مطالب این سند چنین استنباط می شود که نویسنده از نفوذ و حاکمیت بیگانگان بر جزایر مذکور، خصوصاً جزیره قشم و همچنین بی اعتنایی دولتمردان نسبت به اوضاع آن جزایر نگران و ناراحت است. نویسنده گزارش، اشاره ای نیز به معلمان و راهنمایان دریایی خارکی دارد که در گذشته فعال بوده اند و در روزگار تحریر این سند به دلیلی که ذکر کرده است، دیگر به این کار که برای دولت نیز مداخلی داشته است، نمی پرداخته اند.

سلطه اروپاییان استعمارگر از جمله پرتغالی ها، هلندی ها و انگلیسی ها بر خلیج فارس نه تنها رشد طبیعی مردم این منطقه را متوقف ساخت، بلکه موجب تلاشی و نابودی صنعت کشتی و قایق سازی و افول دریانوردی و تقلیل تجارت و تولید و جمعیت این منطقه گردید.

جلال آل احمد راجع به دوران حاکمیت پرتغالی ها بر خلیج فارس چنین قضاوت می کند:

«حکومت پرتغالیان بر خلیج فارس و راه های دریایی ابریشم و ادویه ۱۲۰ سال طول

کشید. و در این مدت پرتغالیان چنان چپاول و کشتاری از بنادر خلیج [فارس] و عمان کردند که روی مغولها سفید بادا.^۱

درباره دوران سلطه شوم استعمارگران انگلیسی بر خلیج فارس نیز چنین بیانی صادق است.

نویسندگان ایرانی راجع به پیشینه جزایر فوق و عظمت آنها از دوران باستان تا دو قرن اخیر مطالب بسیار تحریر کرده‌اند و با مقایسه حال آنها با گذشته، بر احوال مردم جزایر فوق و بنادر و دیگر جزایر خلیج فارس ابراز تأسف نموده‌اند.

مؤلف کتاب کلید خلیج فارس، ضمن سکوت در مورد نقش استعمارگران اروپایی در این باره چنین می‌نویسد:

«سیاحان اروپایی که در خلیج فارس و دریای هندوستان رفت‌وآمد داشته‌اند از چالاکی و بی‌باکی و مهارت این مردم و آشنایی ایشان به اوضاع سواحل و بنادر و جزایر عربستان و عمان و هندوستان و افریقای خاوری از ابراز تعجب و تحسین خودداری نکرده‌اند. یکی از سیاحان، مخصوصاً از قایقهای بزرگی که در جزیره قشم به دست بومیان آنجا ساخته می‌شده تعریف می‌کند و آنها را بهترین وسیله باربری دوره خود می‌داند. متأسفانه با وجود این مردم غیور و زحمتکش و منابع ثروتی که در بالا به آن اشاره شد، از دو قرن به این طرف، به واسطه ناامنی و قاچاق اسلحه و دزدی دریایی و شیوع انواع امراض... و مخصوصاً بی‌اعتنایی دولتهای سابق به اوضاع این منطقه و مقررات بیجا و طاقت‌فرسا و اشکالات گمرکی، بیشتر مردم بنادر و جزایر ایران دچار فقر و پریشانی شده و برای تحصیل معاش ناچار به طرف مسقط و عمان و بحرین و کویت و دوبی و شارجه رفتند و می‌روند.»^۲

احمد فرامرزی در تألیف خود با عنوان جزیره خارک با نقل احصائیه هیئت آدمیرال‌تی در سال ۱۸۶۲ و بیان ناخدا عباس در سال ۱۹۰۸ و مشاهدات خود در سال ۱۳۲۷ ش در خارک، راجع به جزیره مذکور چنین می‌نویسد:

«در سال ۱۸۶۲ میلادی به وسیله مأمورین دریایی آدمیرال‌تی بررسی و تحقیقات کاملی راجع به این جزیره شد. بسیار که معمور بوده و مردم آن با ثروت و یازده هزار نفر جمعیت داشته است و در سال ۱۹۰۸ میلادی که خود ناخدا عباس مزبور به آنجا رفته، در حدود شش هزار نفر جمعیت داشته است... در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی، دولت جزیره

خارک را که ممکن بود در خلیج فارس به گلستانی مبدلش کرد، تبدیل به زندان یا تبعیدگاه مردم ساخت.

در سال ۱۳۲۷ شمسی که نگارنده به آنجا رفته، چند زندانی سیاسی خارجی را که ظاهراً روسی بودند دیدم. ولی بعد از تبدیل آنجا به زندان، بقیه سکنه که با تحمل تعدی خوانین و مقررات سخت باقی مانده بودند، بنای مهاجرت گذاشتند و بر میزان خرابی جزیره افزوده شد.^۳

آل احمد در سفری که در سال ۱۳۳۷ ش به جزیره خارک کرده است، جمعیت جزیره را به این شرح ذکر می‌کند: «صد و بیست خانوار؛ در حدود پانصد و چهل نفری».^۴ در یادار بایندر جمعیت جزیره خارک را در سال ۱۳۱۷ ش «در حدود صد خانوار»^۵ ضبط کرده است.

کاپیتان استیف انگلیسی در گزارش سفر خود به خلیج فارس، راجع به گذشته خارک و کثرت ملاحان کارآزموده و مجرب مقیم در آنجا و جمعیت جزیره در زمان سفرش چنین می‌نویسد:

«دهکده جزیره که در گوشه پست شمال شرقی است، مسکن ماهیگیران است. این دهکده سالها مسکن ملاحانی بوده است که در شط العرب آمد و رفت داشته اند و تمام کشتی هایی که به بصره می‌رفتند، از اینجا ملاح راهنما استخدام می‌کردند. جمعیت جزیره در هنگام تهیه این یادداشتها چهارصد مرد ماهیگیر با چند سرباز ایرانی [بودند]. غالب نقاط جلگه ای و بسیاری از دره های جزیره کاشته بود و باغهای خرما داشت و در تپه ها گلّه چهار پایان رها بود... چندین قنات کوتاه یا کانالهای زیرزمینی در جزیره بود که آب را از تپه ها به زمینهای پست می‌رساند.»^۶

جزیره قشم نیز دارای شرایط مشابهی بوده است. لرد کرزن به نقل از فریزر و منابع دیگر و مشاهدات خود، راجع به قشم چنین می‌نویسد:

«این جزیره در قرن شانزدهم ۳۶۰ ده و آبادی داشته و برآورد قرین اعتدال دیگری تعداد آبادی را به هفتاد تا محدود کرده است. جمعیت آنجا قبل از آنکه دزدان دریایی^۷ در خلیج فارس تسلط یافته باشند به ۱۰,۰۰۰ تن می‌رسیده که بعداً خیلی کاهش یافته و در سالهای اخیر از زلزله صدمه بسیار دیده است.»^۸

مؤلف تاریخ سیاسی خلیج فارس نیز به نقل از صنیع الدوله در همین زمینه می‌نویسد:
 «به قول صنیع الدوله، [قشم] روزی صاحب صد پارچه ده آباد بوده، ولی فعلاً جز چند
 قریه کوچک که به دهکده شبیه‌تر است بیش ندارد...»^۹

اینک پس از توضیحات فوق، به نقل سند موصوف، به شرح ذیل می‌پردازیم:

«جزیره خارک در مغرب بوشهر واقع است، تقریباً دوفرسخ دور این جزیره است، یک
 سمت او کوه دارد. آب قنات شیرینی در کمال گوارایی دارد. باغ خوبی مرحوم شیخ
 عبدالرسول خان^{۱۰} ساخته است. درخت مرکبات و انگور دارد.

در بیست و شش سال قبل که چاکر دربار معدلت مدار به این جزیره رفت، دو بیست
 خانه دار رعیت داشت که شغل آنها معلمی جهازات و ماهیگیری بود. قدری هم از آب
 همان قنات پیاز و عدس و غیره زراعت کرده بودند.

در سنه ۱۲۵۴ که شاهنشاه میرور^{۱۱} هرات تشریف داشت، دولت انگلیس این جزیره را
 محض تهدید اولیای دولت تصرف کرده بود، چند اطاق برای نشیمن صاحب منصبان
 آنجا ساخته بود، بعد که تفنگچی دشتی و دشتستانی رفت و مأمورین انگلیس را خارج
 کردند، در و پنجره اطاق‌ها را کردند و سوختند، ولی دیوار و بنای اطاق‌ها باقی بود.

یک بتیمان^{۱۲} مختصری با چهار برج کوچکی که انبار قورخانه بوده است از بناهای
 دولت ولندیز در آنجا باقی است.

سابق تا معلم خارکی نبود، هیچ کشتی وارد لنگرگاه بوشهر نمی‌توانست بشود، و سالی
 دو بیست تومان از این کسب مالیات می‌دادند. از وقتی که تجارت دول خارجه در بوشهر
 قوت گرفت، معلمها را اجیر کردند و داخل عملجات کشتی و در تحت حمایت خارجه
 شده‌اند. جزیره قشم در جنوب عباسی واقع شده است. از عباسی ممتد می‌شود تا محاذی
 دوفرسخی بندرلنگه. این قصبه که در محاذی عباسی است، اسم آن قشم است، و آن
 آبادی که در محاذی لنگه است، اسم آن با سعید است. میانه این دو آبادی، بعضی
 دهات کوچک هم هست که تابع حکومت قشم است، و امتداد این جزیره تقریباً شش
 فرسخ می‌شود که در تواریخ و نقشه‌ها تمام این جزیره را جزیره الطویل می‌نویسند.

این آبادی محاذی لنگه را مدتی است دولت انگلیس اول انباری برای زغال سنگ
 کشتی‌های دولتی ساخته‌اند، کسی مزاحم نشده است. بعد بتدریج افزوده‌اند. حالا
 جمعیتی و بناهای زیادی و مستحفظ و همه قسم مأمور دارند، به قسمی که با هیچ یک از
 جزایر مستصرفه دولت خودشان فرقی ندارد، و ابداً از جانب دولت علیه در این یک قطعه
 مداخله و تصرفی نیست.»



دومین و سومین سند، دو دستخط منتشر نشده و مهم از محمد علی شاه قاجار خطاب به علی رضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار است که پس از سوء قصد نافرجام عناصر تحت رهبری حیدرخان عمواوغلو و هیاهوی برپا شده از سوی جراید و انجمنها برله متهمین به سوء قصد و قتل که در بازداشت به سر می برده اند، تحریر یافته بوده است.

این اسناد، به ترتیب تقدم، به شرح ذیل می باشند:

«جناب اشرف عضدالملک

بعضی مطالب به علاءالدوله^{۱۳} گفته به شما خواهد گفت. این کاغذ را هم محرمانه می نویسم. ملاحظه نمایند. به خدا قسم از روی اطلاع صحیح می نویسم. آن طرف^{۱۱} بکلی رفته، یک قدری دل داشته باشیم و خودمان را نیازیم به طور خوب می توانیم جواب طرف مقابل را بدهیم. این سه چهار نفر وکلایی که می آیند می خواهند باز با همان صحبت های سابق خانه ها را خراب کنند. این دفعه اگر از میدان در رفتم باید یک دفعه برویم. مبادا مبادا خودتان [را] ببازید. با کمال قوت قلب جواب بدهید.

وضع شهر و انجمنها را ملاحظه می کنید که ابدأ با آنها کسی نیست و همه رو به طرف ما هستند، ولی به خدا اگر از این طرف شستی شد، تمام به آن طرف می روند. اگر در باب رضا بالا^{۱۵} رئیس نظمیه مطلبی گفتند، شما جواب بدهید، حالا اول مرتکب قتل و قاتل و بمب [بمب] ساز را معین کنید به سزای خودشان برسانید، آن وقت اگر رضا بالا مقصر شد، البته مجازات خواهد شد. اگر برای امیر جنگ^{۱۶} و غیره گفتگو کردند، آن هم جواب سخت بدهید. این کاغذ محرمانه باشد، خواهش دارم احدی نداند.»

«جناب اشرف عضدالملک

امروز ظلمی که به من شده، تا حال در حق احدی نشده است. رئیس نظمیه می رود قاتل و بمب انداز و بمب [بمب] ساز را بگیرد، برای او تقصیر ثابت می کنند. من به اطمینان حق شناسی وزرا و امرا گفته بروم به اطاق خورشید^{۱۷} را پورت خودش را بدهد، حالا او را آنجا نگاه داشته اند که استنطاق ناتمام است، باید فردا استنطاق شود.

در این صورت به چه اطمینان می شود در این شهر زندگی کرد؟ [؟] از شما سوال می کنم، تکلیف من حالا چه چیز است [؟].»

[روی پاکت:] امضای محمد علی شاه قاجار.

درباره موضوع اسناد مذکور، در پایان، با عنوان «واقعه ترور محمد علی شاه قاجار» سطوری را خواهیم آورد.

✽

چهارمین سند، مکتوب سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلیس در تهران، است به رضاخان سردار سپه، رئیس الوزرا و وزیر جنگ، به تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ ش، به شرح ذیل:

نشان انگلیس	۳ حوت ۱۳۰۲
سفارت انگلیس	۲۲ فوریه ۱۹۲۴
تهران	

«رئیس الوزرای عزیزم

مذاکراتی را که در صبح ۱۳ فوریه (۲۴ دلو)^{۱۸} با حضرت اشرف داشتم^{۱۹} و اشعاراتی را که برای یک کمیسیون مختلط جهت انجام مسائل معوقه فی مابین دولتین ایران و انگلیس نمودم و قبولی حضرت اشرف را در این باب به صدراعظم و وزیر امور خارجه اعلی حضرت پادشاه انگلستان اطلاع داده ام.

جواباً معزی الیه خواسته اند اطلاع دهم که آنچه را با حضرت اشرف مذاکره نموده ام و اقداماتی که مصمم شدیم که اتخاذ شود، تصدیق نموده اند و راپرت شخصی که پس از ورودم در لندن خواهم داد و مسلکی را که حضرت اشرف و جنابان وزیر امور خارجه و وزیر مالیه در کنفرانسهای مزبور اتخاذ می نمایند مأخذ عقیده جناب معظم له خواهد بود. از احساسات و لیاقت هیأت دولت حالیه در اینکه روابط فی مابین مملکتین را بریک اساس متین رضایت بخشی قرار دهند [.] ایام شوکت مستدام باد [.]

[امضا:] پرسى لورین

نامه وزیر مختار انگلیس به سردار سپه در دوران اوج گیری قدرت رضاخان و تهیه مقدمات «جمهوریت» و خلع قاجاریه نشانگر روابط صمیمانه طرفین در آن ایام است.

✽

پنجمین سند، عبارت است از مکتوب و دستورالعمل رضاخان سردار سپه به امیرلشکر غرب^{۲۰} در تاریخ سوم اسفند ۱۳۰۲ ش.

دستورالعمل مذکور به امضای شخص رضاخان است. مکتوب دیگری با همین مضامین و همین امضا به امیرلشکر جنوب نیز در اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

موجود است. این مکاتیب، اندکی قبل از غائله «جمهوریخواهی» (در اواخر اسفند ۱۳۰۲ و اوایل فروردین ۱۳۰۳) ارسال شده است و نشانه‌دهنده فرمایشی بودن آن «حرکت» است که برخی را نیز در آن ایام فریب داده بوده است.

از جمله جانبداران جمهوری رضاخان، فراقسیونهای «تجدد» به رهبری سید محمد تدین و فراقسیون «سوسیالیست» مجلس شورای ملی به رهبری میرزا سلیمان خان اسکندری و سید محمد صادق طباطبائی بودند که بشدت همراه با رؤسای قشون و برخی مدیران جراید همچون علی دشتی با ایجاد جو اختناق و رعب و وحشت برای برقراری جمهوری به زعامت رضاخان فعالیت می‌کردند.

غائله مزبور به دلایل متعدد، از جمله فشار و تعجیل بیش از اندازه جناح هوادار رضاخان و مخالفت اقلیت مجلس به رهبری مرحوم سیدحسن مدرس به شکست انجامید، و رضاخان نیز پس از مسافرت به قم و ملاقات و مذاکره با مرحومان شیخ عبدالکریم حائری، سید ابوالحسن اصفهانی و نایینی موقتاً یک گام به عقب برداشت تا در فرصت آتی دوگام به پیش بردارد و با این انگیزه در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ بیانیه‌ای منتشر ساخت و در ضمن آن از جمله اعلام کرد: «مقتضی است عنوان جمهوری موقوف گردد.»^{۲۱}

متن دستورالعمل سردار سپه به امیر لشکر غرب به شرح ذیل است:

نشان شیر و خورشید

تاریخ ۳ برج حوت ثلث ۱۳۰۲

وزارت جنگ

اداره [:] کابینه

دایره [:] خصوصی و شخصی

نمره [:] ۱۶۵۴۱

خیلی محرمانه و خصوصی است

امیرلشکر غرب، البته جراید مرکز را ملاحظه کرده و موضوع تغییر رژیم مملکت را که با چه شدتی تعقیب می‌نمایند دیده‌اید [.] برای اینکه دنباله این کار به یک انقلاب خونینی منجر نشود و سلب امنیت از مردم نشود همه دست به دامن شده‌اند که با عقاید آنها همراهی کرده و من هم برای اینکه افتخارات جدیدی برای عموم نظامیان تحصیل نمایم بالأخره مجبور شدم که وعده مساعدت به آنها بدهم [.] و این است که در ضمن این مختصر شما را متوجه می‌سازم که موضوع جمهوریّت یک امری است ملی و باید با صدای

ملت و دست ملت صورت اجرا پذیرد.

در میان مردم سه طبقه هستند که مداخلت تمام در پیشرفت کار دارند: [۱] اول تجار و اصناف بازار که در موقع لزوم بازارها را بسته [۲]، دوم روزنامه نویسی که معایب قاجاریه و محاسن جمهوریت را شدیداً و بدون ترس پروپاگاند کرده [۳]، سوم سلسله روحانیون و علما که فتوای لازم در این مورد صادر کرده و عامه را به تغییر رژیم یا تثبیت امور مملکت تهییج نمایند [۴].

شما باید بدون اینکه کسی بفهمد از طرف نظامیان مداخله مستقیمی می شود خیلی محرمانه اما با کمال جدیت سه طبقه فوق را در تمام خطه غرب دلگرم و تشویق کرده و بالاخره طوری موضوع را ساخته و پرداخته داشته باشید که به مجرد اینکه تلگراف رمز من به شما رسید فوراً با یک آهنگ از تمام خطه غرب به توسط نمایندگان خود به مجلس شورای ملی و دولت فشار آورده و اختیار تام به وکلای همین مجلس بدهند که قانون اساسی را تبدیل و رژیم مملکت را به جمهوریت تغییر نمایند [۵].

این امر به طوری عاقلانه و ملی باید صورت پذیرد که کمترین توهمی هم از طرف من و شما و نظامیان ظاهراً در ضمن آن متصور نباشد [۶].

لازم است فوری شروع به اقدام و عمل کرده منتظر دستور تلگرافی من باشید [۷].
[محل امضای رضاخان]

سند فوق، نوشته عبدالله مستوفی را راجع به نقش قشون در ارسال تلگرافهای جمهوریخواهانه به مرکز به شرح ذیل، مستند می سازد:

«حسب الامر، هر قدر ماه حوت نزدیکتر به آخر می رسد، تلگرافات جمهوریخواهان ولایات که جز املائی نظامیان چیزی نبود، زیاده تر و شدیدالحن تر، و جنبه نشر و تشدد آن بیشتر می شد...»^{۲۲}

ششمین سند، نامه ای است از مرحوم آیت الله کاشانی به سرلشکر کوپال، رئیس شهربانی کل کشور، در تاریخ نیمه خرداد ۱۳۳۱ مبنی براین که زردشتی ها از ملل متنوعه و از افراد ایرانی اصیل هستند که باید نسبت به انجام تقاضاهای مشروع آنان عطف توجه گردد.

آیت الله کاشانی در مکتوب فوق، از وفاداری و خدمتگزاری زردشتی ها نسبت به کشور نیز تجلیل کرده است.

آنچه در این سند بیش از همه قابل توجه و تقدیر است، توجه آیت الله کاشانی به ضرورت حفظ وحدت ملی و دلگرمی صاحبان مذاهب مختلف به حفظ حقوق اساسی آنان در زادگاه خود ایران است. تاریخ دو قرن اخیر جهان تحت سلطه، شاهد صادقی است بر کوشش‌های استعمارگران که از هیچ اقدامی، هرچند غیرانسانی، برای ایجاد بدبینی و افشاندن تخم نفاق و کدورت در میان اقوام و مذاهب مختلفی که در یک واحد سیاسی زندگی می‌کنند، خودداری نکرده‌اند تا به اهداف شوم خود که عبارت است از تضعیف و تجزیه و غارت و چپاول کشورهای مذکور، دست یابند. تنها با برخورد صحیح و منطقی و برخاسته از موضع رحمت و پافشاری بر حفظ وحدت ملی است که می‌توان سده راه استعمارگران در سوءاستفاده از تفاوت‌های قومی و مذهبی گردید.

در تاریخ معاصر ایران بارها اتفاق افتاده است که عالمان دینی به هنگام مشاهده دست‌های مرموزی که درصدد ایجاد خصومت‌های مذهبی و تحریک و تهییج عوام برای دستیابی به آمال نامشروع خود بوده‌اند، بدون هیچ گونه تعللی به دفاع از امنیت و آسایش و پاسداری از حقوق ملل متنوع ساکن کشور پرداخته‌اند و توطئه‌های دشمنان کشور و مردم آن را نقش بر آب ساخته‌اند. در همین خصوص، به عنوان نمونه می‌توان از تلگراف تشکر انجمن ناصری زردشتیان یزد در شوال ۱۳۲۴ ه.ق به آقایان سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و حاج شیخ فضل الله نوری به دلیل اقدامات ایشان در حفاظت و صیانت از حقوق زردشتی‌های یزد یاد کرد.^{۲۳}

مکتوب آیت الله کاشانی به سرلشکر کوپال نمونه‌ای دیگر از مساعی مذکور است که متن آن را در ذیل ملاحظه می‌فرمایید:

۳۱/۳/۱۵

تیمسار سرلشکر کوپال، رئیس محترم شهربانی کل کشور، دام اقباله
پس از سلام، عرض می‌شود جماعت زردشتیان ایران اظهار می‌دارند که آموزشگاه شهربانی جوانان آنها را برای تحصیل در آموزشگاه شهربانی به نام ملل متنوعه نمی‌پذیرد. در صورتی که زردشتی‌ها از افراد ایرانی اصیل هستند و اقتضا ندارد آنها را در ردیف افراد ملل متنوعه خارجی قرار داد. به نظر این جانب هیچ مانعی ندارد که آنها را در آموزشگاه بپذیرند، مخصوصاً اینکه این جماعت همه وقت نشان داده‌اند که نسبت به کشور وفادار و خدمتگزار[ند] و در ایرانی بودن و اصیل بودن آنها

شبهه و تردیدی نیست. توجه جناب عالی را در انجام منظور انتظار دارد.

ایام به کام باد

سید ابوالقاسم کاشانی

لازم به تذکر است که از اقدام فوق، تحت عنوان «در آستانه تحول» درش ۷ (دوره سوم) سال ۱۳۳۱ مجله هوخ منتشره از سوی جمعی از زردشتی ها به قلم «فرهنگ مهر» به شرح ذیل قدردانی و تشکر شده است:

«نمونه بارز موضوع، شرکت جوانان زرتشتی در آموزشگاه شهربانی است چندی قبل شنیدم که آیین نامه جدید آموزشگاه شهربانی حق ورود به کادر افسر شهربانی [را] از ایرانیان غیر مسلمان سلب نموده بود. پس از اینکه جوانان زرتشتی داوطلب خدمت در دستگاه پلیس، جریان این بی عدالتی را به استحضار مقامات مربوطه و حضرت آیت الله کاشانی می رسانند، معظم له و مقامات مربوطه دستور رفع این تبعیض را می دهند. این باید اطمینان امیدبخشی باشد که برادران ما در هر موقع با طیب خاطر حاضرند از حقوق برادران زرتشتی خود حمایت و پشتیبانی کرده و ما را در آغوش پر مهر خود تقویت کنند. بانیان نهضت امروز ایران می دانند که سیاست «جدایی بینداز و حکومت کن» باید یک بار برای همیشه از سرزمین ما برافکنده شود...»

✽

اسناد هفتم تا نهم شامل یک نامه از شمس پهلوی به مادرش در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ و دو نامه از مهرداد پهلبد، همسر شمس، به مادر مشارالیها در تاریخ ۲۸ فروردین ۳۲ و ۲۱ اردیبهشت همان سال است. اسناد فوق که از آمریکا به اروپا، محل اقامت تاج الملوک پهلوی، ارسال شده است مربوط به ایامی است که اکثریت اعضای خاندان پهلوی به دلیل محدودیت در اعمال نفوذ در وزارتخانه ها و دوائر دولتی و مجلس، مخالفت دکتر مصدق با دخالت آنان در دسایس ضد میهنی و ممانعت از اعمال نامشروع آنان، ایران را ترک گفته و در اروپا و آمریکا به سر می بردند.^{۲۴}

در سه نامه، از جمله به مسائل ذیل اشاره شده است:

۱. خرابی وضع روحی و مالی خانواده سلطنتی؛
۲. اظهار ناراحتی برای شاه به جهت اتفاقاتی که در آخرین روز بهمن ۱۳۳۱ در ایران رخ داده است؛

۳. اظهار این مطلب توسط مهرداد پهلبد که «کار ما اغلب این است که پای رادیو بنشینیم و منتظر باشیم تا از تهران خبری برسد».
 ۴. تعقیب اخبار مربوط به مخالفت اقلیت مجلس با دولت و همچنین تشکیل نشدن جلسات، مجلس؛
 ۵. اطلاعاتی درباره تعداد ۱۱۰ عدد قالی گران قیمت که توسط مادر شاه به آمریکا ارسال شده است؛
 ۶. اطلاعاتی راجع به سه صندوق اشیای قیمتی متعلق به مادرشاه در گمرک لوس آنجلس؛
 ۷. تعقیب اخبار ایران از طریق جراید آمریکایی؛
 ۸. عدم پیش بینی آینده و اظهار این مطلب که «اوضاع ایران نامشخص است و معلوم نیست عاقبت در کجا خواهیم رفت و کجا زندگی خواهیم کرد» و در همین مورد، بیان این نکته که «شاید در آینده به منزل واقع در لوس آنجلس احتیاج باشد»؛
 ۹. شکایت از بی توجهی و عدم جواب سفارت ایران در واشنگتن به درخواستهای خاندان سلطنتی.
- متن اسناد مذکور به ترتیب به شرح ذیل است.

نشان تاج

شمس پهلوی

«مادر عزیز و بهتر از جانم را قربان می‌روم»، [امروز درست ۱۶ روز است که مادر عزیزم ما را ترک کرده‌اید]. [یقیناً مهرداد در سه کاغذی که به آن مادر مهربان نوشته تا حدی تأثر و دلتنگی ما را از جدایی مادر عزیز شرح داده است]. [این است که من نوشتن شرح حالت روحی خود را به آن مادر نازنین دیگر زاید می‌دانم]. [همان قدر می‌نویسم ای کاش اصلاً مادر عزیز اینجا نمی‌آمدید و من آنقدر به آن وجود عزیز انس نمی‌گرفتم که از دوری مادر مهربانم غصه بخورم]. [باری مادر بی همتا خیلی متعجبم که چطور آن مادر عزیز پس از یک هفته هنوز با تلفن با من صحبت نکرده‌اید؟] اگر مطمئن بودم که شما تلفن نخواهید کرد، من حتماً با وجود وضعیّت خرابی که داریم با مادر بی ماندم با تلفن صحبت خواهم کرد.

از دیروز صبح تا حالا خیال ما برای ایران و مخصوصاً برادر بی همتایم خیلی ناراحت است. [لا بد همان موقعی که مادر رادیو آن اخبار را شنیدیم، همان موقع نیز مادر عزیزم

از جریان اتفاقاتی که افتاد مسبوق شدید[.]. خوشابه حال مادر عزیزم که می‌تواند اگر بخواهد هم با برادر عزیزم و همچنین با شاهپور با تلفن صحبت کنید و کاملاً از حقیقت مطلب مطلع شوید[.]. در هر حال من که غیر از غصه خوردن و دعا برای سلامتی و سعادت برادر و آن مادر مهربان کار دیگری از دستم بر نمی‌آید.

از حالت ما خواسته باشید الحمدلله نسبتاً همگی سلامتیم[.]. شهر آزاد حالش خوب است و کم‌کم می‌تواند تنها بنشیند. شکش هم همان است که بود[.]. موشی هم الحمدلله خوب است، فقط شهباز از امروز صبح تب کرده و گمان می‌کنم گریپ سختی شده است[.]. شهناز نیز کمی زکام است، اما الحمدلله تب نکرد. عفت و فخرالملوک نیز حالشان خوب است و روی هم رفته همگی سلامتیم. مهرداد چند عکس از شهر آزاد گرفته که انشاءالله اگر خوب شده باشند برای مادر عزیزم خواهم فرستاد.

هرمیز هروقت که اینجا می‌آید راجع به آن مادر عزیز خیلی صحبت می‌کند و همیشه سلام می‌رساند. وضعیت مالی ما بی‌نهایت بد است و یکی از این روزها ممکن است ما را حبس ببرند چون از هر طرف طلبکارها سر ما ریخته و طلبشان را مطالبه می‌کنند. بیش از این سر مادر عزیزم را درد نیاورده و کاغذم را به امید دیدار مادر بی‌همتایم تمام می‌کنم. مادر عزیزم، شهناز به آن مادر عزیزم خیلی سلام رسانید و روی ماهتان را می‌بوسد. مهرداد نیز دستهای مادر عزیز را بوسید[ه]. فخرالملوک و عفت نیز سلام فراوان دارند. از طرف من هم به همه همراهان سلام برسانند. قربان مادر عزیزم.»

لوس آنجلس — جمعه ۲۸ فروردین ۳۲

«علیاحضرت ملکه بسیار عزیز و مادر پر مهر و گرامی تمام فامیل

اکنون که مهین مهربان رخت سفر بسته است و انشاءالله بزودی دستهای نازنین آن وجود گرامی را خواهد بوسید لازم دیدم که با عرض این چند سطر خود را یادآوری نماید. آرزومندم هنگامی که این نامه دستهای مبارکتان را می‌بوسد خوشحال و خرم و خندان باشند و بارغم از دلشان برطرف شده باشد.

قبل از همه چیز باید [از] سوغاتی‌هایی که برای عید نوروز ارسال فرموده بودند تشکر کنم... باید تشکر کنم ولی نمی‌دانم به چه زبان. همه از سوغاتی‌هایشان خوشحال شدند[،]. نه برای اینکه سوغاتی بود[،] بلکه برای اینکه علیاحضرت فرستاده بودند.

زندگی ما در اینجا وضع عجیبی به خود گرفته است[.]. مثلاً امروز در منزل جز والا حضرت و بنده و علی کس دیگری نیست[.]. حالا خودشان حدس بزنند که چقدر تنها هستیم. فخرالملوک رفته به فارمزر مارکت برای خرید شوید[.]. مادام و مهرشید هم

رفته اند برای انجام کارهای مربوط به پاسپورتشان،] عفت هم همان طوری که خاطر گرامیشان مسبوق است چند روز پیش حرکت [کرد] و الآن در واشنگتن است.

کار ما اغلب این است که پای رادیو بنشینیم و منتظر باشیم تا از تهران خبری برسد و این روزها نیز موضوع مخالفت اقلیت مجلس و تشکیل نشدن جلسات است.

الآن در اتاق کتابخانه نشسته ایم،] یک ملاقه بزرگ وسط اطاق روی زمین پهن کرده اند یک طرف شهر آزاد چهار دست و پا روی ملاقه قرار گرفته و خیره خیره به یک آینه که طرف مقابل روی ملاقه است نگاه می کنند. یک دفعه یک خیز برمی دارد و چند انگشت به آینه نزدیک می شود،] آخر چون نمی تواند سرعت جلورود ملاقه را به طرف خودش جمع می کند و بتدریج آینه به او نزدیک می شود. والا حضرت همیشه جای علیاحضرت را خالی می کنند،] چون شهر آزاد به طور واضح بزرگ شده است.

شبهها همیشه یک پا برای کاناستا کم داریم. مگر شاهدخت یاسمین بیایند والا باید دورهم بنشینیم و به تلویزیون نگاه کنیم.].

دلیل اینکه تا به حال تنمّه حساب علیاحضرت را نفرستاده ام این است که از انباری که اسبابهای علیاحضرت در آن است صورتی آمده در حدود ششصد دلار که البته خیلی زیاد است،] از پرداخت آن خودداری کرده ام.]. این مبلغ را برای حمل و نقل اسبابها به انبار،] باز کردن قالی ها،] نفتالین زدن و بستن آن [و] اجاره چندماه مطالبه می کنند. البته مشغول زدو خورد و چانه زدن هستم تا انشاء الله نتیجه بگیرم.].

ضمناً موضوع دیگر این است که هنگامی که قالی ها را یکی یکی باز می کردند،] اندازه می گرفتند و بعد می بستند مشاهده شد که تعداد قالی ها فقط ۱۱۰ عدد است.]. مطابق صورتی که از تهران رسیده دو عدد کم است،] متأسفانه غیر ممکن است معلوم کرد که دو عدد قالیچه کم است یا قالی.]. چون همانطور که خاطر گرامیشان مسبوق است برای فرشهای ارسالی از تهران هیچ معلوم نکرده اند که اندازه هر کدام چقدر است و مشخصات آن را نداده اند.]. چنانچه دستور بفرمایند که نوروزی دومرتبه موضوع را مورد توجه قرار داده و تحقیق کند یا تعداد ۱۱۲ فرش فرستاده شده یا ۱۱۰ عدد و به بنده خبر دهند،] البته خیلی بمورد خواهد بود.

مطابق صورتی که اکنون در دست است و بعداً تقدیم خواهم کرد در حال حاضر تقریباً چهارصد دلار از حساب علیاحضرت نزد این بنده موجود است.]. می خواهم خاطر عزیزشان را آگاه سازم که از این به بعد هنوز مخارجی در لوس آنجلس دارند از قبیل پرداخت ماهیانه برای اسبابها،] سه عدد صندوقی که هنوز در گمرک است و باید به انبار حمل شده و برای آنها نیز ماهیانه پرداخت شود.]. همچنین اسبابهایشان که در

گاراژ است و در مورد فروش این منزل می‌بایستی به انبار منتقل کرده و برای آنها نیز ماهیانه پرداخت شود. می‌دانم که باز خیالشان ناراحت خواهد شد و حق هم دارند چون انصافاً خرجهای بی‌موردی است ولی بنده ناچارم این حقایق را به عرضشان برسانم [۰]. شاید هم در این مخارج که اکنون زاید به نظر می‌رسد مصلحتی است که از نظر ما مخفی است.

به هر حال راجع به مبلغ باقی مانده که قبلاً عرض شد و مقدار قطعی آن را با فرستادن صورت حساب قطعی معین خواهیم کرد هر طور دستور بفرمایید اطاعت می‌کنم.

بیش از این بر نگرانی‌های علیاحضرت عزیزم نمی‌افزایم و مصدع اوقات گرانبهایشان نمی‌شوم [۰].

مهر داد

[مجدداً:]

راجع به سه صندوقی که با هواپیما حمل شده و هنوز در گمرک است فکر هم نمی‌کنم به این زودی‌ها اجازه استخلاص آن صادر شود چنانچه اجازه می‌فرمایید با تشریفات گمرکی آن را از گمرک خارج کنم [۰].»

امضا

لوس آنجلس ۱۱ ماه می

[۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲ ش]

«علیاحضرت ملکه بسیار عزیز و مادر مهربان تمام فامیل

امروز ششمین روزی است که از تلفنی که فرموده‌اند می‌گذرد. تقریباً دو هفته پیش نامه‌ای حضورتان عرض کرده‌ام که از قرار معلوم هنوز نرسیده است [۰]، فکر می‌کنم دلیل آن عوض شدن آدرس علیاحضرت است [۰]. چون همه نامه‌ها تاکنون به آدرس هتل فرستاده می‌شد و متأسفانه قبلاً نیز از آدرس جدید آن مادر گرامی و پر مهر اطلاعی نداشتم و ناچار این نامه را نیز به توسط سفارت تقدیم خواهم کرد.

مدتها بود که از تهران هیچ گونه خبری نداشتم [۰]. نه از تهران روزنامه می‌رسید و نه در روزنامه‌های اینجا خبری بود. همین امروز فقط مقدار زیادی روزنامه تایمز لوس آنجلس راجع به وقایع اخیر مجلس و موضوع بیرون کردن روحی نوشته بودند که ما را تا اندازه‌ای به وضع فعلی آشنا کرد.

الآن در همان اطاق کذایی (تلویزیون) نشسته‌ایم [۰]. شاهدخت فاطمه هم اینجا است (با شکم قدری جلو آمده) در یک گوشه دیگر روی همان صندلی علیاحضرت [۰]،

والاحضرت و شهر آزاد نشسته اند. شهر آزاد غذاش تمام شده و مشغول دادو بیداد کردن و بازی کردن است [.] شاهدخت فاطمه مشغول خواندن مقاله ای درباره علیاحضرت ثریاست و مسافرتشان به ایتالیا که امروز در روزنامه اینجا طبع شده است [.] چون مقاله خوبی نیست بهتر است درباره آن عرض نکنم.

اطاق ما امروز قدری تمیزتر [از] معمول است [.] چون یک نفر مشتری برای دیدن منزل صبح آمده بود و والاحضرت با جدیت هر چه تمامتر تصمیم به فروش منزل گرفته اند [.] البته دلیلش هم این است که فکر می کنند دور بودن از علیاحضرت هم برای ایشان سخت است و هم برای علیاحضرت. ولی در این موقع که اوضاع ایران نامعلوم است و معلوم نیست که عاقبت در کجا خواهیم رفت و کجا زندگی خواهیم کرد گمان نمی کنم که فروش منزل صلاح باشد [.] چون احتمال دارد هم علیاحضرت و هم والاحضرت به چنین منزلی در اینجا احتیاج داشته باشند (البته خدا نکند).

دوشنبه گذشته هم پرویز اینجا بود [.] تمام صحبت راجع به علیاحضرت [.] آن وجود عزیزو گرامی بود [.] در عین حال فخری هم قدری کشک بادمجان درست کرده بود که به قدری پرویز [را] خوش آمد [که] در عرض چند ساعت تمام شد [.]

اخیراً نوروزی نامه ای نوشته بود که چنانچه والاحضرت میل داشته باشند به کارهای ایشان رسیدگی کند [.] نمی دانم کارهای علیاحضرت را به چه ترتیب نگهداری و سرپرستی می کنند [؟] آیا [با] وکالت نامه کارهایشان را انجام می دهد؟ منظورم این است که والاحضرت هم مثل علیاحضرت عمل نمایند.

راجع به سه صندوقی که هنوز گمرک آنها را رها نکرده و قرار بود چنانچه ممکن است گمرک آن پرداخته شود [.] علیاحضرت هم تصویب فرموده بودند [.] اقدام کردم [.] گمرک ادعای پنجاه درصد حق گمرک می کند و می گوید باید اول محتوی صندوقها تقویم شود و بعد هم پنجاه درصد گمرک پرداخت شود. چون یقین دارم تعداد زیادی خواهد شد دستور دادم فعلاً اقدامی نکنند. به آژانسی که کارهای علیاحضرت را تا کنون انجام داده است گفتم یک نامه دیگر به سفارت بنویسید [.] مطابق اظهارات او این نامه چهارمی است که می نویسد و یقیناً هم بدون جواب خواهد ماند. تنها راهش این است که ایزدی از طرف علیاحضرت بنویسد تا انشاء الله جواب مثبتی گرفته شود. گرچه فکر نمی کنم فروش این منزل صلاح باشد ولی باور فرمایید که تمام فکر و حواسم این است که شاید وسایلی فراهم آید که ما همگی به زیارت آن وجود پر مهر و نازنین و گرامی نائل آئیم [.] دیگر مزاحم ایام ذیقیمتتان نمی شوم [.]



دهمین سند، گزارش مهم و تاکنون منتشر نشده‌ای است از مرحوم اللهیار صالح، سفیر کبیر ایران در واشنگتن، به دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت ایران، درباره ملاقات خود با جرنگان، قائم مقام معاون وزارت خارجه آمریکا، در تاریخ ۲۰ مردادماه ۱۳۳۲ ش.

سند مذکور حاوی اطلاعات تازه‌ای از کوششهای نافرجام دولت دکتر مصدق در زمینه جلوگیری از دنباله روی سیاست آمریکا در ایران از سیاست انگلستان و چگونگی برخورد دستگاه دیپلماسی آمریکا با مسئله ایران در آخرین روزهای مردادماه ۱۳۳۲ و همچنین نشانگر مظلومیت مردم ایران و ظلمی است که از سوی انگلیس و آمریکا برای تداوم غارت منابع نفتی منطقه براین مردم رفته است.

طبق مندرجات این سند، سفیر ایران در واشنگتن از جانب رئیس دولت مأمور می‌شود تا با کفیل یا معاون وزارت امور خارجه آمریکا راجع به تحولات روابط دو کشور و مواضع مقامهای آمریکایی در برابر خواستههای عادلانه مردم ایران صحبت کند. به دلیل عذرتراشی مقامهای مذکور، در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ ملاقاتی با آقای جرنگان، قائم مقام آقای بایرود، معاون وزارت خارجه آمریکا، صورت می‌گیرد. در این ملاقات مذاکراتی بین سفیر ایران و جرنگان انجام می‌گیرد که محورهای اساسی آن عبارت اند از:

□ سفیر ایران در واشنگتن:

۱. بعد از آخرین مسافرت رسمی ایدن، وزیر خارجه انگلستان، به واشنگتن در مناسبات آمریکا و ایران برودت احساس می‌شود و این سردی روابط، شکافی بین ما ایجاد کرده است که در صورت عدم جلوگیری محتمل است عواقب سوئی داشته باشد.

۲. بعد از عدم موافقت دولت ایران با آخرین پیشنهاد^{۲۵} انگلستان، اولیای درجه اول آمریکا از خود نوعی حالت خشم و عصبانیت نسبت به ایران ابراز می‌دارند و رویه بی‌اعتنایی پیش گرفته و در هر فرصت، اظهاراتی غیردوستانه نسبت به ایران می‌کنند.

۳. کوشش برای تماس با مقامات بالاتر وزارت خارجه آمریکا که در نتیجه تغییر دولت^{۲۶} روی کار آمده‌اند همیشه با مشکلاتی روبه‌رو بوده است.

۴. اگر وزیر امور خارجه آمریکا^{۲۷} از فعالیت کمونیستها در ایران نگران است، با چه منطقی دولت فرموده ملت ایران را که به استقلال و حاکمیت ملی ایران علاقه‌مندند از کدکهای خود محروم می‌کند؟

۵. چرا دولت آمریکا به جای اینکه راجع به صحت و سقم برخی مطالب از مجاری دیپلماتیک اقدام کند، اینگونه مطالب را در مصاحبه‌های مطبوعاتی^{۲۸} مطرح می‌سازد؟

۶. اعتراض به اظهارات وزیر خارجه و همچنین سخنان رئیس جمهور آمریکا در انجمن حکام ایالات و بیان این نکته که اظهار اینگونه سخنان موجب تیره‌تر شدن روابط دو کشور و قطع امید ایرانی‌ها به آمریکا و گرایش افرادی بی‌خبر به کمونیسم خواهد شد.

□ قائم مقام معاون وزارت خارجه آمریکا:

۱. تأیید بیانات سفیر ایران راجع به برودت در مناسبات دو کشور؛

۲. اساس جریان اخیر و سردی روابط دو کشور از موضوع نفت سرچشمه گرفته است.

۳. آمریکا دو سال برای جستجوی راه حلی برای مسئله نفت کوشید، اما توفیقی نیافت.

۴. تصمیم دولت ایران در آخرین مرحله مذاکرات نفت و رد پیشنهاد انگلستان، به نظر ما غیر منطقی است.

۵. قبول پیشنهاد اخیر انگلستان که آمریکا واسطه آن بود، به سود ایران بود.

۶. در صورتی که ایران با انگلیس به توافق می‌رسید، آمریکا از مخمضه، فعلی خارج شده و برای کمک به ایران در مقابل دوست و متفق خود انگلستان محذوری نداشت.

۷. چون دولت ایران پیشنهاد انگلیس را نپذیرفت و راه دیگری هم که مورد پسند انگلیس باشد ارائه نکرد، ما خود را کنار کشیدیم.

۸. پیشنهاد ایران راجع به حل مسائل خود با انگلیس در مورد محدود ساختن غرامت به تأسیسات موجود، مورد مخالفت آمریکا نیز قرار دارد. چون این رویه به منافع آمریکا در منطقه ضرر وارد خواهد ساخت و هر کشوری می‌تواند با پیش کشیدن عنوان ملی کردن و تبعیت از ایران، اساس نقشه سرمایه‌داری و مخصوصاً امنیت سرمایه‌های آمریکایی را در کشورهای بیگانه متزلزل سازد.

۹. انتقاد به مماشات دکتر مصدق با کمونیستها؛

۱۰. توجیه اظهارات وزیر خارجه و رئیس جمهور آمریکا درباره خطر کمونیسم در ایران.

□ سفیر ایران در واشنگتن:

۱. دفاع از موضع ایران در رد پیشنهاد انگلیسها در مسئله نفت و ذکر این نکته که

مقامات آمریکایی به جای عصبانی شدن و... باید موضعی منطقی و اصولی و از روی حزم و احتیاط پیش گیرند.

۲. موضع فعلی آمریکا در مقابل ایران جلوگیری توسعه نفوذ کمونیسم نیست و بهتر است دولت آمریکا در سیاست خود تغییری بدهد.

۳. در عین اینکه برخلاف تصور بعضی از آمریکایی ها دکتر مصدق نمی خواهد با تهدید آمریکا، دوستی آن کشور را جلب کند، لازم به تذکر است که ایرانی ها هم مانند ملت آمریکا دارای احساسات تند و تیزند و همان طوری که از محبت تحت تأثیر قرار می گیرند، از بی اعتنائی و حرفهای زننده نیز می رنجند و ممکن است دست به اقدامات خطرناکی بزنند.

۴. دولت آمریکا با اوضاع فعلی اگر نمی تواند کمکی به التیام زخمهای ایران بنماید، خوب است از پاشیدن نمک بر جراحات ایرانی ها نیز خودداری کند. سفیر ایران در پایان گزارش خود می نویسد: «مذاکرات فوق با تظاهر خصوصیت از طرف جرنگان...» خاتمه یافت.

لازم به ذکر است که دولت آمریکا از مدتها پیش، یعنی از اسفند ۱۳۳۱ و به تعبیری از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تصمیم به همکاری با انگلستان در جهت سرنگونی دولت دکتر مصدق گرفته بود. سی.ام. وودهاوس، جاسوس انگلیسی، در شرح کودتای ۲۸ مرداد در کتاب عملیات چکمه، در این باره چنین می نویسد:

«وقتی مصدق یکی دیگر از پیشنهادهای انگلستان و آمریکا را در زمینه مسئله نفت رد کرد، سرانجام کاسه صبر دولت آمریکا لبریز شد. در هجدهم مارس [۲۷ اسفند ۱۳۳۱]، ما در لندن پیامی از ورنر دریافت کردیم که طی آن تأکید ورزیده بود که سیا از هر جهت برای مذاکره با ما و بررسی تفصیل تاکتیکهای لازم در جهت سرنگونی دکتر مصدق آماده است. این مطالب در اواسط آوریل [هفته آخر فروردین ۱۳۳۲] به وسیله پیام دیگری که از سوی بیدل اسمیت از واشنگتن به ما رسید تأیید شد.»^{۳۰}

تصمیم فوق در اسفندماه ۱۳۳۱ طی مسافرت نه روزه آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلستان، به آمریکا و مذاکرات وی با آیزنهاور و جان فوستر دالس اتخاذ شده بوده است. ایدن خود در این باره می نویسد:

«در پایان مذاکرات... من معتقد بودم بهتر است به این فکر باشیم که برای مصدق

جانشینانی جستجو کنیم، نه آنکه بکوشیم او را بخریم. در آخرین مذاکرات با آمریکایی ها، درباره این مطلب باهم توافق کردیم.»^{۳۱}

دکتر مصدق راجع به علت شرکت دولت آمریکا در برنامه انگلیس چنین می نویسد: «... ایدن، وزیر خارجه دولت محافظه کار انگلیس، که پس از مدتی انتظار، به محض اینکه استالین از بین رفت و زمینه زورگویی برای دول استعمار [گر] بیشتر فراهم گردید، سفری به آمریکا نمود و رئیس جمهوری آمریکا، آیزنهاور را موافق نمود که آزادی یک ملت را با چهل درصد سهام کنسرسیوم مبادله کند...»^{۳۲}

اکنون پس از ذکر توضیحات فوق، به نقل متن گزارش سفیر ایران در واشنگتن به شرح ذیل می پردازیم:

شماره: ۲۰۱۶
تاریخ: ۲۱ مرداد ۱۳۳۲
پیوست: —
محرمانه

نشان شیر و خورشید و تاج
سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
واشنگتن

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

در تعقیب تلگراف رمز شماره ۱۳۹ مورخ دیروز، اینک گزارش تفصیلی خود با آقای جرنگان، قائم مقام معاون وزارت خارجه آمریکا، را تقدیم می دارد:

پس از اینکه تلگراف رمز شماره ۳۸۰ مورخ ۱۳۳۲/۵/۱۹ وزارت امور خارجه دایره به ابلاغ دستور جناب عالی راجع به ملاقات با کفیل یا معاون وزارت خارجه واصل گردید، فوراً از وزارت خارجه امریکا تقاضا نمودم که در ظرف امروز و فردا موقعی را برای ملاقات، با آقای ژنرال بیدل اسمیت^{۳۳} معاون کل وزارت خارجه تعیین [کرده] و اطلاع دهند. بعد از نیم ساعت جواب رسید که متأسفانه آقای بیدل اسمیت گرفتاری زیاد دارد و از ملاقات معذور است، [آقای بایرود معاون هم در شهر نیست (ظاهراً به مرخصی رفته) لذا آقای جرنگان قائم مقام بایرود ساعت یازده و نیم صبح روز سه شنبه (دیروز) شما را خواهد پذیرفت.

طبعاً از اینکه شخص معاون کل بهانه ای پیدا کرده و از ملاقات این جانب عذر خواسته متأثر شدم، [عکس العمل باطنی خودم این بود که از ملاقات با جرنگان خودداری نمایم و از رفتن به وزارت خارجه صرف نظر کنم] ولی چون جرنگان از دوازده سال قبل که برای اولین دفعه به آمریکا آمدم جزو دوستان نزدیک این جانب بوده و

همیشه آنچه می‌تواند در کمک به کارهای ما مضایقه ندارد و ممکن بود دلتنگ شود،] [بعلاوه چنین اقدامی از طرف این جانب در این موقع بخصوص در بهبودی مناسبات بین دو کشور مقتضی نبود بلکه احتمال داشت تأثیرات سوئی هم داشته باشد به این جهت دعوت ایشان را پذیرفته در ساعت مقرر به وزارت خارجه رفتم [و] به طوری که در تلگراف فوق عرض شده مذاکرات ما در حدود یک ساعت و نیم طول کشید.

خلاصه اظهارات این جانب به آقای خبرنگاران این بود که از تاریخ آخرین مسافرت رسمی ایدن وزیر خارجه انگلستان به واشنگتن من احساس می‌کنم که بتدریج یک نوع برودت در مناسبات بین ما و آمریکا حاصل می‌شود و به جای اینکه بیش از پیش با یکدیگر نزدیک شویم و در تشدید مناسبات بین دو کشور کوشش نمایم متدرجاً شکافی بین ما ایجاد می‌گردد و اگر فکر عاجلی برای جلوگیری از آن نکنیم محتمل است [عواقب] سوئی در برداشته باشد. و سپس توضیح دادم که بعد از عدم موافقت دولت ایران با آخرین پیشنهاد انگلستان،] [اولیای درجه اول آمریکا ظاهراً از خود یک نوع حالت خشم و عصبانیت نسبت به ایران ابراز می‌دارند [و] به جای اینکه با دلسوزی و همدردی مشکلات ما را در نظر بگیرند و راه چاره‌ای برای حل آن بیندیشند،] [از یک طرف رویه بی‌اعتنائی پیش گرفته و از طرف دیگر هر وقت فرصتی به دست می‌آید به بهانه‌ای اظهارات غیر دوستانه نسبت به ایران می‌نمایند،] [و برای من که در تمام دوره زندگانی اجتماعی خود نهایت عشق و علاقه‌ها به توسعه روابط بین ایران و آمریکا داشته و تقریباً عمر خود را صرف این کار نموده‌ام] اکنون نهایت موجب تأسف است که ملاحظه می‌کنم در عهده‌ی که سمت سفارت کبرای ایران در واشنگتن به عهده این جانب می‌باشد و ایران بیش از هر موقع دیگر در تاریخ خود به مناسبات حسنه با آمریکا احتیاج دارد یک چنین وضعی پیدا شده که محتمل است به نتایج وخیم برسد. به این جهت خواستم بار دیگر کوشش خود را بنمایم و با جلب توجه اولیای درجه اول وزارت خارجه آمریکا به این موضوع سعی نمایم هرگاه سوء تفاهماتی برای دولت شما پیش آمده [به] رفع آن اقدام و از ادامه جریان فعلی در صورت امکان جلوگیری شود،] [و چون امثال شما و همکاران پایین‌تر از خودتان سابقه طولانی در کارهای ایران دارید و محتاج به این توضیحات نیستید،] [لذا درصدد برآمدم با آقایان بالاتر یعنی کسانی که در نتیجه تغییر دولت روی کار آمده تماس بگیرم،] [متأسفانه در این قسمت همیشه با مشکلاتی برمی‌خوریم و اکنون که آقای وزیر خارجه در مسافرت هستند انتظار داشتم آقای معاون که سمت کفالت وزارتخانه را دارند این جانب را بپذیرند و مطالب ما را به گوش خود بشنوند. اکنون از شما تمنا دارم که عین اظهارات این جانب را به اطلاع بالاترین مقامات وزارت خارجه

برسانید و خاطر آنها [را] به وضع نامطلوب فعلی متوجه سازید تا موقع از دست نرفته اقدامی برای جبران گذشته به عمل آید.

سپس راجع به اظهاراتی که آقای وزیر خارجه قبل از مسافرت خود به کره ضمن یک سیس اولاً آقای وزیر خارجه می‌دانند یگانه جمعیتی که در ایران کمونیست تشخیص داده شده حزب سابق توده است که غیرقانونی اعلام گردیده و هیچ یک از دسته‌های افراطی چپ خود را توده یا کمونیست نمی‌خوانند و دولت چگونه می‌تواند به صرف اینکه جمعیت‌هایی شعارهای افراطی به کار می‌برند آنها را کمونیست بشناسد و بر علیه آنها اقدام کند؟]

ثانیاً در صورتی که آقای وزیر خارجه از فعالیت کمونیستها در ایران نگران می‌باشند منطق ایشان برای عدم کمک به ایرانیان چیست؟] زیرا معزی الیه بخوبی می‌دانند که دولت فعلی هیچ گونه تمایلی به کمونیزم ندارد و احزاب ملی ایران نیز که از دولت پشتیبانی می‌کنند با کمونیستها مخالف هستند و توده ملت ایران هم به علت سوابق تاریخی و مذهبی خود به استقلال و حاکمیت ملی ایران علاقه مند می‌باشد.،] بنابراین چه می‌شود که به جای کمک به چنین دولتی و تقویت بنیه اقتصادی ملت ایران برای مقاومت [در] مقابل کمونیزم،] دولت امریکا به عنوان وجود فعالیت‌های کمونیستی،] ایران را از مساعدتی که اکنون برای نجات خود محتاج به آن می‌باشد محروم می‌کند؟]

ثالثاً به فرض اینکه دولت شما به صحیح یا غلط نظری اتخاذ نموده [از] اعلام آن به وسیله این قبیل طرق غیردوستانه چه نتیجه می‌گیرد؟] و آیا به جای مصاحبه مطبوعاتی بهتر نیست مطالب خود را توسط این جانب یا مستقیماً در تهران به دولت ایران اظهار بدارند،] زیرا به نظر من نه فقط دولت آمریکا از روش اخیر خود به شکلی که آقای وزیر خارجه اقدام نموده و یا جناب آقای رئیس جمهور در سخنرانی انجمن حکام ایالات بیان فرموده نتیجه‌ای برای رفع مشکلات فعلی نخواهد گرفت،] بلکه برعکس شدت اوضاع می‌افزاید و امید ایرانیان به دوستی آمریکا تدریجاً سلب می‌شود و با مسدود شدن این روزنه امید طبیعی است که افراد بی چاره و بی خبر به دامن کمونیزم می‌افتند.

آقای جرنگان قسمتی از اظهارات این جانب راجع به علائم برودت در مناسبات بین دو کشور را با اظهار تأسف تصدیق کرد و گفت خود ما هم در وزارت خارجه پیوسته به این فکر هستیم که چگونه می‌شود وضع فعلی [را] اصلاح نمود و با اینکه اوقات بسیار صرف نموده [ایم] هنوز راهی به نظر ما نرسیده است.]. زیرا اساس جریان اخیر از موضوع نفت سرچشمه می‌گیرد که دولت ایران بخوبی می‌داند ما دو سال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم و زحمات ما به جایی نرسید و دولت شما در آخرین مرحله از مذاکرات

تصمیمی اتخاذ کرد که به نظر [ما] غیرمنطقی [است]، زیرا با قبول پیشنهاد اخیر انگلستان که ما واسطه مذاکره آن بودیم دولت ایران اولاً تمام عملیات مربوط به اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت را در دست خود می‌گرفت و آزاد بود که از هر کشوری که مصلحت بداند کارشناس برای حوائج خود استخدام نماید.

ثانیاً برای فروش محصولات نفتی ایران [...] که مخالف قانون و احساسات ملی ایرانیان نبود بازار پیدا می‌شد وعایدات سرشاری نصیب ایران می‌گردید.

ثالثاً یک دادگاه بین‌المللی و بی‌طرف به اختلافات طرفین راجع به غرامت و مطالبات رسیدگی می‌کرد و ترتیب کارطوری پیش‌بینی شده بود که در صورت مدیون شدن ایران بار سنگینی بر خزانه مملکت تحمیل نمی‌شد [و] در ظرف مدت محدودی ایران می‌توانست دین خود را به وسیله تسلیم جنس (یعنی محصولات نفتی) بپردازد.

بعلاوه به مجرد اینکه قراری بین ایران و انگلستان گذاشته می‌شد و ما از مخمضه فعلی که وجه [۹] اختلاف بین ایران و انگلستان است خلاص می‌شدیم آمریکا دیگر در مقابل دوست و متفق خود انگلستان محظوری [محدوری] نداشت و می‌توانست به وسایل و اشکال مختلف به ایران کمک نماید [،] ولی چون دولت شما این پیشنهاد را قبول نکرد و راه دیگری هم که موردپسند انگلستان باشد به نظر نرسید ما ناچار شدیم که خود را کنار بکشیم.

در این موقع اضافه نمود که [:] من باید صریحاً و با کمال صداقت یک حقیقت دیگری را هم به شما بگویم [وآن] این است که اصرار دولت ایران به اینکه پرداخت غرامت محدود به تأسیسات موجود باشد مورد قبول خود ما هم نیست [،] زیرا آمریکا در عربستان سعودی و نقاط دیگر دارای امتیازات نفت است و هرگاه این سابقه از طرف ایران گذاشته شود فردا صدای دیگران هم درخواهد آمد و هر کشوری راه را برای خود باز خواهد دید که عنوان ملی کردن را پیش گیرد و به ما پیشنهاد نماید تا خود را به قبول غرامت درباره تأسیسات موجوده قانع سازیم و این امر اساس نقشه سرمایه‌داری و مخصوصاً به کار بردن سرمایه‌های آمریکایی در کشورهای بیگانه را متزلزل می‌سازد.

از این موضوع که بگذریم مشکل حزب کمونیست توده است که هرچند غیرقانونی اعلام شده ولی همچنان تحت عناوین مختلف به فعالیت خود ادامه می‌دهد و روزه به روز بر قوت آن افزوده می‌شود و متأسفانه دولت ایران نه فقط در مقابل آن عکس‌العملی نشان نمی‌دهد بلکه ادارات انتظامی ایران اجازه می‌دهند که دسته‌های توده رسماً در خیابانها تظاهر بنمایند.

البته برای ما تردیدی نیست که دکتر مصدق میلی به کمونیسم ندارد و شخص من از

جمله کسانی هستم که به قدرت رهبری ایشان معتقد می‌باشم و ایمان دارم که در میان رهبران خارجی که با فعالیت کمونیستها در ممالک خود مواجه هستند هیچ کس بهتر از آقای مصدق از عهده کمونیستها بر نمی‌آید، [،] ولی این نکته هم برای ما آمریکاییان بخصوص کارشناسانی که مربوط به تاریخ توسعه کمونیزم در دنیا هستند مسلم می‌باشد که تا به حال هیچ دسته یا حزبی که با کمونیستها همکاری نموده جان به سلامت در نبرده و به علت تشکیلات منظم و تعلیمات مؤثر که به کمونیستها داده می‌شود همیشه موفق می‌شوند کسانی را که قصد همکاری و مماشات با آنها [را] دارند مضمحل و خود را بر آنها مسلط می‌سازند. لذا نگرانی ما از این است که آقای مصدق به این امر پی نبرده و با کمال علاقه مندی که به حفظ استقلال کشور خود دارند ممکن است تدریجاً زمام اختیار را از دست بدهند و کمونیستها بر ایران مسلط گردند و البته شما می‌دانید که مهمترین مشکل آمریکا در دنیای امروز مسئله کمونیزم است و مردم و دولت آمریکا از هیچ امری بیش از کمونیزم وحشت ندارند. [،] لذا بسیار طبیعی است که چون یک مخبر روزنامه [از] وزیر خارجه در مصاحبه مطبوعاتی سؤالی در این باب می‌نماید وزیر خارجه نگرانی درونی خود را اظهار می‌دارد و یا آنکه چون رئیس جمهور در مقابل حکام ایالات می‌خواهد خطر توسعه کمونیزم را توضیح و اقدام آمریکا برای جلوگیری از آن را خاطرنشان سازد در نطقی که قبلاً حاضر نکرده و راجع به اوضاع کشور [های] آسیایی بحث می‌کند طبعاً اشاره‌ای به فعالیت کمونیستها در ایران هم می‌نماید بخصوص که در جراید هر روز و قبل از رفتن به کنفرانس حکام خبر مهمی درباره فعالیت کمونیستهای ایران به نظر ایشان در روزنامه [ها] رسیده بود.

خلاصه آنکه آقای وزیر خارجه و آقای رئیس جمهور به هیچ وجه قصد ندارند بر مشکلات ایران بیفزایند بلکه برعکس، [،] پیوسته به فکر ایران بوده و در صدد چاره‌جویی هستند.

این جانب اظهار داشتیم فعلاً قصد وارد شدن در گفتگوی نفت و یا مباحثه راجع به قدرت کمونیستها و اینکه در آینده چه خطری از جانب آنها برای ایران متصور است ندارم، [،] همین اندازه می‌گویم که دولت آمریکا با قبول مقام رهبری در میان کشورهای غربی و با تصدیق به خطر کمونیزم برای دنیا به نظر این جانب نباید موضوع ایران را به عنوان اینکه یک مشکل لاینحل می‌باشد بکلی کنار بگذارد. بعلاوه به جای اینکه در نتیجه رده پیشنهاد اخیر انگلیس خشمگین یا عصبانی شود باید مانند یک پزشک عالی مقام با صبر و حوصله کامل به مشکلات موجود ایران هم توجه نماید و از روی همدردی و ملاحظت تأمل کند که چرا دولت پیشنهاد انگلیس را قبول ننمود و با وجود

بحران اقتصادی فعلی از پذیرفتن شرایطی که به نظر شما منطقی و منصفانه بوده خودداری کرده، آن وقت خواهید فهمید که ردّ این پیشنهاد از طرف ایران روی هوا و هوس نبوده بلکه هیچ دولتی در مقابل افکار عمومی ملت ایران قادر به قبول آن نخواهد بود.

در مسئله نفوذ حزب توده هم به نظر من دولت شما باید ببیند آیا از ادامه روش فعلی یعنی بی‌اعتنایی درباره ایران و ادای جملات غیردوستانه چه نتیجه‌ای خواهد گرفت؟^[۹] و هرگاه تصور می‌نمایند با ادامه این روش بر مشکل مزبور فائق خواهند آمد البته مختارند هر سیاستی را می‌خواهند درباره ایران اتخاذ کنند^[۱۰]، ولی چنانچه تصدیق دارید سیاست فعلی جز ناامید ساختن ایرانیان از دوستی با آمریکا و توسعه نفوذ کمونیستها نتیجه‌ای ندارد بهتر است تا فرصت باقی است و دولت ایران این اندازه مایل به حفظ مناسبات خود با آمریکا می‌باشد روش خود را تغییر بدهید^[۱۱] [و] در خاتمه تذکر دادم^[۱۲]:

بعضی از آمریکاییان تصور کرده‌اند آقای دکتر مصدق عمداً تظاهراتی به همکاری با کمونیستها و یا نزدیکی به جماهیر شوروی می‌نماید تا آمریکاییان را بترساند و بدین وسیله مساعدت مالی برای خود از آمریکا به دست آورد و اضافه نمودم این امر کاملاً برخلاف واقع بوده و ما ایرانیان بخصوص آنهایی که مثل من تاریخ ملت آمریکا را خوانده و از جنگهای ملت قهرمان آمریکا با اطلاع می‌باشند بخوبی می‌دانند که دوستی آمریکا را نمی‌شود به وسیله تهدید جلب نمود. در عین حال این نکته را می‌خواهم بگویم که ایرانی‌ها نیز مانند ملت آمریکا دارای احساسات تند و تیز می‌باشند و همان‌طور که از کوچکترین بی‌اعتنایی یا حرفهای زننده می‌رنجند و ممکن است دست به اقدامات خطرناک بزنند^[۱۳]، در مقابل جزئی‌ترین محبت تحت تأثیر قرار می‌گیرند^[۱۴]، لذا با همه این اوضاع و احوال که امروز صحبت آن را نمودیم هرگاه اولیای دولت شما نمی‌توانند در این موقع کمکی به التیام زخمهای ایران بنمایند خوب است با بی‌اعتنایی و ادای جملات غیردوستانه نمک به این جراحات نپاشند و سعی نمایند در این موقع بحران مناسبات دوستانه بین ما محفوظ بماند.

مذاکرات فوق با تظاهر به خصوصیت از طرف آقای جرنگان و احوالپرسی از یک یک اعضای خانواده این جانب خاتمه یافت و در موقع خداحافظی گفت این مذاکره بسیار مفید بوده و این را هم می‌خواهم به شما اطمینان دهم که آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل در پذیرفتن شما تعمدی نداشته بلکه چون آقای وزیر خارجه دیشب از مسافرت مراجعت نموده و قرار بود امروز به وزارتخانه بیایند ایشان فرصت ملاقات شما را نداشت. به این ترتیب با قائم مقام معاون وزارت خارجه خداحافظی نمودم و عصر دیروز هم که ایشان را در میهمانی سفارت هاشمی اردن دیدم بار دیگر از این ملاقات و

صحبت‌های آن روز [در متن اشتباهاً «امروز» تایب شده است]. اظهار خوشوقتی کرد.
 سفیر کبیر - اللهیار صالح
 محل امضا

✱

یازدهمین سند، نامه اشرف پهلوی است از فرانسه به امیر اسدالله علم، مسئول املاک سلطنتی. این نامه تاریخ ندارد، ولی از محتوای آن استفاده می‌شود که مربوط به بعد از کودتای ۲۸ مرداد و قبل از ورود وی به ایران تحریر یافته است.
 اشرف به دلیل شرکت در حادثه ۲۳ تیر ۳۰ و ارتباط با اقلیت دوره شانزدهم و تحریک آنها و... مورد اعتراض دکتر مصدق واقع گردید و به همین علت در تابستان ۱۳۳۰ به اروپا رفت^{۳۴} و در آنجا به توطئه علیه دولت پرداخت. در تیرماه ۱۳۳۱ که کشور آستان حوادثی بود، به تهران آمد و در روزهای ۲۴ و ۲۷ تیر با قوام السلطنه ملاقات کرد. در نیمه دوم سال ۱۳۳۱ به دلیل اعتراض دکتر مصدق به عملیات وی و مادرش، به خارج از کشور رفت و در سازماندهی عملیات ۲۸ مرداد از سوی خارجی‌ها به کار گرفته شد. اشرف مدتی قبل از کودتا به عنوان رابط هیئت خارجی طراح کودتا و شاه، به نام اشرف شفیق وارد تهران گردید و به دلیل اعتراض دکتر مصدق مجبور شد پس از ۴۸ ساعت مجدداً به خارج برود.
 اشرف در این نامه مخارج ماهانه خود و فرزندش را ۵ هزار دلار در ماه می‌نویسد. منطقی است که شخصی با این مخارج گزاف در ۳۵ سال قبل، آن هم در یک کشور دچار فقر، نتواند زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشد و مجبور شود تا در توطئه‌های ضد میهنی شرکت جوید.

اشرف در این نامه پس از اشاره به مشکلات مادی خود، از «دولت پیش» گلایه کرده و می‌نویسد: «این تمام ضررها نیست که من از دولت پیش خوردم، پس این دولت موظف است که جبران کند.»

در این نامه اشرف از ارتباطش با رشیدیان، یکی از عوامل انگلیسها در ایران، پرده برمی‌دارد. از نصرتیان که رابط اشرف و مادرش و مخالفان دولت دکتر مصدق بوده است نیز نام می‌برد. متن این نامه، به شرح ذیل است:

«آقای علم

چندین کاغذ به شما نوشتم و از این همه مزاحمت معذرت می‌خواهم. ولی آیا به من حق می‌دهید [؟] مدت یک ماه تمام است که من در شهر پاریس بدون دیناری پول

مانده‌ام و واقعاً مستأصل شدم و هرچه هم تلگراف می‌زنم به تهران [،] به دربار [،] به نخست‌وزیر [،] به شما [،] جوابی ندارم و پولی نمی‌رسد. دیگر واقعاً کم مانده یقه‌ام را پاره کنم. تصور نمی‌رود در شهر غربت بی پولی تا چه اندازه سخت است. [؟] آقای علم دو موضوع را می‌خواستم یادآوری کنم [:]

یکی موضوع طلب من از زاره آقایان و خانم نی آقایان است که روی هم یکی ۶ میلیون و نیم فرانک فرانسه است و دیگری ۵۰ هزار تومان. زاره آقایان الآن در تهران است و این بهترین موقع برای تصفیه حساب من است.

دیگری موضوع املاک مصریان است که باید متوجه باشید. این شخص مقداری از املاک و مرغوبترین قسمت‌های این املاک را به اسم پسرش کرده و من واقعاً در این معامله یک میلیون و دویست هزار تومان [،] صد هزار تومان عاید شده [،] چون دویست هزار تومان هم که خودم دستی دادم. در این موقع که بحمدالله وضعیت تغییر کرده و اعلی حضرت در عین عظمت هستند [،] می‌توانید اقدام کنید و این مقدار املاکی که این شخص به اسم پسرش کرده به من بازگردانید. با آقای رشیدیان تماس بگیرید و موضوع فروش منزل را حل کنید.

قبل از هر چیز برای من این ماهیانه دوماهه را بفرستید که از گرسنگی نمیریم تا ببینیم چه می‌شود. سلامتی شما را از خداوند خواهانم.

[امضا] اشرف پهلوی

مخارج پسر و خود من همان‌طور که قبلاً هم نوشتم ۵ هزار دلار در ماه است [،] و من دوماهه از شما طلبکارم. صورت [...] را با نخست‌وزیر [...] و یک ترتیبی بدهید شاید این مبلغ را دولت به ارز بپردازد. این تمام ضررها نیست که من از دولت پیش خوردم [،] پس این دولت موظف است که جبران کند.»

*

دوازدهمین سند، نامه محمد خلیل جواهری، مؤسس لژ ماسونی پهلوی^{۳۵}، است به دکتر عباسعلی خلعت‌بری در تاریخ ۱۳۳۳/۲/۲۲. از نکات مهم این سند، ذکر موافقت محمدرضا پهلوی با شرکت ارنست پرون و دکتر احمد هومن در کنگره ماسونی گرانراند اوریان است که نشانگر اطلاع و دخالت محمدرضا پهلوی در فعالیتهای ماسونی است.

نکته مهم دیگری که در این سند قابل توجه است، آیات و عناوین و اشکال به کار رفته در کاغذی است که نامه بر روی آن نوشته شده است. ظاهراً عناوین مذکور برای پیشگیری از افشای ماهیت ماسونی جریان فوق به کار برده می‌شده است. متن این سند به

شرح ذیل است:

تهران ۱۳۳۳/۲/۲۲

جناب آقای دکتر خلعت‌بری

برادر عزیز: نامهٔ محبت‌آمیز جناب عالی و دعوت نامهٔ لژ گرانند اوریاونت فرانسه رسید. تا امروز در این خصوص مطالعه می‌کردم و تصمیم گرفتم که دو برادر از تهران برای شرکت در این کنگره بفرستم. این دو برادر آقایان ارنست پرون و دکتر هومن می‌باشند و اعلیٰ حضرت همایونی نیز موافقت فرموده‌اند... جواب نامهٔ گرانند اوریاونت را هفتهٔ آینده توسط جناب عالی تقدیم خواهم نمود. البته مقصود بنده از انتخاب و فرستادن دو برادر از تهران فقط از این جهت است که مدتی است شما از ایران دور هستید و از جریانات و تحولات اخیر ما اطلاعاتی ندارید، همچنین آقایان مهندس هومن و آقای اقبال. ولی در نامه‌ای که به گرانند اوریاونت نوشته می‌شود نام شما سه برادر در آن ذکر خواهد شد. تمام برادران به شما سلام می‌رسانند. خدمت آقایان اقبال و مهندس هومن سلام بنده [را] ابلاغ فرمایید.

با احترامات برادرانه

[محل امضا:] محمد خلیل جواهری

•

سیزدهمین سند، نامه‌ای است از سفارت انگلیس در تهران به مهندس جعفر شریف امامی، نخست‌وزیر وقت ایران، در تاریخ ۹ اسفندماه ۱۳۳۹ ش، مبنی بر اعلان خبر و ارسال نشان شوالیهٔ صلیب بزرگ مقام سنت مایکل و سنت جورج اهدایی ملکهٔ انگلیس به وی.

«این مدال در ۱۸۱۸ م برای اعطا به شهروندان جزایریونی و مالت که بتازگی تحت الحمایهٔ انگلیس شده بودند و همچنین اتباع انگلیسی که در آن جزایر خدمات شایانی انجام داده بودند معین شده بوده است.

پنجاه سال بعد که جزایریونی به یونان واگذار شد، یعنی در سال ۱۸۶۹، حوزهٔ این مدال گسترش یافت و معمولاً برای خدماتی که در کشورهای مشترک المنافع انجام می‌شد، بویژه برای دیپلماتها و مقامات اداری کشورهای مشترک المنافع اختصاص یافت.»^{۳۶}

در هر صورت اعطای نشان مذکور از سوی ملکه انگلیس به شریف امامی نشانگر ارتباط و خدمات وی به آن کشور است.

متن سند به این شرح است:

نشان انگلیس

سفارت کبرای انگلیس

تهران

۹ اسفند ماه ۱۳۳۹

«جناب آقای نخست وزیر»

حسب الامر ملکه، محترماً به اطلاع جناب عالی می‌رسانم که علیاحضرت با مسرت خاطر انتصاب آن جناب را به عنوان نایت گراند کراس آف دادر آف سینت مایکل اند سینت جورج (افتخاری) تصویب فرموده‌اند.

با کمال مسرت نشان مزبور را به پیوست ایفاد می‌دارم.

ممنون خواهم شد چنانچه لطفاً برگ ضمیمه را امضا و به این جانب اعاده دهید تا فرمان انتصاب به وسیله دفتر مرکزی نشانهای شوالری تهیه گردد.

موقع را مغتنم شمرده، احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم.

سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان»

چهاردهمین و آخرین سند، صورت درخواست حق عضویت مهندس جعفر شریف امامی در لژ فراماسونی تهران (تابع لژ اعظم اسکاتلند) به تاریخ ۵ مهر ۱۳۴۵ است که توسط خزانه دار لژ تهران (مصطفی عامری) برای شریف امامی ارسال شده بوده است. نکته قابل توجه اینکه در جلد سوم فراماسونری اثر راثین، ذیل اسامی اعضای لژ تهران، نام مهندس شریف امامی ضبط نشده است. متن سند به شرحی است که در اصل اسناد ملاحظه می‌فرمایید.

یادداشتها

۱. جلال آل احمد، خارک، دژتیم خلیج فارس، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱)، ص ۹۳.
۲. غلامحسین مقتدر، کلید خلیج فارس، (تهران، ۱۳۳۳)، ص ۵۱-۱۵۰.
۳. احمد فرامرزی، جزیره خارک، به کوشش حسن فرامرزی، (تهران، ۱۳۴۷)، ص ۲۲ و ۲۵.
۴. آل احمد، همان، ص ۵۷.
۵. غلامعلی بایندر، خلیج فارس، (بی تا، بی جا)، ص ۶۴.

۶. آل احمد، همان، ص ۱۵۳.

۷. کرزن، آن چنان که از سیاستمداری چون او انتظار می‌رود، عامل ویرانی جزیره قشم را «دزدان دریایی» و... معرفی می‌کند. باید پرسید چه عاملی را مخرب‌تر از سلطه و مداخله بیگانگان در خلیج فارس در طی قرون اخیر می‌توان شناسایی کرد؟

کافی است تنها به ذکر عملکرد یکی از هموطنان کرزن در قشم به نقل از خود او بپردازیم تا مشخص گردد که منطقه خلیج فارس، عناصر و عواملی مخرب‌تر از تامس هرتون‌ها به خود ندیده است.
کرزن می‌نویسد:

«وقتی داستانی خوانده‌ام که از قرار معلوم بی حقیقت نیست، و آن راجع به یک انگلیسی ازدین برگشته [!] است که در اوایل قرن حاضر ماجرای گستاخی و جنایت را در لباس شیخ مسلمان قشم به نهایت رسانید. این مرد خارق‌العاده که نام اصلی او تامس هرتون بود، زندگانی خود را با کار شاگرد نجاری در نیوکاسل آغاز کرد و طی عمر خود، ابتدا در قشون سوئد سرباز و بعد سردهنده دزدان تاتار در کریمه و بازرس روسی در کرانه دریای خزر، یک حاجی مسلمان و تاجر برجسته بصره و نماینده کمپانی هند شرقی در این بندر، و فرمانده نیروی بحری شیخ قشم شد و طی سال‌های مزبور، از هیچ‌گونه جنایت (دادگاه روسی او را به مرگ محکوم کرده بود) و جرم و گناه که در دفتر ما نوشته اند قصور ننمود، و در پایان تبهکاری‌های خود، برضه ارباب عربش در قشم قیام، و او را سرنگون و معدوم کرد و عیال بیوه‌اش را به زنی گرفت و خود را شیخ جزیره نامید و یک ربع قرن با سختگیری و کامیابی فرمانروایی نمود و به واسطه رفتار قرین عدل و داد [!] محبوبیت [!] یافت.
وی هیچ‌گاه به زبان اصلی خویش حرف نمی‌زد، بلکه مثل مسلمان متعصبی رفتار می‌نمود، ولی هنگامی که یک کشتی انگلیسی در سواحل جزیره او به خاک نشست، از هموطنان خود با بزرگواری تمام پذیرایی کرد و چون شنیده بود که تعداد افسر و ملوان کشتی صدویست نفر است، با سخاوت بسیار، برابر همین عده زنان اسیر را به رسم پیشکش روانه کشتی ساخت» (ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۴۹۶).

۸. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه دکتر غلامعلی وحید مازندرانی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، ج ۲، ص ۴۹۴.

۹. صادق نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، (تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۴۱۳.

۱۰. شیخ عبدالرسول خان بوشهری، پسر شیخ نصرخان، پس از درگذشت پدرش در سال ۱۲۱۵ قمری به حکومت بوشهر و مضافات آن منصوب گردید. وی در سال ۱۲۲۲ قمری معزول گشته به شیراز آمد و در سال ۱۲۲۴ قمری دوباره به حکومت بوشهر منصوب گردید.

در ۱۲۴۸ در محاصره خوانین دشتستان پس از کشته شدن همراهانش در حالی که به برجی پناهنده شده بود خود را به قتل رساند (به نقل از: مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، ج ۵، ص ۱۴۶).

۱۱. محمد شاه قاجار

۱۲. Batiment (ساختمان)؛ مؤلف فارسنامه ناصری، حاجی میرزا حسن فسایی، در گزارشی که از سفر خود به خارک در سال ۱۲۹۷ ه.ق به رشته تحریر درآورده است، راجع به این ساختمان می‌نویسد: «... عمارتی قریب به انهدام از طایفه ولندیز (هلندی) در این جزیره باقی است...» (به نقل از: آل احمد، همان، ص ۱۶۰).

۱۳. میرزا احمدخان علاءالدوله؛ در شب ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ ه.ق بمب بزرگی در خانه علاءالدوله توسط حیدرخان عمواغلی برای ایجاد رعب و وحشت در میان مخالفان منفجر شد و بعدها نیز وی مورد سوء قصد قرار گرفت و بر اثر جراحات وارده بعد از مدتی درگذشت.

علاءالدوله چون در سفر لرد کرزن به خلیج فارس حاضر نشده بود به عنوان نماینده دولت ایران، تحقیر وی را پذیرا گردید و با خیرمقدم گفتن به نایب السلطنه هند در داخل کشتی انگلیسی، حیثیت و استقلال کشور را جریحه دار سازد، مورد غضب سیاست انگلیسی بود.

۱۴. نمایندگان و انجمنها و جراید تندرو و افراطی.

۱۵. معتمد دیوان رئیس نظمیه تهران؛ وی تا تصرف تهران ریاست نظمیه پایتخت را برعهده داشت.

۱۶. حسین پاشاخان امیربهدادر، وزیر جنگ.

۱۷. سعید نفیسی راجع به «عمارت خورشید» می نویسد: «تا چندی پیش در تهران روبه روی کاخ دادگستری کنونی تالار بسیار بزرگی از همان زمانهای آغاز دوران قاجارها بود که آن را عمارت خورشید می گفتند و به جای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته اند. (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۴۸).

۱۸. ۲۴ بهمن

۱۹. در کتاب بیست سال با اعلی حضرت رضاشاه، خاطرات سلیمان بهیودی، صفحه ۶۷، نامی از لورین جزو ملاقات کنندگان با رضاخان در تاریخ مذکور ضبط نگردیده است. مورد دیگر ملاقات لورین در تاریخ ۷ آبان ۱۳۰۳ ش با سردار سپه است که در کتاب مزبور قید نگردیده است (ر.ک. به: سر پرسی لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳)، ص ۱۱۹.

۲۰. سپهبد امیراحمدی.

۲۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، (تهران: زوار، ۱۳۴۳)، ج ۳، ص ۶۰۱.

۲۲. همان، ص ۵۸۸. برای اطلاع بیشتر از غائله جمهوریخواهی ر.ک. به: همان، ص ۶۰۳-۵۸۳.

۲۳. روزنامه مجلس، ش ۸، (۲۲ شوال ۱۳۲۴ ق.).

۲۴. ثریا اسفندیاری، همسر سابق محمدرضا پهلوی، درباره علت خروج مادر و خواهران شاه از ایران در مرداد سال ۱۳۳۱ در خاطرات خود چنین می نویسد:

«سوم اوگوست [۱۲ مرداد ۱۳۳۱] مصدق یادداشت تهدیدآمیزی به ملکه مادر و اشرف فرستاد و از آنها خواست که تا بیست و چهار ساعت کشور را ترک کنند، وگرنه به خاطر دسیسه و خیانتشان دستگیر خواهند شد. شاه چون نتوانست خویشان خود را یاری دهد، آنها جامه دانهایشان را بستند. ملکه مادر به همراه شمس به کالیفرنیا پرواز کرد. گرچه شمس [در متن اشتباهاً «اشرف» ضبط شده است] تبعید نشده بود، ولی وی نخواست مادر پیرش را در چنین شرایطی ترک گوید. آنها خانه ای در بورلی هیلز اجاره کردند. اشرف به سوی پاریس پرواز کرد.» [ص ۸، ترجمه موسی مجیدی (چاپ وانتشارات سعادت)].

۲۵. آخرین پیشنهاد انگلستان درباره نفت، در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ توسط هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، تسلیم مصدق شد. دکتر مصدق در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ در یک پیام رادیویی خطاب به ملت ایران، دلایل رد پیشنهاد دولت انگلستان را اعلام کرد. بنابر اظهارات دکتر مصدق، پیشنهاد مذکور در الفاظ با پیشنهادهای سابق تفاوت داشت، نه در معنا.

۲. اشاره به روی کار آمدن حزب جمهوریخواه دارد.

۲۷. جان فوستر دالس

۲۸. اشاره به مصاحبه ۷ مرداد وزیر خارجه آمریکا و مصاحبه مطبوعاتی ۱۵ مرداد آئینهاورد دارد. در مصاحبه های فوق، نسبت به تشدید فعالیت حزب توده ابراز نگرانی شده بود.

۲۹. ریچارد کاتم آمریکایی می‌نویسد: «از ژوئیه ۱۹۵۲ تا ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] یعنی زمانی که سرانجام مصدق سرنگون شد، نه در مورد دشمنکامی انگلیسی‌ها و آمریکاییان نسبت به مصدق کوچکترین پرده‌پوشی به عمل آمد و نه هویت جانشین احتمالی مصدق، سرلشکر فضل‌الله زاهدی، زیاد مورد شک و تردید قرار گرفت.» کاتم ریچارد، ایالات متحده آمریکا، ایران و جنگ سرد، ترجمه محمدعلی آتش‌برگ، (تهران: شرکت تعاونی ترجمه و نشر بین الملل، ۱۳۶۲)، ص ۸۲ و ۸۱.
۳۰. سی. ام. وودهاوس، عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، به کوشش و با مقدمه احمد بشیری، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۴)، ص ۵۵ و ۵۴.
۳۱. آنتونی ایدن، خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، (تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷)، ص ۳۰۱.
۳۲. محمد مصدق، خاطرات و تألمات مصدق، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق [و] به کوشش ایرج افشار، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵)، ص ۹۶-۳۹۵.
۳۳. ژنرال بیدل اسمیت قبل از ریاست جمهوری آیزنهاور در رأس سازمان سیا قرار داشت. سپس در سمت معاون وزیر به وزارت امور خارجه منتقل شد (در دوران جان فاستر دالس). وی از مخالفان دولت ایران بود و بنابر نوشته وودهاوس، در ماه ژانویه و پیش از ترک سرپرستی سیا، نزد [کرمیت] روزولت گله کرده بود که حرکت بریتانیایی‌ها بسیار بطلی است... (عملیات چکمه، ص ۵۳).
۳۴. نگاه کنید به: فرازهایی از زندگی شهید دکتر سید حسین فاطمی، فصل «یادداشت‌های دکتر فاطمی در اختفا» ذیل عنوان «نامه دکتر مصدق و مسافرت اول شاهدخت اشرف» (تهران: نشر صمدیه، ۱۳۵۸)، ص ۳۵-۳۴.
۳۵. معروف به اُر همایون.
۳۶. با تشکر از آقای کاوه بیات که این مطلب را با مراجعه به فرهنگ نشانها در اختیار این بنده قرار دادند.

Handwritten text in Urdu script, likely a continuation of the letter or a separate note. The text is dense and covers the lower half of the page.

و در هر غم ملک
بفرستد بیدار بیدار بیدار

و این موی نیشم مد خط است

بچه آیم از روی لطم صبح نرسیم نظم فک است
یک مری دل داشته بستم دگر بزم بزم بزم
بیداریم اولی طرف تعجب دارم از همه
و دل بستم سر است سوزنده بزم بزم
باز خانه باکو و آب گشته از دست از
از سیه در ریشم هر یک نم بدم بسلام
خفاں بزم بزم بزم بزم بزم

۱۳

صح نہ داجہا نو ملک مرکہ و ہر اے کتب
وہ رو بہ تہ و لایمہ اگر آری و ستر
تہ تمام، طرف سرینہ

دہر اور بطارت، ہنسہ و لہجہ، اگر آدیں و دست
نسہ سلام، اعطاف سیرت

اگر کتاب رضا مدبر تعلقه نظر کنی تا ابد بر تو
برکت و قوت و غم و از تو سبب که تیرا از غم
بخشد اوست اگر رضا بد تو سر آید و در
صفت اگر هر حرکت دین کند از تو
و اینست که ام کاظم مودت است خواست

امیر خزانہ

محمد عبد الحليم

7-11-11
11-11-11
11-11-11

کار آمد حضرت

آمار و نقش هر فرد

2000

سیرت حمید و عبید انوار و مہمان نواز

مترد بلال بن قيس، مترد

وہ، طہیان حق نہ سر وزیر ادا کا

لکھنؤ، جمعہ، ۱۵ مارچ ۱۹۲۷ء

گفتگو مع مالداروں کا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



British Legation,
Tehran.

بسم الله الرحمن الرحيم

مذکور است که در صبح ۳۱ شهریور (۲۲ دلو) حضرت شرف داشتند ایشان را که در این
نقطه جهانجام سانسوخته فاین دولتین ایران و انگلیس دردم و قوما حضرت شرف را در این باب
صبر و عظم و در زیر امر عازبه عظمت پادشاه بختن اطمینان داده ام (چون مستزادیه چاهستانه
اطمینان دهم که آنچه را با حضرت شرف در آن روز کرده ام و آنکه ایشان معتمد شدم که آنجا خود تصدیق کردند
در این باره شخصی که پس از ورودم در لندن حرمم داد و اسکی را که حضرت شرف و فاین در زیر
امر عازبه و وزیرانیه در گفتارهای سرور و بر آنجا نمیشد با فاضل عقیده فاین معتمد حوام بود و از آن
دقیقت نیست دولت عازبه در این روز و این فاین ملکین را بر این اساس متین فاین خبر دار دهم

ایام نوگشته ام باد
Peykounian



تاریخ ۳۱ برج سنہ ۱۳۰۲

وزارت جنگ

مخفی کرنا و مخفی است

ایر کورنل
دائرہ مخفی و کتب
نمبر ۱۶۵۴۱

دریم سکتہ را کہ با ہم شد تا سکتہ منہ ویدہ دیہ برای این

دندانہ ایک رکتہ الفکہ بہ خوشی بخورند و سبب اینست

مردم نرود و سکتہ بدافرخ فرستہ دند کہ با سکتہ این

برای کرده و فریم بر دی اینک افکار است جدیدی برای

خدمت نظامی کتب نام با لکھ نرود و سکتہ کہ دند و سکتہ

پہ اینک بدیم و دیم است کہ در خدمت دیم و سکتہ را

کہ در خدمت جہدیت یکہ امی است مئی و سکتہ با سکتہ

سکتہ و سکتہ صورت است او اینک و سکتہ

در میان مردم سکتہ سکتہ کہ سکتہ نام و سکتہ

اول کار و سکتہ باز در کہ در سکتہ دند باز در کہ

سکتہ حیم روز نامہ نویس کہ سکتہ قہار و سکتہ

سکتہ سکتہ را سکتہ و سکتہ سکتہ سکتہ سکتہ

سکتہ سکتہ سکتہ و سکتہ سکتہ سکتہ سکتہ

سکتہ سکتہ سکتہ و سکتہ سکتہ سکتہ سکتہ

بنا بر سه روز با یکدیگر بکنند در تمام حفظ خوب در میان خانه لان خود پیش شورای تا
و حالت فخر آورده و بختار نام بر او گذارند پس پیش به نه که قانون است
مقدس و رژیم مسکوت را بر جمهور است بکنند خانه
و این امر بطوری عاقلانه و معنی باید صورت پذیرد که کمتر تنقید و تندی در حق
همه دولت و ملتین ظاهر شود و در ضمن آن مسرت باشد
کارم است و روزی شروع بر اقدام و عمل کرده مقرر دستور گدازد و به پیش

۱۵/۳/۱۳۰۵

تبی بر سر کویان رستم هرگاه مکر کرم ۱۵

بر ز رسم غفرانو هفت ز درختان ایران لعل ایران
م آفرینگاه هر بانی جوانان آنها را بر کعبه در آفرینگاه
هر بانی بنام مل تنوع غنیزد در صدیکه زرد ساز
افراد ایرانی صبر مسند و متعاندان آنها را در آفرین
افراد مل تنوع غنیزد مل بر این باب هیچ نفر نهد
ص آنها را در آفرینگاه بپذیرد مکنه ای که لی غنیزد
مهر وقت ن آن هم نه م نسبت بکرم وفادار و غنیزد
در ایرانی بودن و صبر بودن آنها شبهه و کرم
نیت ربه غنیزد را در اینهم منظره اطلالند

ایام کلام با
سیاه کلام



مادر عزیز و دهر از جافم را در بزم میروم
 ۱۹ اندک است که مادر عزیزم ما را ترک کرده ای یقیناً مهاد
 در سه کانه که بان مادر هر بان ذریه تا حدی تاثر
 و دلگشایی ما را از جدایی مادر عزیز شرح داده است اینست
 شرحی که طالب روح خود را بان مادر عزیزش در این ایام
 هفتاد و نهم از کاس اهدا مادر عزیز اینها بنامه در ذوق
 بان وجود عزیزش غزل میگویم از دور مادر هر بانم غم بخورم
 بر این مادر بهیچانی نتوانم خطور آن مادر عزیز پس از این
 هنوز با غفلت بهر صحبت نموده ای اگر مخلص بودم

ساعتن نخواهد کرد زیرا که در وجود و صفت خواهد

دارم با، در بیانند با تلفون صبت عوام کرد.
از دید و ز صبح تا حال، بابل ^{مهران} و معصوم برادر ^{سپه}
ضی نامت است لاله همان موصوفه مادر رادیو آن

را شنیدم با موقع تر، در عزم لاریزان افتاد

افتاد محبوب که در وقت بابل، در عزم صبت

اگر نخواهد هم، برادر عزیزم و محسن با است امید، تلفون

کنید و با آن از حقیقت مطلب مطلع شود در حال

تیر از غصه فردن و دعا با سلامتی و سعادت را.

آن، در میان کارهای از دستم رفته.

از طالب، خواجه بایده الحمد لله سبب اهل اسلام

سواد آزاد حاضر خوب دلم کم میروند تا غنیه.

بکسر هم هفت مرد بود موش هم الحمد لله خوب

فقط سبب از اردو جمع کرد. و کمال مسلم بود

سعی شده. الب سبب از ترکیه هم است.

الحمد لله سبب کرد. عفت و خیر الملک نیز حلقه

خوب در ویرانه اهل اسلام بود داد و مدد

از سواد آزاد گفته همراه والد اکا خوب شده.

بیا مادر عزیزم خواهم فرستد.

ایلا غیر بد وقت اینا بیاید راجع بآن ، در غمخیز صبی
صحت مکتبه دهنه سلام برسانند . وضعیت مانی
، بنیاد جاس و کبی از این روز و مکتب
، را احسن بریزد چون از هر طرف طلبکاران ، رسنه
و طلبکاران مطالبه مکتبه . بجز از این سواد غمخیزم اردد
نیاورده و کاندنم طایفه دیار ، در بهیتم تمام مکتب
ماد غمخیزم ستمنا زبان ، ماد غمخیزم صبی سلام رسانند
و در هر مکتب تا سیکه موداد نیز دستار ، در غمخیز را کوبند
غزالاک و غمت نیز سلام خردان دارند و از طرف
سهم به بهیتم بطور آن سلام برسانند . تران ، در غمخیزم

۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵

[Handwritten musical notation on a single staff, featuring various notes and rests.]

[illegible][illegible]

شماره - ۲۰۱۶

تاریخ - ۲۱ مرداد ۱۳۳۲

پوست -

محرمانه



نارت کروی شاهنای ایران
دختر

۲۴۱

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر

در تعقیب تلگراف رمز شماره ۱۳۹ مورخ دیروز اینک گزارش تفصیلی ملاقات خود با آقای جری
قائم مقام معاون وزارت خارجه امرتار تقدیم میدارد :

پس از اینکه تلگراف رمز شماره ۳۸۰ مورخ ۱۹/۵/۱۳۳۲ وزارت امور خارجه دایر به ابلاغ دست

جنابعالی راجع به ملاقات با مکمل با معاون وزارت خارجه واصل گردید فوراً از وزارت خارجه امریکه اتفاق
نمودم که در ظرف امروز فردا موقعی را برای ملاقات با آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل وزارت خارجه
تعیین و اطلاع دهند. بعد از سه ساعت جواب رسید که متأسفانه آقای بیدل اسمیت گرفتاری زیاد دارد
و ملاقات معذور است آقای بایرود معاون هم در شهر نیست (ظاهراً برخصی رفته) لذا آقای جری
قائم مقام بایرود ساعت یازده و نیم صبح روز سه شنبه (دیروز) شمارا خواهد پذیرفت.

طبقاً از اینکه شخص معاون کل بهانه ای پیدا کرده و ملاقات اینجناب عذرخواسته متاثر شد
عکس العمل باطنی خودم این بود که ملاقات با جریگان خود داری نمایم و از رفتن به وزارت خارجه صرفه
کم ولی چون جریگان ازدواجده سال قبل که برای اولین دفعه با همکار آمدیم جزو دوستان نزدیک این
بوده و همیشه آنچه میتواند در کمک بکارهای ما ملاحظه نداشت و ممکن بود در گفتگو شود به علاوه چنین اقدام
طرف اینجناب در اینموقع بخصوص در بهبودی مناسبات بین دو کشور مقتضی نبود بلکه احتمال داشت
تأثیرات سوئی هم داشته باشد با اینجهت دعوت ایشان را بپذیرفته در ساعت مقرری وزارت خارجه رفته
بطوریکه در تلگراف فوق عرض شده مذاکرات ما در حدود یک ساعت و نیم طول کشید.

خلاصه اظهارات اینجناب به آقای جریگان این بود که از تاریخ آخرین سانتر رسی این
وزیر خارجه انگلستان بواسطه من احساس میکنم که بتدریج پیچوج پیچود در مناسبات بین ما و :

حاصل میشود و جای اینکه بیش از پیش باید یکدیگر نزدیک شویم و در تشدید مناسبات بین دو کشور کوشش
نمایم متدرجاً شکافی بین ما ایجاد میگردد و اگر فکر عاجلی برای جلوگیری از آن تکمیل محتمل است
سوئی در برداشته باشد و سپس توضیح دادم که بعد از عدم موافقت دولت ایران با آخرین پیشنهاد

انگلستان اولها درجه اول امریکا ظاهراً از خود پکتوح حالت خشم و مصانیت نسبت بایران ابراز میدارند بجای اینکه بادلوسوی و همدردی مشکلات ما را در نظر بگیرند و راه و چاره ای برای حل آن بیاندیشند و بکلیف رویه بن احتشای پیش گرفته و از طرف دیگر هر وقت فرصتی بدست میآید بهانه ای اظهارات غیر دوستانه نسبت بایران مینمایند و برای من که در تمام دوره زندگانی اجتماعی خود نهایت عشق و علاقه را بنسبم روابط بین ایران و امریکا داشته و تقریباً هر خود را صرف اینکار نموده اکنون نهایت موجب تاسف است که ملاحظه میکنم در عهد یک سمت سفارت برای ایران در واشنگتن بمحده اینجانب میباشد و ایبار پیش از هر موقع دیگر در تاریخ خود بمناسبات حسنه با امریکا احتیاج دارد یک چنین وضعی پیدا شده که محتمل است نتایج وخیم برسد با اینجهت خواستم بار دیگر کوشش خود را بنمایم و با جلب توجه اولها درجه اول وزارت خارجه امریکا با این موضوع سعی نمایم هرگاه سوء تفاهماتی برای دولت شما پیش آمده رفع آن اقدام و از ادامه جریان فعلی در صورت امکان جلوگیری شود و چون امثال شما و همکاران با این از خودتان سابقه طولانی در کارهای ایران دارید و محتاج باین توضیحات نیستید لذا در صدد برآیدم با آقایان بالاتر یعنی کسانی که در نتیجه تغییر دولت روی کار آمده تماس بگیرم متأسفانه در این قسم همیشه با مشکلاتی بر میخورم و اکنون که آقای وزیر خارجه در مسافرت هستند انتظار داشتم آقای معاون که سمت کفالت وزارتخانه را دارند اینجانب را ببینند و مطالب ما را بگویند خود بپشنوند اکنون از شما تمنا دارم که همین اظهارات اینجانب را با اطلاع بالاترین مقامات وزارت خارجه برسانید و خاطر آنها را بوضع نامطلوب فعلی متوجه سازید تا موقع از دست نرفته اقدامی برای جبران گذشته بعمل آید

سپس راجع باظهاراتی که آقای وزیر خارجه قبل از مسافرت خود به کوه فسن یک مصاحبه مطبوعاتی نموده و گفته بود بمثلت کونستتاد ر ایران و اینکه دولت در مقابل آنها بباری مینماید دولت را از مساعدت بیشتر نسبت بایران خود داری خواهد نمود اشاره و اظهار کردم که برای من حقیقتاً ناخیر است اولاً آقای وزیر خارجه میدانند یگانه جمعیت که در ایران کمونیست تشخیص داده شده حزب سائوده است که غیر قانونی اعلام گردیده و هیچ یک از دسته های انفرادی چپ خود را توده یا کمونیست نمیخوانند و دولت چگونه میتواند بصرف اینکه جمعیت های شعاری انفرادی بکار میبرند آنها را کمونیست بشناسد و بر علیه آنها اقدام کند ثانیاً در صورتیکه آقای وزیر خارجه از فعالیت کمونیست ها در ایران نگر میباشند منطق ایشان برای عدم کمک بایرانیان چیست زیرا معزای اله بخوبی میدانند که دولت فعلی هیچگونه تمایلی به کمونیسم ندارد و احزاب ملی ایران نیز که از دولت پشتیبانی میکنند با کمونیست ها هم هستند و توده ملت ایران هم بمثلت سابق تاریخی و مذهبی خود با استقلال و حاکمیت ملی ایران علاقه میباشد بنابراین چه میشود که بجای کمک به چنین دولتی و تقویت بنیه اقتصادی ملت ایران برای متاد

مقابل کمونیسم دولت امریکا بعنوان وجود فعالیت های کمونیستی ایران را از مساعدتیکه اکنون برای نجات خود محتاج بآن میباشد محروم میکند . ثالثا بقرض اینکه دولت شما بصحیح یا غلط نظری اتخاذ نموده اعلام آن بوسیله این قبیل طرق غیر دوستانه چه نتیجه میگیرد و آیا بجای مصاحبه مطبوعات بهتر نیست مطالب خود را توسط اینجانب یا مستقیما در تهران بدولت ایران اظهار بدارند زیرا بنظر من نه نقش دولت امریکا از روش اخیر خود بشکلی که آقای وزیر خارجه اقدام نموده و یا جناب آقای رئیس جبرور در سخنرانی انجمن حکام ایالات بیان فرموده نتیجه ای برای رفع مشکلات فعلی نخواهد گرفت بلکه برعکس شدت اوضاع میافزاید و امید ایرانیان بدوستی امریکا تدریجا سلب میشود و باسود شدن این روزنه امید طبیعی است که افراد بیچاره وی خبر بد امن کمونیسم می افتند .

آقای جزنگان قسمتی از اظهارات اینجانب راجع به لائتم برودت در مناسبات بین دو کشور را بااذتاسف تصدیق کرد و گفت خود ما هم در وزارت خارجه پیوسته با این فکر هستیم که چگونه میشود وضع فعلی اصلاح نمود و با اینکه اوقات بسیار صرف نموده هنوز راهی بنظر ما نرسیده است زیرا اساس جریان اخیر از موضوع نفت سرچشمه میگیرد که دولت ایران بخوبی میداند ما دوسال برای پیدا کردن راه حل کوشش نمودیم و زحمات ما بجائی نرسید و دولت شما در آخرین مرحله از مذاکرات تصمیمی اتخاذ کرد که بنظر غیر منطقی بود زیرا با قبول پیشنهاد اخیر انگلستان که ما واسطه مذاکره آن بودیم دولت ایران اولاً عملیات مربوط به اکتشاف واستخراج و تصفیه نفت را دردست خود میگرفت و آزاد بود که از هر کشوری که مصلحت بداند کارشناس برای حوائج خود استخدام نماید . ثانیاً برای فروش محصولات نفتی ایران بنا که مخالف قانون واحساسات ملی ایرانیان نبود بازار پیدا میشد و عایدات سرشاری نصیب ایران میگردد ثالثاً يك دادگاه بین المللی و بیطرف باختلافات طرفین راجع بفرواشت و منالیات رسیدگی میکرد و ترتیب کارطوری پیش بینی شده بود که در صورت مدیون شدن ایران بارسرگینی برخزانة سلکت تحمیل نمیشد در ظرف مدت محدودی ایران میتوانست دین خود را بوسیله تسلیم جنس (یعنی محصولات نفتی) بپردازد . بعلاوه بمجرد اینکه قراری بین ایران و انگلستان گذاشته میشد و ما از خصمه فعلی که وجه اختلاف بین ایران و انگلستان است خلاص میشدیم امریکا دیگر در مقابل دوست و متفق خود انگلست محظوری نداشت و میتوانست بوسائل واشکال مختلف بایران کمک نماید ولی چون دولت شما این پیش را قبول نکرد و راه دیگری هم که مورد پسند انگلستان باشد بنظر نرسید ما ناچار شدیم که خود را کتبشیم . در این موقع اضافه نموده من باید صریحا و با کمال صداقت يك حقیقت دیگری را هم بشما بگویم

اینست که اصرار دولت ایران با بنکه پرداخت غرامت محدود به تاسیسات موجود باشد مورد قبول خود باشد نیست زیرا امریکا در عربستان سعودی و نقاط دیگر دارای امتیازات نفت است و هرگاه این سابقه از ایران گذاشته شود فرد اصدای دیگران هم در خواهد آمد و هر کشوری راه را برای خود باز خواهد دید عنوان ملی کردن را پیش گیرد و ما پیشنهاد نمائیم تا خود را بقبول غرامت درباره تاسیسات موجوده قانع سازیم و این امر اساس نقشه سرمایه داری و خصوصا بکار بردن سرمایه های امریکائی در کشورهای بیگانه را متزلزل نمیزد . از این موضوع که بگذریم مشکل حزب کمونیست بوده است که هر چند غیر قانونی اعلام شد ولی همچنان تحت عناوین مختلف به فعالیت خود ادامه میدهد و روز بروز بر قوت آن افزوده میشود و متأسفانه دولت ایران نه فقط در مقابل آن عکس العملی نشان نمیدهد بلکه ادارات انتظامی ایران اجازه نمیدهند که دسته های توده رسماً در خیابانها تظاهر بنمایند . البته برای ما تردیدی نیست که دکتر مصدق میل به کمونیسم ندارد و شخص من از جمله کسانی هستم که بقدرت رهبری ایشان معتقد میباشم و ایستادام که در میان رهبران خارجی که با فعالیت کمونیستها در سالک خود مواجه هستند هیچکس به از آتای مصدق از بده کمونیستها بر نیاید ولی این نکته هم برای ما امریکائیان بخصوص کارشناسان است مربوط بتاريخ توسعه کمونیسم در دنیا هستند مسلم میباشد که تا بحال هیچ دسته با حزبی که با کمونیستها همکاری نموده جان سلامت در نبرده و محلت تشکیلات منظم و تعلیمات موثر که به کمونیستها داده میشود عیش و مودق میشوند کسانی را که قصد همکاری و مساعدت با آنها دارند بمنحصر و خود را بر آنجا سلب میسازند . لذا نگرانی ما از اینست که آتای مصدق با این امر پی نبرده و با کمال علاقتندی که بحفظ استقلال کشور خود دارند من است تدبیر را بزم اختیار را از دست بدهند و کمونیستها بر ایران مسلط گردند و البته شما میدانید که مهمترین مشکل امریکا در دنیاى امروز مسئله کمونیسم است و مردم و دولت امریکا از هیچ امری بیش از کمونیسم وحشت ندارند لذا بسیار طبیعی است که چون يك مخبر روزنامه وزیر خارجه در مصاحبه مطبوعاتی سئوالی در این باب مینماید وزیر خارجه نگرانی درونی خود را ابراز میدارد و با آنکه چون رئیس جمهور در مقابل حکام ایالات میخواهد خطر توسعه کمونیسم را توضیح و اقدام امریکا برای جلوگیری از آنها خاطر نشان سازد در نطقی که قبلاً حاضر نموده و راجع با وضا و کشه آسیائی بحث میکند طبعاً اشاره ای به فعالیت کمونیستها در ایران هم مینماید بخصوص که در جرارد روز قبل از رفتن بشفرانس حنام خبر مهمی درباره فعالیت کمونیستهای ایران بنظر ایشان در روزنامه رسیده بود . خلاصه آنکه آتای وزیر خارجه و آتای رئیس جمهور بهیچ وجه قصد ندارند به مشکلات ایران بیانازند بلکه برعکس پیوسته بنظر ایران بوده و در مدد چاره جوئی هستند .

اینجانب اظهار داشتیم فعلا قصد وارد شدن در کشتی نفت و مباحثه راجع به قدرت کنونیها و اینکه در آینده چه خطری از جانب آنها برای ایران متصور است ندادم. همین اندازه میگویم که دولت امریکا با قبول مقام رهبری در میان کشورهای غربی و با تصدیق به خطر کمونیسم برای دنیا بنظر اینجانب نباید موضوع ایران را بعنوان اینکه يك مشکل لا ینحل میباشد بکلی کنار بگذارد. به علاوه بجای اینکه در نتیجه رد پیشنهاد اخیر انگلیس خشکین یا عصبانی شود با بدمانند يك پزشك عالیهقام با صبر و حوصله تا مسأله مشکلات موجود ایران هم توجه نماید و از روی همدردی و ملامت تمام اندکجه چاره دولت پیشنهاد انگلیس را قبول ننمود و با وجود بحران اقتصادی فعلی از بهیز تر شدن شرائطی که بنظر شما منطقی و مضمانه بوده خود دار کرده. آنوقت خواهید فهمید که رد این پیشنهاد از طرف ایران روی هوی و هوس نبوده بلکه هیچ دولت در مقابل افکار عصبی ملت ایران قادر به قبول آن نخواهد بود. در مسئله نفوذ حزب توده هم بنظر من دولت شما باید ببیند آیا از ادامه روش فعلی یعنی بی اعتنائی درباره ایران و ادای جیات غیر دوستانه چه نتیجه ای خواهد گرفت و هرگاه تصور مینمایند با ادامه این روش بر مشکل مزبور فائق خواهند آمد البته مختارند هر سیاستی را میخواهند درباره ایران اتخاذ کنند ولی چنانچه تصدیق دارید سیاست فعلی جز نا امید ساختن ایرانیان از دوستی با امریکا و توسعه نفوذ کمونیستها نتیجه ای ندارد بهتر است تا فسرمت باقی است و دولت ایران این اندازه مایل به حفظ مناسبات خود با امریکا میباشد روزی خود را تغییر دهید در خانه تذکر دادم بعضی از امریکائیان تصور کرده اند آقای دکتر مصدق عداوتی با امریکائیها را به کار می بردند و کمونیستها را نزدیکی بجای میروند و مینماید تا امریکائیان را بتوساند و بدینوسیله مساعدت مالی بداران خود از امریکا بدست آورد و اضافه نمودم این امر کاملاً برخلاف واقع بوده و ما ایرانیان بخصوص آنتهای که مثل من تاریخ ملت امریکا را خوانده و از جنگهای ملت قهرمان امریکا با اطلاع میباشدند بخوبی میدانند که دوستی امریکارا نمیشود بوسیله تهدید جلب نمود. در همین حال این نکته را هم میخوانم بگویم که ایرانیها نیز مانند ملت امریکا دارای احساسات تند و تیز میباشدند و همانطور که از کوچکترین بی اعتنائی به حرفهای زننده میریزند و ممکن است دست با اقدامات خطرناک بزنند در مقابل جزئی ترین محبت تحت تاثیر قرار میگیرند لذا با همه این اوضاع و احوال که امروز صحبت آنرا نمودیم هرگاه اولیاء دولت شما نمیتوانند در اینموقع تمکی به التیام زخمهای ایران بنمایند خوب است باین اعتنائی و ادای جی غیر دوستانه تک ما این جراحت نداشتند و سعی نمایند در اینموقع بحران مناسبات دوستانه بپوشانند ما محفوظ بماند.

مذاکرات فوق با تظاهر به خصوصیت از طرف آقای جریگان و احوالپرسی از يك يك اشخاص انجام داد.

اینجانب خانه یافت و در موعه خدا حافظی گفت این مذاکره بسیار خند بوده و این را هم میخواستم ب شما

اطمینان دهم که آقای ژنرال بیدل اسمیت معاون کل در نه پذیرش شما ت ممدی نداشته بلکه چون آقای وزیر خارجه دیشب از مسافرت مراجعت نموده و قرار بود امروز بوزارتخانه بیایند ایشان فرصت ملاقات شمارا نداشته. باین ترتیب باقائم مقام معاون وزارت خارجه خدا حافظی نمودم و عصر دیروز که ایشان رادرمیهمانی سفارت هاشم اردن دیدم باردیگرازاین ملاقات و صحبتهای امروز اظهار خوشوقتی کرد.

سفیر کبیر - ر - اللہ یار صالح



HOTEL DE CRILLON

Paris

PLACE DE LA CONCORDE

de T. de CRILLON 1771

کاسم

چندین کمانه به شما ز شتم دازنده مزاحمت سحر است
بنوام. دل آید به من حق سیه سیه اندک. تمام
است که در در شنه بار من بدون دیار کا دول
ما تمام در دات شتا قلی شتم در بر چه انگه از
میزنم به کله ان به در بار به سخت در در به شما
جواب تمام در دول سیه سیه. دلگیر دات کم از
بقه ام به در کم. نقد ریزد در در شنه غریب
به دول تا به از از. سخت است. کاسم در در
به سیز است به آدره کم. کمی سرفش لطف من
از در در آت بان و خاتم من آت بان است
که در هم کمی و سیز در در در کسفر است

محمد خلیل جواہری



Teheran... تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

انما المؤمنون اخوة فاصبحوا بين اخوكم

الطَّيْعُونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أَلَا تَفْقَهُوا

وَأَعِظُمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

صدق الله العظيم

آدرس | خیابان شاه چهار راه کاش
| شماره ۲۱۲

خواب آقای دکتر خلعت بری

برادر عزیز نامه محبت آمیز جناب عالی و در عین نامه لنگراندازی است فراقه رسیدن امروزه در این خصوص مطالبه میگردم و تقیم گرفتیم که در
در این تهران برای شرکت در این لنگر فترسم این دو برادر آقایان در دست پرور و در کن هومن میباشد و علمیه هاربی نیز موافقت فرموده اند
این نامه که لنگراندازی است راهفت آید توسط جناب عالی تقدیم خرام نمود. البته مقصود بنده از انتخاب و فرستادن دو برادر از تهران فقط این جهت
که در محاسبات شاهان و در عهد و از مرمانات و منولات اموال اطلاعاتی بداریم چنان آقایان معتمد هومن و همکارهای اقبال. دلی در نامه ای
که لنگراندازی است نوشته میشود نام شاه برادر در آن ذکر خواهد شد. نام برادران بنی سلام میباشند. خدمت آقایان اقبال و معتمد هومن سلام
و اطلاع فرمائید:

ما اعتزنا بولس:

[Signature]



سفارت کبرای انگلیس
تهران

BRITISH EMBASSY,
TEHRAN.

۹ اسفندماه ۱۳۳۹

February 28, 1961.

جناب آقای نخست وزیر

Your Excellency,

حسب الا مملکه محترما باطلاح جنابعالی
میرسانم که علیاحضرت با مسرت خاطر انتصاب
انجناب را بعنوان نایت گراند کراس آف
د اردر آف سینت مایکل اند سینت جورج
(افتخاری) تصویب فرموده اند .

By command of The Queen, I
have the honour to inform you
that Her Majesty has been
graciously pleased to approve
your appointment as a Knight
Grand Cross of the Order of
Saint Michael and Saint George
(Honorary).

با کمال مسرت نشان مزبور را بهیوست
ایفاد میدارم.

I have great pleasure in
sending you herewith the Insignia
of the Order.

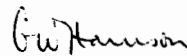
منون خواهم شد چنانچه لطفا برگه
ضمیمه را امضا و باینجانب اعاده دهید
تا فرمان انتصاب بوسیله دفتر مرکزی نشانهای
شوالری تهیه گردد .

I should be grateful if you
would be so good as to sign the
enclosed form and to return it
to me in order that a Warrant of
Appointment may be prepared by
the Central Chancery of the Orders
of Knighthood.

موقع را مغتنم شمردم احترامات فائقه
خود را تجدید مینمایم.

I avail myself of this
opportunity to renew to Your
Excellency the assurance of my
highest consideration.

سفیر کبیر علیاحضرت ملکه انگلستان


H.M. Ambassador

جناب آقای مهندس جعفر شریف امامی

His Excellency
Engineer Ja'far Sharif Emami

لژ تهران
تابع لژ اعظم اسکاٹلند
گزارش

تهران - بتاريخ محرم ۱۳۴۵... ۱۳۴۵

برادر محترم و بزرگوار: علی میرزا

۱۸۰۰/- ریال

حق عضویت سال ۱۳۴۵

سایر مطالبات

۵۰۰/- ریال
ریال
ریال

.....
.....
.....

جمع بدو ۶۸۰۰/- ریال

بلغ فوق الذکر باید به خزانه دار پرداخت گردد.

آدرس خزانه دار -

مصطفی عامری

فتر - خیابان شایرضا - خیابان انوشیروان دادگر شماره ۶۶

نزل - خیابان زرین نعل شماره ۶۰

فن دفتر - ۴۴۹۱۳

فن منزل - ۳۳۶۱۳

تهران

انجمن رازی

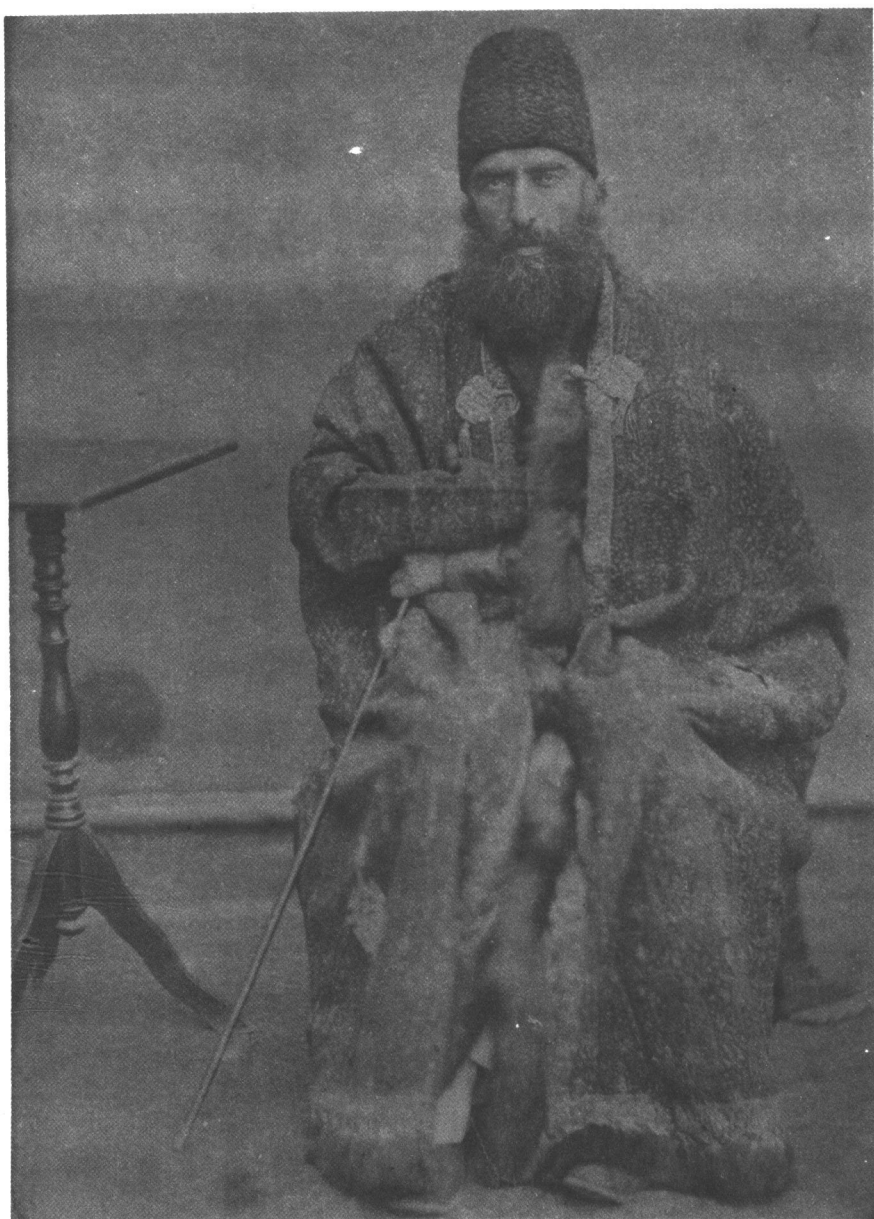
تهران - شاهرضا
خیابان انوشیروان دادگر شماره ۶۶

میاں شمس مجید بعد از میدان کاخ شماره ۱۶۴

میاں آغا رفیع الدین رازی



محمد علی شاه



علي رضا خان عضد الملک



عباسعلی خلعتبری در جمع لژ فراماسونری

گزیده اسناد اشرف پهلوی

واحد آرشیو

اشرف پهلوی، همزاد محمدرضا پهلوی، در سال ۱۲۹۸ ش، هنگامی که پدرش جزء افسران قزاق بود، از همسر دوم او، تاج الملوک، در محله سنگلج به دنیا آمد.

نام اشرف در صحنه تاریخ سیاسی ایران در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ تا سقوط سلطنت خاندان پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی در ایران (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) برای دست اندرکاران و علاقه مندان سیاست و محققین مسائل تاریخی نامی آشناست. نام این «شاهدخت»، بدون درنگ واژه ها و مفاهیمی همچون فساد و هوسرانی، نیرنگ و تزویر، رشوه خواری، برتری جویی، دسیسه چینی، غارت و چپاول اموال ملی، دخالت های نامشروع در امور کشور، قتل مخالفین و... را به ذهن آشنایان با او، متبادر می سازد.

اشرف و خواهرش شمس در سال ۱۳۱۷ در یک نمایش تشریفاتی و اجباری، به ترتیب به عقد علی قوام و فریدون جم درآمدند. اشرف از علی قوام صاحب فرزندی به نام شهرام شد. طولی نکشید که شیرازه زندگی زناشویی اشرف مانند زندگی زناشویی خواهرش شمس — از آنجا که مبتنی بر عواطف انسانی نبود و براساس زدوبندهای سیاسی شکل گرفته بود — از هم گسست. اشرف اندکی پس از جدایی از علی قوام، باز هم براساس یک معامله سیاسی، به همسری احمد شفیق درآمد و از او صاحب پسری به نام شهریار و دختری موسوم به آزاده گردید. مدتی نیز به عقد مهدی بوشهری درآمد.

اشرف در سالهای پس از شهریور ۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، به نوشته نزدیکان دربار، نقشی چشمگیر در امور کشور و جایگاه ویژه ای در تنظیم روابط محمدرضا پهلوی با همسر اولش (فوزیه) و همسر دومش (ثریا) داشته است.

در سالهای پس از مرداد ۱۳۳۲ تا ازدواج محمد رضا پهلوی با فرح و سالهای پس از آن، که همزمان با تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی کشور—به دلیل افزایش درآمد نفت و وابستگی به قدرتهای اقتصادی مسلط جهان—بود، اشرف بتدریج صحنه بازیگری خود را از دربار به خارج از آن منتقل ساخته و به ایفای نقش دلال و واسطه در معاملات بزرگ و کار چاق کنی برای شرکتها، مقاطعه کارها، بانکها و مؤسسات بزرگ و همچنین شرکت در کنفرانسها و کنگره های بین المللی به عنوان نماد «زن آزاد ایرانی» پرداخت.

اشرف پس از سقوط رژیم پهلوی، به رغم کوششی که برای منزه جلوه دادن خود با تحریر کتاب چهره هایی در آینه، خاطرات در تبعید به خرج داده است، اعترافات مهمی را نیز شخصاً با تشریح و تبیین دخالتهای ناروایش در امور کشور و همکاری با سازمانهای جاسوسی انتلیجنت سرویس انگلیس و سیای آمریکا در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و... ضبط تاریخ نموده است.

اگر چه این اعترافات پس از انتشار کتابهای جاسوسان انگلیسی و آمریکایی و افشای بیش از پیش نقش اشرف در کودتا منتشر گردیده است، ولی به دلیل تصدیق شخص اشرف مستند و معتبر بوده و ارزشی مضاعف می یابد.

از دیگر اعترافات وی در کتاب مذکور که قابل ذکر است، دخالت او در انتصاب عبدالحسین هژیر در سمت نخست وزیری و شرکت وی در سقوط دولت احمد قوام السلطنه در سال ۱۳۲۷ است.

اشرف در قاجاق مواد مخدر نیز شرکت داشت و در همین خصوص پلیس سوئیس پرونده ای برای او تشکیل داده بود و شرح این ماجرا مدتها نقل جراید غربی بود.

با اوج گیری مبارزات ضد سلطنتی مردم مسلمان ایران در سال ۱۳۵۷، اشرف که قبلاً یک بار در سالهای ۳۲—۱۳۳۰ مجبور به اقامت در خارج از کشور گردیده بود، این بار با اکثریت اعضای دربار و برادرش که دیگر پایگاهی در وطن نداشتند، به خارج از کشور پناهنده شد تا به گذراندن باقیمانده عمر خود بپردازد.

چند سال پیش نیز پسرش شهرام در پاریس به قتل رسید و او که سالها فرزندان مردم این مرز و بوم را به مسلخ می فرستاد، در سالهای آخر عمر در صورتی که ریشه احساسات انسانی در او خشک نشده باشد، غم تلخ از دست دادن فرزند را تجربه کرد.

در گنجینه مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، اسناد مهمی در مورد اشرف موجود

است که برخی از آنها در اولین نمایشگاه مؤسسه به مناسبت دهمین سالگرد استقرار جمهوری اسلامی، در بهمن ماه ۱۳۶۷ به نمایش گذاشته شد، و بخشی نیز در مقاله «برگهایی از تاریخ» مندرج در مجموعه حاضر، آمده است؛ همچنین سیاهه گزیده‌ای از اسناد مرتبط با وی که توسط بخش آرشیو مؤسسه تهیه شده است، به شرح ذیل تقدیم خوانندگان می‌گردد.

۵۵۴ الف کارت دعوت اتحادیه بازرگانان ایران و آمریکا از اشرف پهلوی، ۱۹۴۷/۱۰/۲
 ۲۹ ۵۰۱ ص: اصل، انگلیسی، ۲۳×۱۶ س.م.
 ۱ شماره ثبت: ۱۶۲

دعوت به ضیافت شام به مناسبت تودیع با اشرف پهلوی در محل هتل والدورف نیویورک است. ضمناً اسامی میهمانان خارجی و ایرانی شامل رابرت اف. واگنر، وزیر مسکن و شهرسازی آمریکا، باسیل ا. کنور، رئیس صلیب سرخ آمریکا، همسر فرانکلین روزولت، رئیس جمهور اسبق آمریکا، ال.آی. استرین، رئیس اتحادیه بازرگانان ایران و آمریکا، موسی نوری اسفندیاری، وزیر امور خارجه، و اعضای اتحادیه شامل مهدی دیلمقانی، س.م. امیری، الکساندر آواکیان، احمد سعیدی، هری ام. موران، م خسروشاهی، ا.ای. کینگ، قاسم صدقیانی به پیوست موجود است. عکسی از اشرف نیز به امضای خودش ضمیمه است.

۵۵۴ الف نامه رسمی هادی هدایتی، وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست وزیر، به اسدالله علم،
 ۳۲ وزیر دربار، ۱۳۵۲/۷/۳
 ۱ ۴۰ ص. رونوشت، فارسی، ۲۱×۱۵ س.م.
 شماره ثبت: ۱۶۳

نامه درخصوص ارسال هزینه سفر اشرف پهلوی به مبلغ ۳۳۸۷۵۰۰ ریال هم ارز ریالی پنجاه هزار دلار است. در نامه های پیوست که بکلی سری است، هزینه سفر، مبلغ ۱۶۹۳۷۵۰۰ ریال معادل ۲۵۰۰۰ دلار ذکر شده است.

ضمناً نامه های پیوست از سوی امیرعباس هویدا، نخست وزیر، به اسدالله علم، وزیر دربار، و نیز از سوی علم به علی ایزدی، رئیس دفتر اشرف پهلوی، است.

- ۵۴۴ الف نامه رسمی اسدالله علم، وزیر دربار، به امیرعباس هویدا، نخست وزیر، ۱۳۵۳/۴/۱۹
۳۲ ۲، ۱ ص: اصل، فارسی، ۱۴×۲۲ س.م.
۲ شماره ثبت: ۱۶۴
- نامه محرمانه — مستقیم علم درخصوص پرداخت مبلغ ۴۰۰٫۰۰۰ دلار به اشرف پهلوی جهت مسافرت به سازمان ملل متحد و چهار کشور اروپایی است.
به پیوست نامه هادی هدایتی وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست وزیر به علم و نامه علم به هدایتی موجود است.
- ۵۵۴ الف نامه علی ایزدی رئیس دفتر اشرف پهلوی به امیرعباس هویدا نخست وزیر،
۳۲ ۱۳۵۳/۱۱/۲۲
۳ ۲ ص: اصل، فارسی، ۲۱×۳۰ س.م.
شماره ثبت: ۱۶۵
- نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۱٫۲۰۰٫۰۰۰ ریال هزینه سفر اشرف پهلوی به پاکستان است.
ضمناً صورت حساب هزینه های مربوط به ایاب وذهاب و خریداری جواهر مورد نیاز... ضمیمه است.
- ۵۵۴ الف نامه رسمی امیرعباس هویدا به عبدالکریم ایادی (سپهبد)، ۱۳۵۳/۱۱/۲۳
۳۲ ۶، ۱ ص: اصل، فارسی، ۱۴×۲۱ س.م.
۴ شماره ثبت: ۱۶۶
- نامه درخصوص هزینه مسافرت اشرف پهلوی به مبلغ ۵۰۰٫۰۰۰ دلار جهت شرکت در دو کنفرانس بین المللی سال زن در نیویورک و مکزیک است.
در نامه پیوست به اعتراض شاه نسبت به زیاد بودن مبلغ و تصحیح مطلب توسط هویدا که مبلغ درخواستی جهت کلیه مسافرت های اشرف در سال ۱۹۷۵ است و در نهایت، تصویب مبلغ مورد درخواست، اشاره شده است.
- ۵۵۴ الف نامه رسمی غلامرضا گلبرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، نخست وزیر،
۳۲ ۱۳۵۵/۴/۲۹

۵ ۴۱،۲ ص: اصل، فارسی، ۲۱×۱۴ س م.

شماره ثبت: ۱۶۸

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۷۳۶ر۵۰۰ ریال هزینه سفر رسمی اشرف پهلوی و هفت نفر همراهان به انگلستان است.

به پیوست صورت حساب مخارج مختلف از جمله هدایای خریداری شده، تصویب نامه هیئت وزیران و نامه های اسدالله علم، وزیر دربار، و پرویز راجی، سفیر ایران در انگلستان، و کلیه فاکتورهای مربوط موجود است.

۵۵۴ الف نامه رسمی علی ایزدی، رئیس دفتر اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، نخست وزیر،

۳۲ ۱۳۵۴/۵/۶

۶ ۴،۳ ص: اصل، فارسی، ۲۸×۲۱ س م.

شماره ثبت: ۱۶۷

نامه محرمانه ای درخصوص پرداخت مبلغ ۸۲۵ر۸۹۴ ریال باقیمانده مخارج سفر اشرف پهلوی به مکزیک و کل هزینه سفر وی به کره است.

به پیوست صورت مخارج مختلف از جمله کادوهای خریداری شده، تصویب نامه هیئت وزیران موجود است.

۵۵۴ الف نامه رسمی غلامرضا گلسترخی پیشکار اشرف پهلوی به امیرعباس هویدا نخست وزیر،

۳۲ ۱۳۵۵/۶/۲۸

۷ ۲،۱ ص: اصل، فارسی، ۲۱×۱۴ س م.

شماره ثبت: ۱۶۹

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۹۷۰ر۶۱۱ ریال بابت هزینه سفر رسمی اشرف پهلوی و ده نفر همراهان وی به چین است.

به پیوست صورت هزینه های مختلف از جمله هدایای خریداری شده و نامه هادی هدایتی، وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست وزیر، به اسدالله علم، وزیر دربار، جهت دستور مقتضی موجود است.

۵۵۴ الف نامه رسمی غلامرضا گلسرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، نخست وزیر،
 ۳۲ ۱۳۵۵/۶/۳
 ۸ ۱۰، ۱ ص: اصل، فارسی، ۲۱×۱۴ س م.
 شماره ثبت: ۱۷۰

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۵۰۰٫۰۰۰ دلار بابت هزینه مسافرت های رسمی اشرف پهلوی و همراهان به پاریس و آمریکا جهت شرکت در یونسکو و سازمان ملل متحد است.

به پیوست تصویب نامه هیئت وزیران و نامه اسدالله علم، وزیر دربار، به امیرعباس هویدا، نخست وزیر، و نیز نامه محرمانه یدالله شمسیان، مدیرکل دفتر حفاظت وزارت امور اقتصادی و دارایی، موجود است.

۵۵۴ الف نامه رسمی غلامرضا گلسرخی پیشکار اشرف پهلوی به اسدالله علم وزیر دربار،
 ۳۲ ۱۳۵۵/۱۰/۲۷
 ۹ ۱۳، ۱ ص: اصل، فارسی، ۲۱×۱۵ س م.
 شماره ثبت: ۱۷۱

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۲۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ریال بابت هزینه مسافرت های رسمی اشرف پهلوی به کشورهای عربستان سعودی، عراق، مصر و تایلند است.
 به پیوست تصویب نامه هیئت وزیران و موافقت با پرداخت ۱۰٫۰۰۰٫۰۰۰ ریال (به دلیل مسافرت اشرف تنها به دو کشور عراق و عربستان سعودی بنا به اظهار شاه) و همچنین نامه علم به امیرعباس هویدا که هزینه سفر به دو کشور فوق ۱۶٫۵۱۷٫۱۲۰ ریال ذکر گردیده، موجود است.

ضمناً تصویب نامه هیئت وزیران جهت پرداخت الباقی هزینه ضمیمه است.

۵۵۴ الف نامه رسمی غلامرضا گلسرخی، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، وزیر دربار،
 ۳۲ ۱۳۵۶/۹/۲۹
 ۱۰ ۱۴، ۱ ص: اصل، فارسی، ۲۷×۱۸ س م.
 شماره ثبت: ۱۷۲

نامه محرمانه ای درخصوص پرداخت مبلغ ۳۰۰٫۰۰۰ دلار بابت هزینه سفر رسمی اشرف پهلوی به کشورهای سوئیس (جهت شرکت در جلسات کنفرانس حقوق بشر) و تایلند

(برای شرکت در جلسات کنفرانس بانکوک، کمیسیون‌های اقتصادی و اجتماعی برای آسیا و اقیانوس آرام-اسکاپ) است.

به پیوست نامه خلی محرمه هویدا به جمشید آموزگار، نخست وزیر، تصویب نامه محرمه هیئت وزیران، برنامه‌های تنظیمی مسافرت‌های اشرف به پنج کشور فرانسه، سوئیس، هندوستان، تایلند و عربستان سعودی و نیز اسامی همراهان وی شامل ماریانوش انصاری، غلامرضا گل‌سرخ، علی محمد شاپوریان، مهدی احساسی، آلن شاتر، عبدالرضا انصاری، مرسته ذوالفقاری، هدایت ذوالفقاری، روشنگ اعتماد، فرید سینمایی، شهرام پهلوی‌نیا، نیلوفر پهلوی‌نیا، محسن طیبی، فرخ پناه ایزدی، سناتور علی رضایی، نادر بیجارچی، خانم سیف، ایران قهرمانی، محمود زنگنه و بانو است.

۵۵۴ الف نامه رسمی مسیح دانشی، معاون امور درمانی و بهداشتی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، به عبدالرضا انصاری، مدیرعامل سازمان مذکور، ۱۳۵۷/۳/۲۴
۱۱ ۲، ۱ ص: اصل، فارسی، ۲۷×۲۱ س م.
شماره ثبت: ۱۷۶.

نامه درخصوص تقاضای دکتر ا.ا.چ. طبیب رئیس منطقه مدیریت شرقی سازمان بهداشت جهانی از شجاع الدین شیخ الاسلام زاده است مبنی بر قبول سرپرستی و ریاست هیئت نمایندگی ایران توسط اشرف پهلوی در سمیناری که در سپتامبر ۱۹۷۸ به میزبانی شوروی در آلماتا تشکیل می‌شود.
به پیوست رونوشت نامه طبیب به شیخ الاسلام زاده موجود است.

۵۵۴ الف نامه رسمی غلامرضا گل‌سرخ، پیشکار اشرف پهلوی، به امیرعباس هویدا، وزیر دربار، ۱۳۵۷/۴/۷
۱۲ ۱، ۲۱ ص: رونوشت، فارسی، ۲۸×۲۱ س م.
شماره ثبت: ۱۷۴

نامه درخصوص پرداخت مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ دلار هزینه سفر رسمی اشرف پهلوی به چهار کشور فرانسه (شرکت در یونسکو-پاریس)، برزیل (شرکت در یازدهمین کنگره بین المللی تغذیه-ریودوژانیرو)، شوروی (کنفرانس بین المللی در زمینه خدمات و بهداشت اولیه-آلماتا) و آمریکا (شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد-نیویورک) است.

به پیوست اسامی محافظین، نامهٔ ارسال چک مبلغ درخواستی از سوی علی فرشچی، معاون نخست‌وزیر، به گلسرخی، اسامی همراهان شامل: آزاده شفیق، نیلوفر پهلوی نیا، ماریانوش انصاری، مرسته ذوالفقاری، خانم ظفر، عبدالحسین سمیعی، هدایت ذوالفقاری، غلامرضا گلسرخی، علی محمد شاپوریان، مهدی احساسی، فرید سینمایی، روشنگر اعتماد و مجید رهنما موجود است.



نخست وزیر
تصویب نامه هیئت وزیران

تاریخ ۲۰/۴/۵۳

شماره ۴-۲۰۱

در راستای تصویب در دربار

سازمان امور مالیاتی
اداره امور مالیاتی
دبیرستان
اداره امور مالیاتی

هیئت وزیران در جلسه مورخ ۲۵۳۶/۴/۲۵ تصویب نمودند مبلغ سی و پنج میلیون و سیصد و هفتاد و پنج هزار

(۲۵۳۶۵۰۰۰ ریال هم ارزشیابی بانصد هزار (۵۰۰۰۰۰۰) دلار هزینه های مسافرت والا حضرت شاهدخت

اشرف پهلوی بکشورهای فرانسه و آمریکا جهت شرکت در یونسکو سازمان ملل متحد از محل اعتبار سال جاری دولت

تأمین بود را اختیار امور مالی دربار شاهنشاهی گذارده شود .

مخالف

ممتنع

موافق

نخست وزیر
وزیر مشاور - جمشید آموزگار
وزیر امور خارجه
وزیر فرهنگ و هنر
وزیر مشاور و معاون اجرایی نخست وزیر
وزیر کشاورزی و عمران روستایی
وزیر امور اقتصادی و دارایی
وزیر مشاور - اصفیا
وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه
وزیر مشاور - محمد یگانه
وزیر جنگ
وزیر کشور
وزیر دادگستری
وزیر صنایع و معادن
وزیر پست و تلگراف و تلفن
وزیر مشاور - مهدوی
وزیر مسکن و شهرسازی

بایگانی اداره کل حفاظت نخست وزیری
شماره ۷۶

مخالف

ممتنع

موافق

(Handwritten signatures and initials)

وزیر بهداشت و بهزیستی

وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست وزیر

وزیر مشاور در امور زنان

وزیر بازرگانی

وزیر اطلاعات و جهانگردی

وزیر کار و امور اجتماعی

وزیر راه و ترابری

وزیر آموزش و پرورش

وزیر علوم و آموزش عالی

وزیر نیرو



والله اعلم
بشأنه

تهران - ۲۵ خرداد ۱۳۳۷

شماره ۲۵۳۷

سید کامران
جناب آقای نویسنده

وزیر محترم دربار شاهنشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم
شماره ۳۴۰۱ مورخ ۲۵۳۷/۴/۱۳۳۷ راجع به سفر و اقامت در تهران

معظم لها از تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۳۷ خوانده و از آنجا که بیست و نه مرداد
در تاریخ ۲۹ مرداد ماه الی ۷ شهریور ماه برای شرکت در یازدهمین کنگره
بین المللی تغذیه به برزیل تشریف خواهند برد و از برزیل برای شرکت در روزی چهارم
محمد رضا شاه پهلوی و نادر داکوینسکیا (یونسکو) از ۸ تا ۱۰ شهریور با همراهان
به پاریس مراجعت خواهند فرمود و از آنجا که شیروی (الطافا) از تاریخ
۱۲ لغایت ۲۱ شهریور ماه با همراهان مذکور جهت شرکت در کنفرانس بین المللی
در زمینه خدمات درمانی و بهداشتی عزیمت خواهند نمود و با مراجعت به تهران
از ۲۲ شهریور تا ۱۴ آذر ماه با ۱۵ نفر همراهان جهت شرکت در مجمع عمومی
سازمان ملل متحد به نیویورک تشریف فرما خواهند شد - و مبلغ یک میلیون و دویست
هزار دلار درخواستی شامل ثلثه منافع از بیست و شش سوئیس - عوارض خروجی - میهنات -
تهیه کادوهای متناسب برای هر یک از کشورهای میبایست - لذا استدعا دارد با تسلیس
اجازه لازم از پیشاه مبارک اعلیحضرت نمایون شاهنشاهی آریامهر دست بردارند
آنها باین پیشان مادر فرمائید

بسم الله الرحمن الرحیم
والله اعلم
بشأنه

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

پیشاه والاسفرات شاهنشاهی اشرف پهلوی



اشرف پهلوی

بررسی یک سند تاریخی عصر افشاریه

رضا شعبانی

سندیابی و سندشناسی شاید از مهمترین ابزارهای کار و وسایلی باشد که در پژوهش‌های تاریخی مورد استفاده قرار می‌گیرد و برای بازسازی صحیح و مقرون به حقیقت لحظه‌هایی از عمر گذشته یک فرد و یا جامعه به کار می‌آید. تردید نیست که تفریق اسناد مکتوب و غیرمکتوب، منقول و غیرمنقول، و نیز واقعی و غیرواقعی، و طبقه‌بندی آنها برحسب درجات ارتباط با حوادث، امری پیچیده و حساس و علمی است و نیاز به مراحل از آگاهی و وقوف و تجربه و تخصص دارد، و در همان حال، در تبیین وقایع تاریخی هر دوره اعم از مسائل فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی و... و ارائه دقیق آنها نقش عظیمی برعهده می‌گیرد. بحقیقت، پس از یافتن هر سند و تعیین صحت آن، تعیین جایگاه ارزش و حدود ارتباطی آن با اصل وقایع، حائز اهمیت است و تاریخ‌نگار به ابزاری تجهیز می‌شود که عینی و ملموس و واقعی است و در تکوین مجدد «امر تاریخی» مفید واقع می‌شود و مؤید قوای فکری و عقلی می‌گردد.

متأسفانه باید اذعان کرد که با وجود دلایل متقن و آشکار بر لزوم تدوین اسناد مهم هر عهد و تنسيق امور ملک در هر مرحله‌ای از حیات ملی در ادوار قبل و بعد از اسلام، و وجود سازمان‌های دیوانی قدرتمندی که شاید هم از قدیمی‌ترین روزگاران به عرصه آمدن عنصر ایرانی در بسیط کشور، وجود داشته و بی‌شبهه شالوده‌مهام امور سرزمین‌ها و ملل مختلف تابع را پی‌ریزی و مرتب و منسجم می‌نموده است، نگاهداری از مدارک تاریخی، سابقه‌درخشانی در ایران ندارد. رفت و آمدهای مکرر سلسله‌هایی که غالباً با یکدیگر در تضاد و عناد می‌زیسته‌اند و علی‌الرسم از باقی‌گذاری هرگونه نشانه‌ای از سلاله پیشین ناخشنود

بوده‌اند، همراه با هجوم‌های مکرر غارتگران بی‌فرهنگی که جز امحای نفوس و خونریزی و قلع و قمع بلاد و آبادی‌ها هدفی را جستجو نمی‌کرده‌اند و با زبان نادانی و بی‌تمیزی حکومت‌های متعددی که هم اینان تحت نامهای ترک و مغول و تاتار به وجود می‌آورده‌اند و قریب ده قرن متوالی از تاریخ پرحادثه بعد از اسلام ایران را رقم زده‌اند، موجب شده است که مستندات مهم حیات ملت از میان برود و برخلاف برخی از ملل عالم، وسیله‌های مطمئنی برای توضیح حوادث تاریخی در میان نباشد. اینها از موارد افسوسی است که بی‌چاره مانده است و محققان ناگزیرند که به بایگانی‌های اسناد ملل و مردم دیگری روی آورند که در خلال مرادده‌های دائمی خود با ایران و ایرانیان، لامحاله برخی از مکاتیب و مراسلات را نگاهداری کرده‌اند و با امعان به مصالح خاص خویش، ذکر و یادی نیز از ما داشته‌اند.

براین اساس، وجود اسنادی که بیش و کم از روزگار تشکیل دولت ملی^۱ برجاست، و ملاحظه روزافزونی آنها، از ایام افشاریه و زندیه و بالاخص قاجاریه به بعد، حائز نهایت اعتبار و اهمیت است. چه بسا که هم امروز نیز بتوان با تجسس در خانواده‌های ریشه‌دار ایران و پی‌گیری وردیابی مراکزی که به هرنحو و واسطه، اسنادی را گردآوری و نگاهداری کرده‌اند، مجموعه‌ای فراهم آورد و با ارزیابی و نقد و طبقه‌بندی و انتشار منظم آنها، جامعه علمی و بویژه محققان هر رشته را در جریان رویدادهای صحیح قرار داد. این کار، در نهایت ضرورت و در حقیقت از اهم واجبات مطالعاتی و تحقیقاتی است. امید شخص بنده نیز این است که علاقه‌مندان فاضل و دست‌اندرکاران مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و همکاران صمیم ایشان، به هر طریق که میسر است، تشویق شوند و خدمات ذیقیمت و کم‌اجر و مزد خود را پی‌گیرند، که نیت خیری است و بی‌گمان، آثار متعدد دارد. خود نیز از باب ارائه همکاری ناچیزی که این ایام میسر است و مقدور، یک سند بازمانده از عصر افشاری را که در بایگانی اسناد سازمان اسناد ملی ایران نگاهداری و حفاظت می‌شود، برای ملاحظه ارباب علاقه، تقدیم می‌دارم و امیدوارم که توضیحات مختصر همراه، اجتماعی نویسان آن دوره کوتاه از عمر ملت ایران را مفید افتد و به کار آید.

این متن، سند واگذاری کدخدایی جماعت صوفیانلو به شاهوردی بیک^۲ است به تاریخ ۱۱۵۰ ق و نشان می‌دهد که مانند دوران صفوی، رؤسا و کدخدایان ایلات به وسیله سلاطین مرکزی انتخاب می‌شده‌اند و بالطبع می‌باید وابستگی خود را به کانون مرکزی قدرت حفظ کنند. متن سند بدین قرار است:

«بسم الله الرحمن الرحيم [فرمان همایون] آنکه بنابر شفقت شاهانه و مرحمت از حد افزون خسروانه، دربارهٔ روفت و معالی پناه شاهوردی بیک از ابتدای شش ماههٔ هذه السنه ثیلان ایل، به دستور قدیم کدخدایی جماعت صوفیانلورا به مشارالیه شفقت فرمودیم که در هر باب متوجه امنیّت و ضابطهٔ ایل خود بوده، در مراسم خدمتگذاری و سایر امور مقرر در هیچ باب خود را معاف ندارند. جماعت صوفیانلو مشارالیه را کدخدای بالاستقلال نموده، هیچ از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و... تمام در عهده شناسند. تحریراً فی ۱۷ شهر جمادی الاول سنه ۱۱۵۰ هـ.ق.»

نادر که خود مردی ایلی است و طبیعی می‌نماید که رسوم و مقررات عشایری روزگار خود را بشناسد و به ترتیبیاتی که دست کم از عصر صفوی مجری بوده است، وفادار بماند^۳، سیاق و نهج مقبول و جاافتادهٔ کهن را در نظر داشته است و با وجود وقت کمی که برای تنسیق امور ملک می‌یافته و اتکایی که بشخصه بر قبضهٔ شمشیر خویش داشته است، باز مهام ایلی را مدنظر قرار می‌داده و سلسله مراتب معتبری را که در میان قبایل و عشایر کوه‌نشین ساری و جاری بوده، معمول می‌کرده است.

آنچه در متن فرمان چشمگیر است، «حفظ امنیّت» و نیز «ضابطهٔ ایلی» است که بالطبع در روزگاری چنان آشفته، که از پایان کار صفویان برجای مانده بود، مهمترین مسئولیتهای متصدیان امور تلقی می‌شده است؛ دو عنصر کارسازی که بی شک هر دو به یکدیگر پیوسته بودند و حفظ نظام ایلی و تنسیقات وزین تجربی و تاریخی شدهٔ ادارهٔ امور جماعات دامدار و کوه‌نشین را امکان‌پذیر می‌ساختند.

متأسفانه از عصر نادری، اسناد زیادی دردست نیست که حریم و حوزهٔ اقدامات دیگر پادشاه افشار و بازماندگان او را در مدّت کم فرمانروایی بر ایران و صفحاتی از آن مشخص گردانند. به قیاس سندی که مذکور افتاد، و نیز تربیت مخصوص شخص بنیادگذار این سلسله در دامان کوه و صحرا، می‌توان استنباط کرد که نظم ایلی، کماکان بر جای خود استوار بوده است و جماعتی که بتقریب در ادوار قبل و بعد از اسلام ایران، حدود یک سوم ساکنان کشور را تشکیل می‌داده‌اند، از ترتیبات ثابت و مستمر و منطبق بر مجموع ساز و کارهای فعال محیطی و اجتماعی و سیاسی مربوط برخوردار می‌شده‌اند. درست است که نادر همهٔ عناصر موجود در حیات ملی را به خدمت می‌خوانده و جای جای از وجود آنان نیز بهره می‌گرفته است، ولی از آنجا که مشغولیات عمدهٔ ذهنی و فعالیتی وی، عموماً به امور

نظامی متوجه بوده^۴، چندان دور نیست که ایلات مستعد جنگ و ستیز را کماکان مشمول ملاحظات خاص می‌شمرده است.

در مجموع می‌توان براین باور بود که سند مزبور نمونه‌ای از عنایات شاه به قشور ایلی کشور است و فی نفسه، بردوکار کرده ممتاز و متمایز ساختار عشایری^۵ ایران که نظام عمده حیاتی آنان را در فراخنای تاریخ رقم می‌زند، یعنی امنیت و نظم متکی بر سلسله مراتب، اعتنا می‌ورزد. هر چند که سند مورد اشاره در اصل، به ایل کوچکی مربوط می‌شود، ولی با توجه به اساس برداشتها و ملاحظات تاریخی، شاید بتوان نکات ودقایق آن را به ایل‌های کوچک و بزرگ دیگر مطیع سازمان حکومت مرکزی ایران عصر افشاری تعمیم داد.

یادداشتها

۱۰. عنوان کتابی است که والتر هینتس آلمانی بر روی «دولت صفوی» نهاده و سوابق دویست ساله تلاش اسلاف شاه اسماعیل را برای قبضه اقتدار سیاسی، بادی‌ی واقع بینانه شرح داده است: تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی)، ترجمه کی‌کوس جهان‌داری، ج ۲، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱).

۲. به شماره تحویل ۱۷ - مورخ ۱۱۵۰ ه.ق. سازمان اسناد ملی ایران.

۳. ایل افشار، اگر از سوابق تاریخی آن بگذریم که به تعبیر ابوالقاسی، در زمره ترکمانانی هستند که هم از عصر سلجوقیان به ایران آمده‌اند و در مناطق مختلف ایران و از جمله کهگیلویه و خوزستان مأوا گرفته‌اند، دست کم در شمار هفت ایل بزرگ شاملو، روملو، ذوالقدر، ورساق، قاجار و استاجلو است که از بدو روی کار آمدن سلسله صفوی با آن دودمان همکاری کرده‌اند و در تخت نشاندن احفاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نقشی کارساز برعهده داشته‌اند. ر.ک: رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۱، ج ۲، (تهران: سازمان انتشارات نوین، ۱۳۶۵)، ص ۵۴-۵۱.

۴. صرف نظر از اقبالی که بزرگان نظامی عالم چون ناپلئون به نادر نشان می‌داده‌اند، در سنوات اخیر نیز محققانی مانند لکه‌هارت، این مرد نامدار و نایغه نظامی را در ردیف کبیرترین کبیرهای جهان استراتژی و تاکتیک تلقی کرده‌اند.

ر.ک:

L. Lockhart, *Nadir Shah* (London, 1938).

5. Function

6. Tribal Structure



در حقیقت
 از کمال بهشت است بانه و رحمت از خداوند خدایه داره

مستحق یک از بدو نشانه همه به مثل این بدو قدیم گفته اند

بتو رایت حق و تویم در برابر حق است و تابع این حقیم در ملک

در باب حق و حاکم از آن جهت موقی و مشار که و یک

من لایم معصی از بدو حق و حق است و هم به تر از آن

اسناد منتشر نشده‌ای از:

مسئله هرات و افغانستان

احمد موسوی بجنوردی

از قرن گذشته، سیاست روسیه و انگلستان در ایران بر دو اصل استوار بود: هدف روسیه راه یافتن به دریای آزاد از طریق دستیابی به خلیج فارس، و هدف انگلستان جلوگیری از ایجاد هر گونه مرز مشترکی در متصرفات خود در شبه قاره هندوستان با سرزمین امپراتوری روسیه بود، تا بدین ترتیب هندوستان در مقابل حمله احتمالی روسیه دارای موقعیت دفاعی مناسبتری باشد. این دو اصل، تعیین کننده مشی سیاسی دودولت مذکور در ایران بود. بدین ترتیب، در حالی که روسیه تزاری سعی می‌کرد متصرفات خود را به سمت جنوب، یعنی به طرف خلیج فارس از طریق گرجستان و داغستان گسترش دهد، انگلستان می‌کوشید که با قدرت هر چه تمامتر وضع موجود را حفظ کند.

اما نکته مهم و در عین حال قابل توجه آنکه با وجود این تضاد هدفها که برخورد منافع و رقابتهای شدید را باعث می‌شد، سیاست استعماری دولتهای انگلستان و روسیه تزاری در ایران دو هدف مشترک را نیز دنبال می‌کردند که عبارت بود از:

۱. جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران در تمام زمینه‌ها؛

۲. ممانعت از پای گیری نفوذ یک قدرت سوم در ایران^۱.

در بخش اول و در جهت تحقق آن، استقلال سیاسی - اقتصادی ایران در محاق کامل این دو قدرت فائقه جهانی قرار گرفت. پس از جنگها و دسیسه‌های فراوان، نخست روسها توانستند با امضای عهدنامه گلستان و ترکمانچای ایران را از حالت یک کشور مستقل خارج کرده و عرصه تاخت و تاز و میدان رقابت سیاسی - اقتصادی کشورهای اروپایی کنند و در مرحله بعد، جهت جلوگیری از پای گیری یک قدرت سوم در ایران، ضعف

روسها در ۱۹۰۷ منجر به قرارداد معروف «ایجاد منطقه نفوذ» گردید.

دولت تزاری برای منحرف کردن توجه و نیروی ایران از ماورای قفقاز، مناسب می‌دانست که ازدعاوی ایران در هرات پشتیبانی کند. این سیاست به تقویت نفوذ روسیه در دربار شاه مساعدت کرد. محمدخان، شاه جدید قاجار، به استظهار از حمایت روسیه متمایل شد و به مشورت با سرهنگ سیمونیچ، مأمور روسیه در ایران، توجه و تمایل ابراز کرد.^۲ و با این تاکتیک، نیروی ارتش ایران در جهت منافع روسیه در تضاد با انگلیس وارد صحنه گردید.

در آن زمان، هرات نمایشگر معدودی از خان‌نشینهای افغانی بود که از لحاظ موقع استراتژیک جاده‌هایش واجد اهمیت بود. هرات بر مدخل جاده‌ای که از کابل به گردنه خیبر و از آنجا به پیشاور می‌رود، یعنی جاده تاریخی هند، مسلط است و این همان جاده تاریخی حملاتی است که نسبت به هند به عمل آمده است.^۳ از زمان اسکندر تا دوران نادرشاه و به استثنای حملات فتحعلی‌شاه، ۱۹ مهاجم بیگانه این سرزمین زرخیز را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند.

تکمیل استیلای انگلیس بر هند، تحرّکی تازه بر توسعه‌طلبی استعماری انگلیس در ایران و افغانستان بخشید. استعمارگران انگلیس از هندوستان و همچنین از مرکز همه سیستمهای استعماری مربوط به انگلستان، در نواحی غربی چین و خان‌نشینهای آسیای میانه نفوذ کردند. و روسیه تزاری در کشورهای آسیای میانه رقیب مهم انگلیس بود. اما هر دو رقیب چنانکه گذشت در مورد عقب‌نگه داشتن ایران همفکر بوده و تشریک مساعی می‌کردند.

سرگور اوزلی، اولین سفیر مقیم انگلستان در دربار ایران، از پطرزبورگ در تاریخ ۱۵ اکتبر سال ۱۸۴۴ میلادی به وزارت خارجه انگلستان درباره ایران چنین می‌نویسد:

«عقیده صریح و صادقانه من این است که چون مقصود نهایی ما حفظ صیانت هندوستان می‌باشد، در این صورت مهمترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت نگاه داریم.^۴»

برای درک بهتر جزئیات سیاست و منویات سیاستمداران وقت انگلیس درباره هرات، نظریات سر واستین هنری لایارد، سیاستمدار برجسته انگلیس (فرانسوی‌الصل)،

راهگشاست:

«... در آغاز سیاستهای استعماری دولتهای روسیه و انگلیس در آسیا در مرحله اول شهر هرات، مورد توجه انگلیسی ها بود. این دولت تمام کوشش خود را مصروف نمود تا بتواند شهر هرات را از ایالات شرقی ایران جدا کند، زیرا تا زمانی که این دول کشور وسیع و زرخیز هندوستان را به عنوان یکی از مستعمرات امپراتوری بریتانیای کبیر در زیر سلطه استعماری خود درآورده بود، صلح و آرامش در این قاره عظیم از دنیا رخت بر بسته و تمام کشورهای این منطقه از جهان ناخودآگاه به دایره سیاست بین المللی کشانیده شده بودند. نفوذ بریتانیا در شبه قاره هند نه تنها سکون و آرامش نسبی کشورهای این قاره را به هم زد، بلکه آن کشور به تبعیت از سیاست استعماری خود دنیای آن روز را به جان هم انداخت تا خود فارغ البال به طور دائم بر این مستعمره وسیعی که به طور رایگان به دست آورده حکومت کند.

کشور ایران به جرم همسایگی با هندوستان نیز در حیطه تحریکات استعماری این کشور قرار گرفت و مصائب و بدبختی های فراوانی را تحمل نمود... دولت انگلیس هر گاه منافع استعماری خود را در هندوستان در معرض مخاطره می دید، باب مراوده و دوستی را با ایران باز می کرد. و هر وقت مقتضیات و مصالح سیاسی تحویل آنها می نمود، درباری اطلاع تهران غافل از تحریکات و دسیسه های قدرتها و امکانات نظامی خود مبارزه می نمود. نتیجه این مبارزات بی حاصل که بیشتر با تحریکات انگلیسی ها سرچشمه می گرفت، قراردادهای شوم و ننگین گلستان و ترکمانچای را برای ملت ستمدیده ایران به ارمغان می آورد.

کسترش قلمرو ایران تا رود سند که مرزهای شناخته شده ایران در زمان نادرشاه بود، برای انگلیسی ها ناگوار و غیرقابل تحمل بود. تردید نداشت که قشون کشی عباس میرزا به آن حدود (خراسان و افغانستان) باعث خواهد شد که تمام آن قسمتها جزء لاینفک خاک کشور ایران درخواهد آمد. سرجان مکدونال، وزیر مختار انگلیس در تهران، وقتی متوجه شد که دولت ایران برآن است که امنیت را در خطه خراسان برقرار سازد، آرتور کونولی را که مخصوصاً از لندن به همین منظور به ایران اعزام شده بود، به اتفاق سید کرامتعلی هندی مأموریت داد که به عنوان تجارت به استرآباد (گرگان) و بخارا بروند و آنها را بر ضد دولت ایران تحریک نمایند. این دو مسافر طبق دستور سفارت انگلیس چهارماه در میان تراکمه به سر بردند و از آنجا به خراسان مسافرت نمودند... و از آنجا در معیت یارمحمدخان، وزیر هرات، که برای دیدن والی (استاندار) خراسان به مشهد آمده بود، به اتفاق ملا محمد آخوندزاده و ملا حسین به هرات عزیمت نمودند.

عباس میرزا با کمال لیاقت و کاردانی امنیت کامل را در خراسان برقرار نمود و انگلیسها را سخت دچار هراس و وحشت کرد. آنها از این لشکرکشی به طرف خراسان سخت ناراضی بودند، زیرا تصور می‌کردند که روسها باعث شدند که دولت ایران به خراسان و از آنجا به افغانستان لشکرکشی کند، و این لشکرکشی را یک نوع خطر جدی برای هندوستان تلقی می‌کردند. به همین علت در صدد جلوگیری برآمدند.

در همین سالهاست که می‌بینیم جاسوسان انگلیسی بدون هیچ گونه مانع و مشکلاتی وارد کشور ایران شده و رؤسای قبایل و منتقدین محلی را به یاغی‌گری و ضدیت با دولت ایران تشویق می‌نمایند. این سیاست استعماری انگلیسها بود که در مرو، تراکمه را به تصرف گرگان تشویق نمودند و در خراسان افغانها را برای تصرف سیستان محرک شدند و در بغداد عثمانی‌ها را برای تصرف قسمتی از خاک ایران تحریک نمودند.^۵

در این مورد نظریات سردنیس رایت مکمل عقاید فوق است:

«انگلستان در پی ارضای هوسهای کشورگشایی خود نبود. درگیرش در تعیین مرزهای ایران مربوط به یک مقصود دوراندیشانه در مورد دفاع از هند و توسعه‌طلبی روسیه در آن جهت بود... گرچه ایرانیان از مرزهایی که با پافشاری انگلیسیان تعیین می‌شد سخت ناخشنود بودند، به هر صورت در نیمه اول سده نوزدهم، اگر نه به هیچ دلیل دیگری، دست کم به خاطر رقابت با بلندپروازی‌ها و تحریکات روسیه، از دخالت انگلیس خوشحال بودند. بر اثر اصرار ایران، در عهدنامه ۱۸۱۴ ایران و انگلیس مطلبی بدین شرح گنجانده شد که حدود متصرفات دو دولت ایران و روسیه برحسب توافق بریتانیای کبیر و ایران و روسیه تعیین خواهد شد.^۶»

و در نتیجه، تثبیت مرزهای طولانی ایران در غرب دولت عثمانی که سالها بر سر آن اختلاف وجود داشت در دستور کار قرار گرفت. و در این جهت کشمکش ایران و عثمانی، نه به نفع قلمرو تازه روسیه (یعنی قفقاز) بود و نه به سود منافع بریتانیا در خلیج فارس و هند. هر دو دولت بزرگ با همه رقابتی که داشتند در صدد میانجی‌گری برآمدند و بر اساس آن در سال ۱۸۴۳ در ازروم یک کمیسیون مختلط مرزی تشکیل گردید که هر چهار دولت در آن عضویت داشتند.

اما مرزهای شرقی ایران بیشتر مورد علاقه مستقیم انگلیس بود، چون در مدخل هند قرار داشت. این مرز از گوشه خراسان در شمال شرقی تا سواحل مکران، از کنار افغانستان و

سیستان و بلوچستان می‌گذشت و ایران روزگاری بر هریک از آنها حکومت می‌کرد. اما امروز در نقش پاسدارخانه‌های هند بر سر راه ایران و روسیه درآمده بودند.

مصائب و بلایایی که بر اثر جنگ با روسیه و شکست در آن متوجه ایران شده بود، در اوضاع داخل کشور خصوصاً در خراسان تأثیر بسزائی گذاشت. انگلیسها و روسها خود به کمک گسستگی افکار عمومی از دولت مرکزی شتافتند و در این میان، اعاده امنیت و دفاع از حقوق ایران در این ناحیه این بار بر عهده عباس میرزا محول گردید.

هرات در این موقع مانند یک حوزه مستقل به وسیله کامران میرزا، فرزند محمودشاه، اداره می‌شد و وزیر محیل او یارمحمدخان، به مأموریتی نزد ولیعهد ایران فرستاده شد. در بازگشت، کامران میرزا نسبت به دربار ایران جواب طفره آمیزی داد و بدین ترتیب لشکرکشی افغانستان شروع گردید.^۷ عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ هـ. ق به پسرش محمد میرزا دستور داد در رأس سپاهی عازم تسخیر هرات گردد و خود نیز با قائم مقام در مشهد ماند.

یک افسر لهستانی موسوم به بروسکی شاهزاده جوان را یاری می‌نمود، ولی درست در آستانه سقوط شهر هرات، خبر مرگ ناگهانی عباس میرزا به اردوی نظامی محمد میرزا رسید. محمد میرزا که بر اساس ماده هفتم قرارداد ترکمانچای کاندیدای مقام ولایتعهدی بود، ناگزیر برای کسب مقام با کامران میرزا صلح کرده، به تهران شتافت. یک سال بعد فتحعلی شاه در اصفهان درگذشت (۱۲۵۰ هـ. ق). وی ابتدا در تبریز جلوس کرد و پس از سرکوب شورشهای فرزندان فتحعلی شاه در تهران و به کمک قائم مقام فراهانی، بر تخت جلوس کرد.^۸

نقش روسها برای جلب رضایت محمدشاه و القای حمایت از وی در تهران افزایش یافت و کنت سیمونیچ به عنوان نماینده سیاسی روسیه در دربار ایران نقش ماهرانه‌ای را ایفا می‌کرد. کار تفاهم میان ایران و روس به حدی بود که انگلیسها را نگران کرده بود. محمدشاه پس از اینکه با حمایت روسها بر تخت سلطنت جلوس کرد، هنگامی که عازم هرات بود، نیکلای اول تزار روسیه مسافرتی به قفقاز نمود تا ایالاتی را که در حدود ده سال قبل از ایران گرفته بود بازدید کند و به جلب قلوب و تحبیب مردم آن سرزمین پردازد. تزار به محض رسیدن به قفقاز اظهار اشتیاق به ملاقات با پادشاه ایران نمود. اما محمدشاه که در راه سفر هرات بود و مجالی برای رفتن به قفقاز نداشت، ولیعهد خود ناصرالدین میرزا را که طفلی شش ساله بود به جای خود مأمور ملاقات با تزار کرد. ناصرالدین میرزابه اتفاق میرزا

تقی خان فراهانی (امیرکبیر) پیشکارش وعده‌ای همراهان در اکتبر ۱۸۳۷ در حوالی ایروان با نیکلای اول ملاقات کرد. تزار نهایت محبت و ملاطفت را نسبت به ولیعهد ایران و همراهانش معمول داشت و اظهار دوستی و نزدیکی فوق‌العاده به ایران نمود.^۹

خبر ملاقات، محمدشاه را مسرور کرد و در سال ۱۲۵۳ هـ. ق بدون برخورد با مانع مهمی به اطراف هرات رسید و شهر را محاصره نمود. در این جنگ، سرهنگ سیمونیچ در اردوی شاه بود، الدرد پاتینجر، افسر انگلیسی، به لباس مبدل دفاع از قلعه هرات را به عهده داشت.

سرجان مک نیل، سفیر انگلیس، به محمدشاه اعلام کرد که تصرف هرات را از طرف ایران، به عنوان اقدامی خصمانه تلقی خواهد کرد. میسیون انگلیس نیز پس از این اخطار، ایران را ترک کرد. در همین اوان، نیروهای کمپانی هند شرقی به بندر بوشهر حمله کردند و جزیره خارک را در خلیج فارس به اشغال خود درآوردند.^{۱۰}

محمدشاه پس از ده ماه محاصره هرات، بر اثر تهدیدات انگلستان که طبق نوشته لایارد، یکی دیگر از آنها، قیام آقامحمدخان محلاتی، حاکم کرمان، بود که به تحریک انگلیسی‌ها قصد کرد کرمان و سیستان را از ایران منتزع نماید، ناگزیر روز نهم جمادی الاول ۱۲۵۴ هـ. ق دست از محاصره هرات برداشت و بدون نتیجه‌ای مراجعت نمود.

«... به مجردی که محمدشاه به هرات لشکرکشی کرد، آقاخان در جنوب طغیان و آشوبی برپا نمود و قصد داشت که قسمتی از خاک ایران (کرمان و سیستان) را به تحریک انگلیسها از ایران منتزع نماید. آقاخان محلاتی در این قیام در کرمان توفیقی نیافت و با ناکامی و شکست مواجه شد. انگلیسها لامحاله درصدد برآمدند که وی را از راه قندهار به هندوستان ببرند و در آنجا طرح و سیاست تازه‌ای را برای اوپی ریزی نمایند. آقاخان به همین دلیل راهی قندهار شد و مازور راولینسون معروف... از او استقبال شایانی کرد.»^{۱۱}

آقاخان محلاتی در ۱۲۵۷ هـ. ق وارد قندهار شد^{۱۲}. و خود او می‌نویسد: «خرج میهمانی ما را خشکه از قرار روزی سه روپیه مقرر کردند.»^{۱۳} سرپرسی سایکس در خصوص محاصره هرات می‌گوید:

«باید دانست که این مسئله عکس‌العمل بسیار نامطلوبی در موقعیت سیاسی هندوستان

بخشید. شایعات زیادی راجع به لشکرکشی مسلمین، بازارهای هند را پر کرد و بهای وثیقه‌های عمومی و ملّی تنزل نمود. همه پیش‌بینی می‌کردند که بزودی حکومت هندوستان از دست انگلیسها خارج خواهد شد.^{۱۴}»

لرد اوکلند، فرمانروای هندوستان، و مشاورین وی، به عنوان مقابله با این وضع چاره‌ای اندیشیده و شاه شجاع را علیه دوست محمدخان تحریک کرده، وی را به سلطنت نشانیدند.

محمدشاه نیز که از کودکی گرفتار نقرس بود و اختلافات او با انگلیس، شکست در حمله به هرات و کشتن قائم مقام فراهانی صدراعظم لایق و کاردان ایران تمامی عرصه‌ها را بر وی تنگ کرده بود، در سال ۱۲۶۴ درگذشت. انگلیسها از پیش به وسیله پزشک معالج او اطلاع داشتند که شاه بیش از چند ساعت دیگر زنده نیست، این بود که توسط قاصد مخصوص خود جریان را به تبریز نوشتند. و این در حالی بود که هنوز از دربار تهران خبری به تبریز نرسیده بود.

ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال حرکت نمود، و روز ۱۲ ذیقعد در تهران رسماً به تخت سلطنت جلوس نمود^{۱۵}. مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر نیز صدارت عظمایافت. سیاست امیر با سایرین متفاوت بود. او برای تجدید وحدت ایران و افغان و از میان برداشتن مرزهای مصنوعی دست به کار شد. امیر برخلاف انگلیسها، به روحیه جنگجویی و غرور ذاتی افغانها کاملاً واقف بود و می‌دانست از راه لشکرکشی و جنگ یا اصلاً نتیجه‌ای به دست نخواهد آمد و یا خیلی سطحی و کم دوام خواهد بود و از سرگذشت عبرت‌زای قشون کشی انگلیسها هم درس دیگری آموخته بود و از سوی دیگر می‌دانست که انگلستان به خاطر هندوستان در مقابل لشکرکشی هر کشور دیگری به افغانستان، آرام و منفعل نخواهند ماند و همانند زمان محمدشاه و دوران فتحعلی شاه کارشکنی و مخالفت خود را خواهد کرد.

این اطلاعات و تجارب، امیرکبیر را واداشت که از راه تحبيب و جلب اطمینان مردم و امرای افغان، آنها را کاملاً با دولت ایران یکدل و یکرنگ نماید و از این راه فواصل و مرزهایی را که توسط استعمارگران بین دولت مرکزی ایران و آن منطقه به وجود آمده بود، از میان بردارد^{۱۶}. خیلی ماهرانه و استادانه روابط دولت را با امرای افغان بر اساس رابطه حوزه مرکزی حکومت با حوزه‌های فرعی قرار داد و بازار تبادل نامه‌ها، رفت و آمد پیکها، رد و بدل

هدایا و تحف و اعطای نشان و لقب از طرف دولت ایران، بیش از هر وقت دیگری رواج پیدا کرده بود.^{۱۷}

پیشرفت سیاست ایران در هرات به حدی رسید که سفارت انگلیس هیچ وسیله کسب خبر از اوضاع آنجا نداشت. حتی شیل از خبر مرگ یارمحمدخان سه روز پس از آنکه دربار آگاهی یافت، اطلاع پیدا کرد.^{۱۸} این امر کارگزاران دیپلماسی انگلیس در هند و اروپا را دچار سردرگمی شدیدی کرد و شیل تا پایان نتوانست از امیر تضمینی مبنی بر عدم لشکرکشی به هرات به دست آورد.

سیاست خارجی امیر جهات مختلف داشت و مجموعاً سیاست ملی او را به وجود می‌آورد. نخستین برخوردش با سیاست روس و انگلیس این بود که دست مداخله آنان را در امور داخلی ایران برید. شیل در سفر دوم خود به ایران، برای پالمرستون چنین نوشت:^{۱۹}

«شیوه امیر این است که هر پیشنهادی از جانب خارجیان بشود رد می‌کند.»

امیر سالانه مبلغ ۲۶۰ هزار تومان از مالیات سیستان و غور را جهت بازسازی نیروی نظامی هرات اختصاص داد و در سال ۱۲۶۷، برای سرکوب شورش سیستان، از سپاه تجهیز شده یارمحمدخان استفاده کرد و چندین مرتبه در هرات به نام ناصرالدین شاه سکه زده شد.^{۲۰} سرانجام امیرنظام در ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در کاشان به قتل رسید.

در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله، معاهده‌ای به ایران تکلیف شد که به موجب آن، دولت ایران متعهد شد که به هیچ اسمی نیرو به قلمرو هرات نفرستد، مگر که آنجا از طرف یک دولت خارجی مورد حمله قرار گیرد. اگر چه ایران به امضای این معاهده تن درداد، اما شکی نیست که برای شاه نامطبوع بود و از آن هیچ رضایت نداشت. در حوادثی که بعداً رخ داد، معاهده مزبور بی‌تأثیر نبوده است.^{۲۱}

انگلیسها برای رام کردن دربار قاجار، در سال ۱۲۷۱ سرچارلز موری را روانه ایران می‌کنند. اما دیری نپایید که به بهانه میرزا هاشم خان^{۲۲}، روابط سیاسی میان ایران و انگلیس به تیرگی گراییده و قطع گردید و بنابر این، موجبات آغاز جنگ هرات فراهم آمد. چارلز موری با ارسال نامه‌های بی‌ادبانه، دربار ایران را به موضع‌گیری کشانید و این قسمتی از نقشه تنظیم شده انگلیس برای حل و فصل نهایی مسئله هرات و افغانستان بود که مطابق برنامه صورت گرفت. کار کشمکش بدانجا کشانده شد که ناصرالدین شاه به

عنوان واکنش در برابر چند نامه رسمی وهن آور چارلز موری در نامه ای خطاب به صدراعظم خود، وزیر مختار انگلیس را به صفات «احمق، نادان، دیوانه، بی ادب، بی معنی و بی باک» متصف کرد و در پایان نوشت:

«... تا خود ملکه انگلستان عذرخواهی کامل از بی ادبی و جسارت نماینده خود نکند، ما هرگز راضی نخواهیم شد نماینده احمق ملکه را [به] دربار خود بپذیریم.»^{۲۳}

مرحله دوم عملیات انگلیسها پس از قطع روابط سیاسی با ایران، تحریک دوست محمد، حاکم کابل و قندهار، برای تسخیر هرات بود. سرانجام ناصرالدین شاه نیز دستور حمله به هرات را صادر کرد و در سال ۱۲۷۳ قلاع هرات به دست ایرانی ها سقوط کرد. بلافاصله انگلیسها این حرکت ایران را نقض معاهده سال ۱۲۶۹ قلمداد کرده، در بیانیه ای که در کلکته منتشر کردند، حالت جنگ بین دو کشور را اعلام داشتند.

به دنبال صدور این اعلامیه، ناوگان انگلیس در خلیج فارس مرکب از هشت کشتی جنگی و تعدادی ناوگان بخاری و بادی تحت فرماندهی دریادار استاکر به ایران تجاوز نموده، جزیره خارک را متصرف گردیدند. پنج روز بعد، یک تیپ مختلط از قوای انگلیسی و هندی در حوالی بوشهر به خاک ایران پیاده شدند و شروع به پیشروی به سوی شیراز نمودند. ایرانی ها برازجان را تخلیه کردند و در نبردی که در خوشاب بین قوای ایرانی و انگلیسی درگرفت، انگلیسها در نتیجه نظم و انضباط و تفوق نظامی، موفق شدند سپاه ایران را بسختی شکست داده، تار و مار کنند.^{۲۴}

عملیات بعدی، حمله به خوزستان بود. سپاه ایران به فرماندهی خانلر میرزا احتشام الدوله مقاومت اندکی کرد و نیروی انگلیس پس از ورود به کارون، محمره (خرمشهر) و اهواز را اشغال کرد. مقارن این وقایع، سید سعید، حاکم مسقط و عمان، نیز به دستور انگلیسها به بندرعباس حمله کرد و موقعیت بسیار نامساعدی را برای دولت ایران به وجود آوردند.

دولتهای روسیه و فرانسه که از یک سوتضعیف ارتش ایران و حاکمیت مرکزی را مد نظر داشتند و در این مورد با انگلیسها هم عقیده بودند، ولی از سوی دیگر با سقوط ایران در برابر انگلیس موافق نبودند، به ناصرالدین شاه پیشنهاد میانجی گری کردند و به وی توصیه کردند که از هرات عقب بنشیند. شاه نیز چنین کرد و تقاضای صلح نمود.

پیمان صلح پاریس

در این بحبوحه، آقاخان نوری که خود نیز در جریان بخشی از توطئه‌های انگلیس در ایران قرار داشت، بلافاصله فرخ‌خان امین‌الملک را که در ذیقعد ۱۲۷۲ برای مذاکره با انگلیسها عازم دربار عثمانی شده بود، جهت پیگیری مسئله صلح مجدداً روانه دربار عثمانی کرد تا در آنجا از سفیر انگلیس شرایط صلح را جویا شود.

لرد استراتفورد رادکلیف، سفیر انگلستان، شرایط بسیار سنگینی برای انعقاد معاهده صلح ارائه کرد که تحویل بندرعباس به مسقط و عدم مداخله در امور داخلی هرات و عزل آقاخان نوری، صدراعظم، جزء آن بود. شاه شرایط اعلام شده را نپذیرفت. مذاکرات فرخ‌خان با سفیر آمریکا نیز مؤثر واقع نشد؛ بناچار به دستور ناصرالدین شاه عازم پاریس شد تا شاید با میانجی‌گری دولت مزبور، انگلستان حاضر به صلح شود. دستورالعملی که توسط آقاخان نوری صادر و برای فرخ‌خان ارسال شد، چنین بود:

«شما اختیار دارید در هر مسئله‌ای که مورد تقاضای انگلیسی‌هاست موافقت کنید مگر در دو مورد، یکی سلطنت ناصرالدین شاه و دیگری صدارت من»^{۲۵}

طبق عهدنامه‌ای که در ۷ رجب ۱۲۷۳ بین فرخ‌خان و لرد کاولی به امضا رسید و اسناد آن در بغداد مبادله گردید، انگلیسها متعهد شدند قوایشان را در مدت کوتاهی از خاک ایران خارج سازند و اسرای جنگی ایران را آزاد کنند. در مقابل، دولت ایران متعهد گردید بی‌درنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و سایر نقاط افغانستان صرف‌نظر کند و در امور داخلی آن کشور هیچ‌گونه دخالتی ننماید. دو دولت حق افتتاح کنسولگری در شهرهای مهم یکدیگر را به رسمیت شناختند. و قرار شد با امام مسقط هم ترتیبی درباره اجاره بندرعباس داده شود.^{۲۶}

گرچه معاهده صلح پاریس قبل از اشغال خاک ایران توسط انگلیسها در جنوب به امضا رسید، ولی به زعم انگلیسها نبودن وسایل مخابراتی موجب این اشغال گردید و تلفات و ضایعات جانی و مالی فراوانی به بار آورد. به هر حال بوشهر و خارک و اهواز و محمره از قوای انگلیسی تخلیه شد. با سلطان مسقط هم قراردادی منعقد گردید که به موجب آن، چابهار و بندرعباس به مدت بیست سال و در برابر سالی ۱۶ هزار تومان به اجاره وی درآمد و حق مالکیت ایران بر جزایر هرمز و قشم به رسمیت شناخته شد. سرچارلز موری، وزیر مختار

انگلیس، به تهران مراجعت کرد و مجدداً سفارت دایر شد. متقابلاً فرخ خان هم طی اقامت خود در فرانسه، سفارت ایران در پاریس را تأسیس کرد و سپس به انگلستان رفت و با ملکه ویکتوریا ملاقات کرد.^{۲۷}

در میان اسناد مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، سندی به خط ناصرالدین شاه خطاب به امین الملک موجود است که چند ماه پس از امضای معاهده پاریس نوشته شده است.^{*}

«امین الملک. حالا که بحمدالله تعالی نثار و کدورت دولتین ایران و انگلیس مبدل به دوستی و مخادنت گردید، خدا عالم است که ما از روز اول هم کمال انزجار خاطر را از این قسم اتفاقات ناگوار داشتیم. خدا خیر ندهد اشخاصی را که سبب این کیفیات شدند. والا می دانستیم و می دانیم که از برای ما و دولت ما بهتر از انگلیس دوست خیر خواه خوش عقیده به هم نمی رسد و این را هم می دانیم که رفاقت و اتحاد دولت ایران از برای دولت انگلیس به هر ملاحظه باشد، خالی از منفعت و مصلحت نبوده و نیست و باید اولیای دولت انگلیس بدانند که تنها اعتقاد و عقیده ما به دوستی آن دولت مثمر ثمرات عمده و نتایج مهم خواهد بود، باید قسمی بشود که ملت ایران هم در باره دولت انگلیس به عقیده و اعتقاد سابق خود بیایند. دیگر ما نمی دانیم و تکلیف ما هم نیست که بگوییم چه قسم در مقام تعمیر قلوب ملت ایران برآیند، البته خود می دانند و به ملزومات آن اقدام خواهند کرد. چیزی که تذکار آن بر ما لازم بود این است که دولت روس بعد از آنکه با دولت ایران چندین سال جنگید و این اواخر چند توپ از این طرف گرفتند، با اینکه امپراتور روس عوض آن را توپهای خوبتر و بهتر و بیشتر به رسم هدیه از برای پادشاه ایران فرستاد، باز در نظر ملت و خلق ایران جلوه نکرد؛ که چرا توپ این دولت را بردند و عوض دادند. و همیشه این عقده ای است در دل این ملت. قشون انگلیس که به آن تفصیل وارد بوشهر و محمره شد، چند توپ در این دو محل به دست آنها افتاد. چنان تصور می کردم که دولت انگلیس بدون خواهش ما هم به ملاحظه اینکه تقویت ایران را منظور دارد، توپهای مزبوره را اگر چه حق هم داشته باشد ببرد، نخواهد برد و در جای خودش خواهد گذاشت. از قراری که معلوم شد، توپهای بوشهر را حمل کشتی های انگلیس کرده، برده اند و یا در کار بردن هستند. به نظر ما چنان می آید که از اولیای آن دولت خواهش نماید که توپهای محمره و بوشهر را نبرند و یا اگر برده باشند، در کمال مهربانی و اتحاد متنی بر ملت ایران گذاشته، رد نمایند که این معنی البته در نظر ملت ایران امر عمده خواهد بود. زیاده حاجت ترقیم نخواهد بود. در سایر کارها هم چنانکه جناب

اشرف امجد ارفع صدراعظم به تو دستور العمل داد، باید تمام کنی و دوستی این دو دولت را کامل نموده که احتمال انشاء الله خلل پذیر نباشد، و بعد از اطمینان مراجعت نما، حرّر فی شهر شوال ۱۲۷۳.»

شگفتا که دو ماه قبل از صدور این نامه، معاهده پاریس توسط امین الملک و به وساطت ناپلئون سوم به امضا رسیده و هشت ماه قبل در هفتم صفر ۱۲۷۳ که هرات فتح شد، حسام السلطنه در نامه ای که به شاه و صدراعظم نوشت، به شورش سپاهیان در هند اشاره کرد و موقعیت انگلیسها را در منطقه بسیار ضعیف ارزیابی کرده، درخصوص مناسب بودن شرایط جهت ادامه عملیات نظامی تا هند دستور العمل خواست. اما به رغم این، و وجود مشکلات جانبی دیگر در آسیای میانه و چین که انگلیسها را در آستانه یک جنگ بزرگ قرار داده بود، شاه و صدراعظم دستور عقب نشینی صادر کرده، به فرخ خان در مورد پیش بردن صلح در پاریس تأکید کردند و این درست موافق و مطابق خواست و میل انگلیسها بود. اما به رغم این، کار تا بدین جا خاتمه نیافته، ناصرالدین شاه برای بازپس گیری چند قبضه توپ به غنیمت گرفته شده به در یوزگی افتاد.

مسئله دیگر در مورد این نامه که شاه از آن غافل بوده و یا نسبت به آن تغافل کرده است، نقش بنیادین سیاست انگلیس در ایران مبنی بر تضعیف بنیه و قوای نظامی ایران بوده است. در این واقعه، انگلیسها ضمن بردن توپهای ساحل جنوب و بی دفاع کردن ایران، از آنها به عنوان پشتیبانی و تقویت نیروی دریایی خودی برای سرکوب شورش سپاهیان در هند استفاده کردند.

به هر حال سند فوق مدرک گویایی از میزان درماندگی یک شاه است در برابر استعمار انگلیس، تنهایی او در راهی که رفته است و خوف از ملت خود در برابر سازش با دشمنی که خود به ضعف گراییده و ادوات و استحکامات او را از بین برده است. سرپرسی سایکس چنین می گوید:

«از نظر انگلیسها مناسبات آنها با ایران پس از جنگ بهتر شد و ایرانیان خیلی کم از این جنگ به تلخی یاد می کنند و چون در چند هفته بعد شورش هند شروع گردید، خیلی خوب بود که نیروهای انگلیس در ایران و یا در افغانستان گرفتار نبودند.»^{۲۸}

هرات تا چند سال بعد در دست امرای محلی بود تا اینکه در ۱۲۷۹ ه. ق، دوست

محمدخان که از طرف افغانها به امیرکبیر ملقب شده بود، آن ایالت را به طور قطع ضمیمه افغانستان کرد، ولی دو هفته پس از پیروزی درگذشت. دولت ایران وجود دوست محمدخان را در سرحدات خراسان با تشویش خاطر و دلوپسی می‌نگریست و بار دیگر رفت و آمد دیپلماتیک بین ایران و انگلیس برقرار گردید.

محمودخان ناصرالملک^{۲۹} که در سال ۱۲۷۹ هـ. ق به سمت وزیر مختاری ایران در انگلستان معین شده بود، مسئولیت مذاکره با مقامات دولت انگلیس را برعهده داشت. در میان اسناد و مدارک موجود در مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، کتابچه دستورالعمل ناصرالدین شاه و وزیر دول خارجه به ناصرالملک در لندن موجود است:

«هو الله تعالی، جنابا، دستورالعملی که در حین مأموریت لندن برحسب امر و فرمایش سرکار اعلی حضرت شاهنشاهی روحنا فاده راجع به فقره هرات و وضع حالیه افغانستان به آن جناب داده شد، صحیح و درست است. البته تا حال وارد محل مأموریت شده و از آن قرار با اولیای دولت انگلیس گفتگو کرده و دور هم نیست که شرحی در این باب به اولیای دولت علیه قلمی و روانه سمت دارالخلافة نموده باشد.

چون نیت پاک و خیال تابناک اقدس همایون در این مسئله فقط مصروف بر حفظ انتظام حدود و داخله ممالک شرقیه دولت علیه و بقای اقتدار و پیشرفت امور دولت در آن ممالک است و چنان که زیاده بر این معنی نسبت به داخله افغانستان هیچ خیالی و مداخله ندارند، کمتر از آن را هم در حیز امکان و تحمل خودشان ملاحظه نمی‌فرمایند. به این معنی که با داشتن حقوق عهدنامه منعقد مابین دولتین ایران و انگلیس به مقام چاره برنیامده، تمکین و تسلیم به خطراتی فرمایند که با وجود علم و احاطه سابق آن جناب احتیاج به تجدید و تفصیل آنها در ضمن این مراسله نمی‌باشد، لهذا غالباً افکار همایون در این باب متوجه بر این است که مهم‌امکن راهی برای حصول منظورات مهمه مزبوره پیدا شود، که در اثبات صفای نیت اولیای این دولت علیه و موافقت اولیای دولت انگلیس با نیت مزبوره بیشتر مدخلیت داشته باشد. به این جهت، این طور مأموریت به من مرحمت فرمودند که آدمی از وزارت امور خارجه مخصوصاً از اینجا تا لندن به چاباری مأمور، و این شرح به صحابت او نزد آن جناب ارسال شود. و اکنون حسب الامر الاقدس الاعلی می‌نویسم که مضمون فصل ۶ و ۷ عهدنامه منعقد در پاریس^{۳۰} این است که در صورت ظهور تشویش و پریشانی از طرف افغانستان نسبت به دولت ایران، دولت انگلیس به رفع آن پردازد. و همچنین در صورت تجاوز از جانب رؤسای افغان به حدود دولت ایران، اگر اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مفید فایده نباشد، دولت ایران خودش لشکر

کشیده، متعددی را دفع و مراجعت نماید. این فصل عهدنامه را وقتی که سفیر کبیر دولت علیه ایران قبول و امضا کرد، حکومت‌های افغانستان منقسم بود. سهل است که او می‌خواست منقسم بودن حکومت‌های افغانستان را به اقسام ثلثه داخل فصول معاهده نماید. و اگر داخل نکردند، اولیای دولت انگلیس از تمکین به این مطلب در ضمن مذاکرات شفاهیه رسمیه مضایقه و استتکاف هم نمودند. چنان که این مطلب از کمال وضوح محتاج بیان و برهان نیست، در این صورت آن فصل و آن معاهده برای دولت ایران بی‌خطر است. و امروز هم دولت ایران جز این حرفی ندارد که هرات به استقلال سابق خود باقی ماند، لیکن حالا که دوست محمدخان در محاصره هرات به این اصرار و ثبات قدم نشسته، و از جانب دولت انگلیس هم تا حال با همه اظهارات و اصرارات محقانه این دولت به هیچ وجه اقدامی در رفع تشویش و مراجعت دادن دوست محمدخان نشده است، از تحمل دولت ایران خارج است که به اطمینان مضمون آن فصل سکوت اختیار نماید. زیرا که بعد از استیلای دوست محمدخان به هرات و تمامی افغانستان و ترکستان، متقاعد شدن و آرام نشستن دولت ایران به امیدو اطمینان چنان فصل عهدنامه، دور از رسم حزم و مال اندیشی است. زیرا که در صورت تجاوز همسایه قوی و بی‌تریب به داخله این دولت، آخرین چاره منحصر بر این خواهد شد که دولت ایران به واسطه لشکرکشی به مقام چاره برآید. پس در این صورت چگونه دولت ایران ساکت بوده، آنقدر به دشمن خود فرصت بدهد که اوجمیع تهیه و خودسازی خود را تمام نماید. از کجا در چنان حالتی دولت ایران بلاشک بر او غالب خواهد آمد. شاید زور طرف مقابل زیادتی کرد، آن وقت باید از خراسان و کرمان و ممالک شرقیه صرف نظر نمود. حقیقت این است که هیچ ذی‌انصافی نمی‌تواند چنین تکلیف را به دولت ایران نماید. آن جناب حسب الامر الاقدس الاعلی مأمور است که بعد از ورود این چاپار، اگر مقصود دولت متبوعه معظمه خود را از دستورالعمل پیش و گفتگوهای سابق حاصل نکرده باشد، مخصوصاً با جناب لاردرجان رسمی ملاقات کرده، یکی از سه شق آتی را از او خواش نماید:

یا دولت انگلیس موافق شرایط عهدنامه و از روی حقوق صریحه دولت علیه رفع تشویش و پریشانی از دولت ایران نماید و آن هم از روی دلیل محقق و ثابت است که بدون مراجعت دوست محمدخان و گذاشتن هرات به استقلال سابق خود مقدور نخواهد بود و دولت ایران از هرات هیچ توقعی ندارد مگر وضعی که سابق بر اینها داشت، حتی به حالت زمان حکومت صید محمدخان پسر یار محمدخان هم که بدتر از آن حاکمی نمی‌شود راضی است.

و یا اینکه حرفی نداشته باشد تا دولت ایران هر دم که چاره از دستش بیرون نرفته و

کار به اشکال نکشیده است به قدر کفایت قشون فرستاده مدعی را که بالاخره مایه هزار خطرات خواهد شد از حالا دفع کرده و هرات را به استقلال خود بیاورد و مراجعت نماید. و یا فصل عهدنامه را با دولت علیه تغییر داده و در آن ضمن ضمانت از بقای استقلال حدود و خاک ممالک شرقیه این دولت نماید و برعهده بگیرد که نخواهد گذاشت اسباب ضعف و اغتشاش از آن حدود از افغان و غیره نسبت به خاک و ملک این دولت واقع و فراهم آید، آن وقت دولت ایران رجوعی بر این نخواهد داشت که دوست محمدخان یا دیگری صاحب تمامی افغانستان شود یا نه، و در داخله افغانستان اوضاعی برخلاف مصلحت دولت فراهم آید یا نیاید و دولت انگلیس هم از این معنی یقین حاصل کند که دولت ایران منظوری ندارد مگر حفظ خود از خطرات آینده، چرا که اگر برای این مقصودی می‌داشت نمی‌بایست به این شق ثالث راضی باشد.

آن جناب می‌باید در طبق یکی از این شقوق ثلثه جواب صریح از دولت انگلیس گرفته، بزودی برای اولیای دولت علیه قلمی دارد. و آلا نه از آن طرف دوست محمدخان را از این بلندپروازی و زیاده‌روی ممنوع دارند و نه هم راضی شوند که دولت ایران تا وقتی باقی است به مقام دفع او و رفع تشویش، خود برآید و آخرالامر وقتی که دوست محمدخان بر جمیع منظورات خود رسید و قدرت همه قسم زیادتی و تعدی بر خراسان و آن حدود را به دست ملت بی تربیت افغان و ترکمان و غیره پیدا کرد بگویند که اهمات دولت انگلیس فایده نبخشید.

حالا خود دولت ایران دفع دشمن خود را بکند تکلیفی است که از تحمل خارج است و از دوستی دولت انگلیس هرگز آن توقع نمی‌رود که چنین حالتی را برای این دولت روا دارند. در این صورت دولت ایران هیچ چاره نخواهد داشت که حقاً و عهداً اگر هم تا آن وقت قلعه هرات به تصرف دوست محمدخان آمده باشد، به هر قسمی که مقدور است تهیه دیده و قشون کشیده، شراو را از خود دور کند و آسوده باشد.

و البته بعد از همه اصرار و اظهارات به دولت انگلیس و مکاتبه و مکالمه یکساله با اولیای آن دولت و اقامه جمیع دلایل حقانیت و لایبندی که در این مسئله برای دولت علیه موجود است، آخر از این طرف اقدام به چاره و علاجی نشود که دولت را شاید از این همه خطرات محفوظ دارد در نزد احدی حمل بر آن نخواهد شد که از جانب دولت ایران خدا نکرده اقدام به کار و رفتار خارج از شرایط عهدنامه شده است.

آن جناب زیاده برده روز این چابار را در لندن معطل نکرده، انشاء الله تعالی با جواب شافی و قطعی مراجعت خواهد داد. جناب استوک صاحب شارژدفر آن دولت نیز مراتب را از اولیای دولت علیه استماع نموده، به دولت خود نوشته است. تحریر آ فی ۱۵

شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹»

سواد دستخط همایون

«ناصرالملک، این کتابچه مختصر مفید را به حکم ما وزیر دول خارجه نوشته، با آدم مخصوصی روانه لندن می‌کند. شما هم مأمور هستید که بعد از ورود این کتابچه بدون حالت معطلی وزیر امور خارجه انگلیس را ملاقات کرده، فقرات این کتابچه را تماماً بدون صرف نظر از یک نقطه آن، برای وزیر امور خارجه آن دولت بخواند و درست حالی بکند. حقیقت این است امروز دولت ایران لابد و ملجأ است از قبول کردن دولت انگلیس یکی از این سه شق را:

یا اذن بدهد تا وقت باقی است دولت ایران خود چاره کار خود را به هر قسمی که می‌داند و مصلحت می‌داند بکند و این دشمن بی تربیت تازه خود را که هنوز قوامی نگرفته است به جای خود بنشاند.

اگر به این امر راضی نمی‌شود در چاره این کار اقدام کرده، موافق عهدنامه دفع دوست محمدخان را بکند و دولت ایران از تشویش آتیه آسوده دارد و هرات را به استقلال سابق خود عود دهد.

این را هم نمی‌کند فصل عهدنامه را که در فقره تشویش افغانستان نوشته شده است، عوض نماید و به طور ضمانت و تعهد حفظ خاک حالیه ایران را که در سرحدات افغانستان واقع است به عهده خود بگیرد.

آن فصل سابق که نوشته شده است با اوضاع حالیه افغانستان به کار دولت ایران نمی‌خورد و حتی آن فصل صحیح و بی عیبی بود که هرات دست دوست محمدخان یا کابلی نباشد، بلکه قندهار هم، اما با یک کاسه بودن افغانستان آن فصل که برای رفع تشویش ایران نوشته شده است به هیچ وجه مشرثمری نیست. حالا که انگلیس در صورت هرزگی و تخطی افغان خدمات دوستانه می‌کند، اگر افغان قبول نکرد خود دولت ایران برود با او بجنگد. حالا که می‌توانیم پدر افغان را آتش بزنم دست مرا می‌بندی، می‌گویی حرف نزن، گاه است پس فردا طوری بشود نتوانیم از عهده او برآیم. خلاصه شما مأمور هستید که ده روزه جواب این حکم را بزودی زود بفرستید. یا قبول یکی از آن دو تکلیف، یا تغییر فصل عهدنامه و ضمانت و تعهد حفظ و امنیت ممالک ایران که در سرحدات افغانستان واقع است از کرمان و بلوچستان ایران گرفته، الی آخر خاک خراسان. بجز قبول یکی از این سه شق ما به هیچ وجه تمکین نخواهیم کرد.

یا شق رابع، و آن این است که به شما که سفیر ایران هستید صریح و واضح بگویند که ما بی انصافانه و جبرانه به هیچ یک از این تکالیف ایران راضی نمی‌شویم، و جواب

درست نمی‌دهیم و عهدنامه و غیر عهدنامه را نمی‌دانیم و افغان را بر دولت ایران ترجیح می‌دهیم. روز است روز و پاسبرد شما را داده بالمرّة صرف نظر از دوستی ایران کرده، چشم بپوشند.

و حقیقت این است که بعد از این از قبل یکی از این سه تکلیف شما مأذون نیستید دقیقه [ای] در لندن اقامت بکنید، البته به طرف ایران بیاید. همین دستخط مرا هم برای وزیر امور خارجه انگلیس ترجمه بکنید.»

۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹ از طهران مطابق است با اصل دستورالعمل که مصحوب چاپار مخصوص فرستاده شد. [محل مهر] وزیر دول خارجه

و در پایان، انگلیسها به شق رابع پیشنهاد ناصرالدین شاه عمل می‌کنند و بالمال دسیسه خارجی با فساد و وابستگی دربار قرین گشته و هرات را که در سده‌های میانه مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت، از ایران تجزیه می‌کنند. امیدواریم در آینده به اسناد نویافته دیگری دست یازیده و گوشه‌های ناگفته تجزیه هرات را بازگو کنیم.

یادداشتها

۱. همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران، (تهران: نشر دانشگاهی)، ص ۱۸.
۲. محمد علی مهمید، پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، ص ۱۸۴.
۳. کارلوتر نزیو، رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین. (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)، ص ۳۹.
۴. دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه منوچهر طاهرنیا، ص ۱۰.
۵. سرهنری لایارد، «خاطرات یا سفرنامه سرهنری لایارد»، ترجمه مهراب امیری. وحید ج ۴.
۶. دنیس رایت، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ص ۱۳۴.
۷. سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، ج ۲، ص ۴۷۰.
۸. همان، ص ۷۳-۴۷۱.
۹. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۲۵۱.
۱۰. محمدعلی مهمید، پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، ص ۱۸۵.
۱۱. لایارد، همان.
۱۲. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، (تهران: خوارزمی)، ص ۱۰-۲۰۹.
۱۳. آقاخان محلاتی، عبرت افزا، دفتر ۱، ص ۲۹.
۱۴. سایکس، همان ص ۴۸۱.

۱۵. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۲، ص ۵۹۰.
۱۶. اکبر هاشمی رفسنجانی، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۲۸۶.
۱۷. همان، ص ۲۸۶.
۱۸. آدمیت، همان، ص ۶۲۷.
۱۹. همان، ص ۴۶۵.
۲۰. هاشمی رفسنجانی، همان، ۲۸۹.
۲۱. سایکس، همان، ص ۹۹۹. همچنین متن کامل این معاهده در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۲، ص ص ۵۶ — ۶۴۹ آمده است.
۲۲. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: محمود، همان، ج ۲، ص ص ۸۸ — ۴۷۷.
۲۳. مهمید، همان، ص ۲۱۰.
۲۴. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۷۴.
۲۵. همان، ص ۲۷۶.
۲۶. همان.
۲۷. فرخ خان کاشی ملقب به القاب امین الملک، وزیر حضور، امین الدوله، نام اصلیش در دربار فتحعلی شاه ابوطالب بود که پس از اینکه پیشخدمت خاصه می‌گردد، لقب فرخ می‌گیرد. فرخ خان در زمان فتحعلی شاه و محمد شاه جزء عملة خلوت و پیشخدمت مخصوص بود و در عصر ناصرالدین شاه ترقی کرد و مشاغل صندوقدار و جوه خاصه، مهرداد شاه، رئیس عملة خلوت و... را متصدی بود. در سال ۱۲۵۲ هـ. ق به علت شورش مردم ساری علیه مظالم حاکم وقت، از سوی دربار جهت آرام کردن و اسکات مردم روانة منطقه شد و با تغییر فضلعلی خان بیگلربیگی قزاقی توانست بر اوضاع مسلط گردد. در ۱۲۵۳ هـ. ق همین کار را نیز در اصفهان تکرار کرد. در سال ۱۲۵۶ نیز به رشت اعزام شد و در ۱۲۷۲ ملقب به امین الملک شد. در همین سال جهت پیش بردن مذاکرات ایران و انگلیس روانة اسلامبول شد. فرخ خان پس از انعقاد قرارداد ننگین پاریس در مورد مسئله هرات در سال ۱۲۷۴ هـ. ق، به سمت ایلچی کبیر در دربار عثمانی تعیین گردید.
- پس از عزل آقاخان نوری از صدارت، امین الملک در ربیع الاول ۱۲۷۵ هـ. ق از سفارت اسلامبول بازگشته و به سمت وزیر حضور (وزارت دربار)، مهرداد شاه و ریاست عملة خلوت شاه منصوب گردید و ملقب به امین الدوله شد. عزل و نصب کلیة حکام ایالات و ولایات با مشاوره و صوابدید امین الدوله صورت گرفت. در سال ۱۲۸۳ هـ. ق در تشکیلات جدید حکومتی ناصرالدین شاه سمتهای وزارت حضور، اداره امور حکومتی کاشان و نظنز و اصفهان و فارس و تمام گمرکات مملکت را به عهده گرفت.
- فرخ خان امین الدوله بسیار سیاس و مرتبط با سیاستهای اروپایی بود که روزگارسه شاه قاجاری را درک کرده و در سال ۱۲۸۸ هـ. ق در تهران درگذشت و در قم مدفون گشت. (به نقل از: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ص ۶ — ۸۰).
۲۸. سایکس، همان، ص ۵۰۶.
۲۹. محمودخان ناصرالملک فرمانفرما از بزرگان طایفه قره گزلوی همدان و از رجال معروف دوره سلطنت قاجاریه و جد ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب السلطنه احمدشاه، بود. در سال ۱۲۶۹ هـ. ق نایب اول سفارت ایران در سن پترزبورگ بود. بعد از سالهای ۷۰ به تهران بازگشت و در سال ۱۲۷۵ هـ. ق که منصبش میر پنج بود، ملقب به

ناصرالملک گردید و پس از عزل آقاخان نوری و انتخاب وزرای شش گانه، ناصرالملک هم برای وزارت تجارت و صنایع در سال ۱۲۷۶ انتخاب شد و سپس به عضویت شورای دولتی منصوب شد. در سال ۱۲۷۷ از طرف ناصرالدین شاه مأمور به اتمام کار ساختن راه گیلان گردید. در سال ۱۲۷۹ ه. ق به سمت وزیر مختاری ایران در انگلستان معین و رهسپار لندن گردید. در سال ۱۲۸۸ ه. ق به عضویت دارالشورای کبرای مملکتی درآمد. در ۱۲۸۹ به معاونت میرزا حسین خان مشیرالدوله، صدراعظم، در کارهای وزارت جنگ و سپهسالاری برگزیده شد و ریاست شورای عسکریه (شورای جنگ) را نیز عهده دار گردید. در ۱۲۹۲ ه. ق به حکومت گیلان منصوب گردید. در ۱۲۹۵ ه. ق در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا ملتمز ریاست بود. در سال ۱۲۹۹ ه. ق به حکومت کردستان و کرمانشاهان از سوی ظل السلطان منصوب شد. در سال ۱۳۰۱ پس از درگذشت میرزا سعیدخان انصاری (مؤتمن الملک) به اشاره و مساعی انگلیسها وزیر خارجه شد. در ۱۳۰۳ ه. ق استاندار خراسان گشته و لقب فرمانفرما گرفت و در ۸ ربیع الثانی سال ۱۳۰۵ ه. ق در تهران سکنه کرد.

۳۰. صورت عهدنامه مصالحه میان ایران و انگلیس که در پاریس تحریر شده است:

فصل ششم: اعلی حضرت شاهنشاه ایران راضی می شود که ترک بکند کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلی حضرت ایشان تعهد می کنند که بعد از این از هر مداخله در امورات داخلی افغانستان اجتناب نمایند. اعلی حضرت ایشان وعده می دهند که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز به استقلال ممالک مزبوره مداخله نکند، در صورت ظهور منازعه فیما بین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن را رجوع به اهتمامات دوستانه انگلیس نماید و اقدام به جنگ نکند، مگر در صورتی که اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر ثمری نشود. از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد می کند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان به کاربرد و نگذارد که از آنها و هیچ یک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران بشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید، دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیما بین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم: در صورتی که از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران تجاوزی بشود، هرگاه ترضیه شایسته داده نشود، دولت ایران حق خواهد داشت که به جهت دفع و تنبه جانب متعدی اقدام به حرکات جنگ نماید. اما این صراحت معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که به جهت مقصود مزبور از سرحد بگذرد و به محض اجرای مقصود خود مراجعت به خاک خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزو ممالک مزبوره به ممالک ایران بشود. [میرزا محمد تقی سپهر (لسان الملک)، نسخ التواریخ؛ دوره کامل تاریخ قاجاریه، ص ۵۷-۳۵۴].



محمود خان ناصر الملك

با نیت نیکو، بر سر آب زهره، آرد از درخت است و نیت
 از این آلودن بجای بر سر امور و این شرح بهجت است که کتاب در نیت
 و اکنون حسب الامر الله ترشد غریب و مضرب فقره و ما همیشه منفعة
 و در این نیت است در در صورت نیت زنی و در آن زانو افتادن
 بفت بر بدن ایرانی حالت نفس بفتح آن بر بدن و کشیدن در دست
 بخانه و جانب رؤسای آن بموضع دل ایران لغو است و آن نیت
 و نفس منفعة نیت نیت است در آن خنجر کشیده معده و دفع
 و در نیت نیت نیت فقره نیت نیت فقره نیت نیت فقره نیت نیت فقره
 و انکار و مکه و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 منفعت بدن مکه و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و مکه و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 رسته سفایه و استخفاف هم منفعت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 بیان و زبان نیت و در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 به خطر است و امروز هم در ایران و زمین و فرزند و نیت
 با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 به نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

و اهرار است معانی نیردست بهیچ و اقرار در رخ تویش و در محبت
مهری است مدحان نه است از مهر دل ایران عجب است بلبلان
مغنون گفتند که عجب زبانه زبیر که بعد از استعداد است در آن بهر
و نامر افغان در گشتن سقا مدثرن و درام نشانی حلت ایران
باید و بلبلان چنان فغیر میانه در در رسم فرم و در آن فرستاده
در حدت با دزد میانه فرم و به تربت بر افته بندل آفرینج و بهر
بر اینج غنچه در حدت ایران در اطله لک لک فرم عجم چاره بر آید و بهر
چگونه حال ایران ساکی بوده گفتد بر بنم فخر من بهر در او هیچ نماند
سازر غنچه نام نماند از کجا در چنان فکر حلت ایران بدست بر او مان
غنچه که شاید روز طوف غنچه زبانه که در آنوقت باید زبانه در آن
و حاکم شریفه حرف نظر نوزد حقیقت این است هیچ در الفافز فرم نماند
چنین گفتد بهر دل ایران نماند و کاتب حبل الله تراشید امور است
در بعد از در او بهر نماند و لک لک مقصود دل بهر غنچه غنچه از در او بهر
و لک لک در ساقی حاکم شریفه حقیقت با غنچه بعد از در حقیقت
کدام که از سر نمی آید و از او خواهی نماند و در آن نفس بر آن
مهر نماند و از در حقیقت میر که در آن عید رنخ تویش و در آن

ایران نایب و اکرم از دور دلی محقق و ثابت است چه بدین مرتبه است
 و کوه آتشین در است با سلسله سحابی عظیم و در کوه بود و در آن
 از دست هیچ قوتی نبرد و در سراسر دستان برانداخته است و در آن
 زمان کوهت صید در میان هر بار و در میان هم چه بر در آن کوه غریب
 را خست و به یکدیگر و فرزندانش به نام آن در آن مهم چه باره در
 و تنی بر دین رفته و کار بکنش کنده است بعد کفایت قوت و نایب
 سر عمر را به بدو داده و به هر در خطرات غمزه در زمانه دفع کرده است
 با سلسله عظیم و در مرتبه نایب و با قهر عظیمه است و با این
 تغییر همه در کفایت ضامن در دستان سلسله و در دستان نایب
 شرقی اندید است نایب و بر همه کرده و کوه گزشت است با این ضعف
 و غمتش در آن کوه در دستان و غمزه غمتش بکنش و عمل نایب و در
 و در آن کوه در دستان ایران رجوع بر این نایب است و در آن کوه
 یا دیگر صاحب نام افغانان نودینه و در دستان افغانان نودینه
 مصحت در دستان کوه یا نایب و در دستان کوه نایب و در دستان
 در دستان ایران نایب در دستان عظیم و در خطرات کینه و در دستان
 و در این نایب در دستان نایب است با این نایب و در دستان نایب

حایه و طبعی که از این حقوق منزه و محاب صریح از دهن نفسی که به غیر
 بر او اقرار است علیه مقرر است و الله نه از انکشاف است در حقان
 از این جمله برادرش و زعفر در منع و لذت و نه هم زعفر نه است
 ایران ، اقدس ، با است بمقام وقع او در حق نویسنده خبری که و کوفه
 و قمر است در حق بر حسب مذهب غریبه و مدت هر قدر است
 و تفریح بر زبان و اگر کوفه است است به بر حق افغان در کتان
 و غیره به اگر بگویند است است است است است است است
 محمد است ایران دفع و نه خود بگویند کفایت ظاهر است خارج است
 و در حق است نفس هر که آن نوع کثیره و حقیقت است بر او اقرار است
 و او اقرار در غیر است است ایران به چاره نفعه است است است
 لکرم تا کوفت است است است است است است است است است
 و معتد است است و قون کینه و او او خود رکنه و او او
 و البته مجدد است است و او او است است است است است
 میانه با او او است است است است است است است است
 مسته بر او است است است است است است است است است
 است است است است است است است است است است است

نخستین صندجانب من ایران ضرر کردند اقرار نگار در دفاتر خارج
از ارتباط عمده نامه شده است اکنون نیز در این باب
در لندن متعلق کردند از راه های باجوریت ۲۰ و قطره جمعیت
عمده در جانب همگ صحت شایسته و در آن روز مراتب را
از اوایل من من استماع نموده بدین خود نیز است تحریر شده
۱۵ آذر ماه ۱۲۷۹

مردود و خطاها

افسرانک اینجای که فکر میفرمایم و وزیر من در این
باکم خدای روانه شدن مرکز تمام امور و دست و پا
که به بدون حال منی وزیر امور خدای نفس و سلامت کرد
فهرات اینجای که به تمام به من صرف نظر از دیگر تفکر که از این
وزیر امور خدای کند من بفرست صورت حال بکنه حقیقت است
امروز من ایران در به و مهارت از قبول کردن من کلین
یک از این سری که یاد من به به آفاق است من در این
خود را به کار خود به هر قسم میباید و بعضی میباید بکنه و این روش
به هر است آره خود را به اندر و اگر خدایست باین خود را به در
با من اسرار نفس خود را به به این اتمام کرده مدتی عمده

دفع است مضافی گویند و است ایران از تو گزاشته او که دارد
و است را با بختیابی خف عود و این که هرگز نمی‌فکر
همه نامه در فقره تویش افغان در دست است عوض
و بطور ضمانت و تمه غلط خاک خانه ایران را در دست است
افغان در واقع است همه فکر و آنگاه فخریابی در دست است
با دفع خانه افغان بکار است ایران از خود دست
آن فخریابی و به همین بود و است دست در دست افغان
با جامع نبی بگویند که آبا بیک که در افغان آن فخر
در دست افغان در دست است به خود می‌نویسند
در افغان در دست است در دست افغان ضمانت است که نمی‌کنند
لکه افغان می‌گزارد خدمت ایران به او بکنند حاکم در دست
پدر افغان که آتش بزم دست مرا ایند بیکدی و فزون
کاست پس فضا طرر بر بد اندام از غمزه او برام خدمت
تا ما در دست ده روزه جواب این که او بر بغیر ز فزون
با قبول که از آن دو تکلیف با تعیین فخر همه نامه ضمانت همه

حفظ و انیت ملک ایران در صورت آفتان در مع است
 از کمان و جیبان ایران گرفته ۱۲۱ کو مانی فرایان
 بخیر قهریک از این سر می ماسم و مکنی غزیم کو مانی در رنج
 و کان این است صفا و غیر ایران سلیقه صریح و واضح بکن
 و با الفافانه و جبرانه هیچ یک از این الفاظ ایران
 را فرغ میوم و جواب درشت میزنیم و همه اند و غیره
 میزنیم و در خان لود بر دست ایران سر میزنیم و زود است
 و بجزر را راه میزنیم و صرف نظر از این که میزنیم
 و حقیت این است بعد از این از قهریک از این سر لطف
 ما خن سینه و قهریک در سندان افات سینه آینه لطف
 ایران با سینه این دست خط معام کعبه در این و فارغ
 ترجمه کینه ۱۵۱۰۰ شتابان معظم ۱۲۷۹ ز طهران

بانی آری
 ملاحظه
 نقلی شده است


فصل چهارم

نسخه شناسی

معرفی یک نسخه خطی:

انقلاب شش ماهه خراسان

واحد پژوهش

هنگامی که انقلاب مشروطیت با تمام فرازها و فرودها بر اثر دخالت بیگانه و عناصر خودفروخته داخلی مبدل به یک هرج و مرج عظیم گردید، از اهرسویی صدایی برخاست و از هر شهرستانی قیام صورت گرفت و سرانجام کار به جایی رسید که بسیاری از متفکران از ادامه حیات و استقلال کشور مأیوس شدند و در بحبوحه این نابسامانی ها و سرگردانی ها، تنی چند از جان گذشته، برای نجات کشور قد علم کردند و در تاریخ معاصر ایران نامبردار شدند؛ میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد خیابانی و کلنل محمد تقی خان پسیان از آن جمله اند.

در میان این سه تن، تا آنجا که مقتضیات زمان اجازه می داده است، راجع به میرزا کوچک خان مقاله ها، رساله ها و کتابهایی متعدد تألیف و تدوین گردیده که اگر تمام آنها یک جا جمع شود، لااقل دو طبقه از طبقه های یک قفسه از کتابخانه کتابداران را پر خواهد کرد، اما هنوز در باره قیام شیخ محمد خیابانی و قیام کلنل محمد تقی خان پسیان میدان تألیف و تحقیق به طور وسیعی بازمانده است. در باره این دو تن جز دو کتاب نسبتاً مبسوط از یک مؤلف (علی آذری) و تعدادی رساله و مقاله اثری در دست نیست. بدیهی است که در جراید زمان، در بایگانی های راکد وزارتخانه های مربوط، و در گزارشهای سفارتخانه ها و نمایندگی های خارجی به کشورهای متبوع خود نوشته های بسیاری وجود دارد که باید یکجا جمع شود و مورد مطالعه قرار گیرد. یکی از عللی که در باره میرزا کوچک خان آثار زیادتری در دست داریم این است که عمر انقلاب جنگل بسی طولانی تر از دو انقلاب دیگر بود:

آغاز قیام جنگل ۲۷ مرداد ۱۲۹۴ شمسی و پایان آن ۱۱ آذر ۱۳۰۰ شمسی، یعنی

شش سال و دو ماه و چهار روز؛

آغاز قیام خیابانی ۱۶ فروردین ۱۲۹۹ شمسی و پایان آن ۲۲ شهریور ۱۲۹۹ شمسی، یعنی پنج ماه و شش روز؛

آغاز قیام پسیان ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ شمسی و پایان آن ۹ مهر ۱۳۰۰ شمسی، یعنی پنج ماه و بیست و شش روز.

در قیام دامنه دار جنگل دسته‌های پنهان و آشکار دولتهای خارجی به کار افتاده در دو قیام دیگر چون دامنه‌ای پیدا نکرد، دخالت‌های دامنه‌ای نیافت، و به همین دلیل در باره میرزا کوچک خان آثار و نوشته‌های بسیاری در دست داریم و در آینده نیز آثار بیشتری به بازار تحقیق عرضه خواهد شد.

خوشبختانه در باره قیام کلنل تحقیقی بسیار نفیس و پر مطلب و پرمدرک و سند و دقیق و عمیق با عبارات و کلماتی متین و پرمعنی و سنجیده به قلم توانای محمد ملک‌زاده، برادر ملک الشعرای بهار، که خود نویسنده‌ای چیره‌دست و روزنامه‌نگاری توانا بوده است، در دست است که تاکنون چاپ نشده است و این مایه شگفتی بسیاری است؛ اکنون می‌خواهیم تا آنجا که مقدور است به اجمال به معرفی این اثر نفیس پردازیم و امیدواریم که چاپ کامل آن، زینت بخش بازار تحقیق و تاریخ شود.

کتاب با این مقدمه آغاز می‌گردد:

«بنام یزدان پاک — مقدمه — در کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ م تشکیل حکومت سید ضیاءالدین که بزودی بر تمام کشور تسلط یافت: زمامداران سابق یا حبس [شدند] و یا از کار برکنار رفتند. ایالت خراسان تا چندی به حالت خود باقی ماند. در آن تاریخ حکومت خراسان به عهده میرزا احمدخان قوام السلطنه و ریاست قوای نظامی آن، سپرده به نایب سرهنگ محمدتقی خان پسیان بود. چهل روز پس از کودتا (یعنی روز سیزده حَمَل ۱۳۰۰) کلنل محمدتقی خان، رئیس قوای ژاندارم خراسان، بنا به دستور سرری سید ضیاءالدین، رئیس الوزرا، تسلط دولت را بر خراسان برقرار ساخته، قوام السلطنه، والی ایالت، و جمعی از معارف مشهد را بنا بر سیره زمامداران کودتا غفلتاً دستگیر و توقیف نمود و خود بر حسب امر دولت زمام امور لشکری و کشوری خراسان را در دست گرفت... نگارنده که در آن تاریخ در خراسان بوده و در دو نوبت محبوس کلنل محمدتقی خان واقع شده بود، بر آن شد که تاریخچه‌ای از این طغیان به رشته تحریر درآورد و با این نیت به جمع‌آوری اسناد و مدارکی که مورد حاجت بود پرداخت، ولی به علت اشتغال به خدمات

دولتی از یک جهت، و عدم مساعدت بعضی از مراکز اطلاع از جهت دیگر، به جمع‌آوری کلیه اسناد به طور دلخواه توفیق نیافته و از اصل مقصود که تنظیم تاریخچه انقلاب شش ماهه خراسان (از ۱۳ حمل تا ۹ میزان) بود انصراف خاطر بسته و بر این اکتفا نمود که همان مدارک و اسناد موجوده را فهرست مانند مرتب ساخته، به گوشه کتابخانه خود بگذارد تا شاید دیگران به تکمیل آن توفیق یابند و این حادثه را نیز مانند حوادث بسیاری که بر این مملکت گذشته است بر صفحات تاریخ ایران ثبت نمایند. طهران ۲۵ مهرماه ۱۳۱۵ — محمد ملک‌زاده.

ضمناً از جناب آقای علم (امیر شوکت‌الملک) حکمران سابق سیستان و قایمات که بنا به درخواست این بنده و به منظور تکمیل یادداشت‌هایم از ارسال صورت تلگرافهای حضوری خود با مرحوم کلنل محمدتقی خان مضایقه نفرموده‌اند سپاسگزاری می‌نمایم — ملک‌زاده.

به همین سبک، وقایع در ۱۹۰ عنوان با نثری شیوا و روان و زیبا به رشته تحریر درآمده‌اند، بدون اینکه وقایع دیگری به صورت معترضه در آن گنجانده شوند. مثلاً علی‌آذری در کتاب بسیار نفیس خود به انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب مشروطیت، قرارداد ۱۹۰۷، قرارداد ۱۹۱۹، نهضت جنگل و قیام خیابانی پرداخته، ۱۷۵ صفحه از مقدمه را به این کار اختصاص داده، در متن اصلی نیز حاشیه‌پردازی نموده است. در حالی که تمام کتاب بیش از ۵۰۰ صفحه نیست؛ غافل از اینکه خواننده کتاب کلنل محمدتقی خان به مطالعه این حوادث نیازی ندارد، زیرا کسی که از این حوادث خبری ندارد، طبعاً به مطالعه کتاب کلنل نیز رغبتی نشان نمی‌دهد.

ملاحظه فرمایید نویسنده چیره دست ما (ملک‌زاده) با قلم توانای خود با چه دورنمای روشنی منظره توقیف قوام السلطنه را در سیزده بدر فروردین ۱۳۰۰ نشان می‌دهد:

«نزدیک غروب آفتاب، گردشگاهها بنای خلوت شدن را گذارده و مردم دسته دسته و بتدریج به شهر روی آورده و از دروازه‌ها داخل می‌شدند. کوچه‌های خلوت شهر از ازدحام مردم باز رونق گرفت. درشکه‌ها و گاری‌های مملو از مسافر در کوچه‌ها و خیابان‌ها بنای رفت و آمد را گذاشته و مردم را که از خارج به داخل آورده بودند در شهر جابه‌جا می‌کردند. دستجات کم‌بضاعت و برهنه خوشحال که هیچ‌گاه با نحوست سیزده یا زندگانی نحس سیاستمداران سروکاری نداشتند و لذت تفرج سیزده نیز نصیب آنها شده... سماور حلبی و غلیان و سفره نان خود را به دوش گرفته همان‌طور که پیاده رفته

بودند، پیاده برگشته، غبارآلود به طرف خانه‌های خود روانه بودند... در این هنگام، دروازه ارگ مشهد که بیشتر اعیان و اشراف از آنجا به شهر وارد می‌شدند، هیمنه دیگری به خود گرفته بود. اغلب کالسکه‌ها و درشکه‌ها از آن دروازه اربابهای خود را به شهر وارد می‌نمودند. خورشید می‌رفت غروب کند، اما گویی در فرورفتن به پشت کوه تأمل داشت تا ببیند چند لحظه دیگر گروهی از اشراف چگونه به دام می‌افتند.

اتومبیل والی با جلال و اسکورت مخصوص در جلو، کالسکه‌ها و درشکه‌های همراهان که از عقب او روان بودند در یکی از خیابانهای خارج شهر نمایان [شدند] و به طرف دروازه ارگ می‌شتافتند. دستجات دیگر نیز سواره و پیاده از جاده‌های مختلف متدرجاً ظاهر [شدند] و تمام متوجه یک نقطه، یعنی دروازه ارگ، بودند. طولی نکشید که اتومبیل والی با عظمت و جلال خیابان کنار خندق را پیموده و یک پیچ خورده، وارد شهر شد و جمعیت کثیر بیکاره را با نعره بوق خود از هم شکافته به طرف دارالایاله روانه گردید. هنوز خورشید از قله کوه با لبخندهای مسخره کننده خود کله می‌کشید؛ گفתי همان جا توقف کرده و اشعه زرد و نحوس بار خود را از فراز بامهای خانه‌ها برنچیده تا اینکه آخرین لحظه برچیدن بساط آقایی و فرمانروایی دسته‌ای از ساکنین شهر مشهد را تماشا کند. هنوز اتومبیل والی که پیشاپیش سایرین بسرعت حرکت می‌کرد به عمارت دارالایاله نرسیده بود که به یک فرمان خشن نظامی در جای خود میخ کوب شد.

یاور اسمعیل خان بهادر، افسر ژاندارم، در مقابل سربازخانه که در معبر اتومبیل والی واقع بود کشیک می‌کشید. همین که اتومبیل خواست از برابر او بگذرد، مانند شیری که به فریسه^۱ خود حمله کند، به جلو اتومبیل جستن کرده، آن را با ماوژر خود تهدید و به نام شاه و امر کلنل محمدتقی خان، فرمانفرمای خراسان، امر به توقف داد.

در این لحظه بود که اراده زمامداران کودتا آخرین ایالت دست نخورده، یعنی خراسان را که با احتیاط به آن نگاه می‌کردند تحت استیلای خود قرار داد. چند لحظه بعد، اطاقهای فوقانی سربازخانه به زندان تبدیل و قراولان مسلح آن را پاسبانی و محافظت می‌نمودند.

در این روز (۱۳ حمل ۱۳۰۰) قوام السلطنه، والی خراسان، با قریب پنجاه نفر از متنفذین و مرئوسین او حبس شدند و دفتر ژاندارمری به اداره ایالتی منتقل [شد] و کلنل محمدتقی خان از آن تاریخ به رفق و وفق امور اشکری و کشوری خراسان اشتغال یافته و حکومت نظامی را در شهر اعلام نمود. قوام السلطنه نیز پس از چندی تحت الحفظ به تهران گسیل شده، و در آنجا محبوس گردید... روز ۱۹ حمل نیز جمعی از ملیون شهر و تجار از طرف قوای ژاندارم جلب و توقیف شدند. روز ۲۸ شعبان ۱۳۳۹ (ثور ۱۳۰۰) طبق دستور

مرکز، تمام رؤسا و صاحب منصبان آستان قدس رضوی حبس و از طرف کلنل محمد تقی خان در امور آستانه مداخلات مستقیم شروع گردید.»

با همین زیبایی و روانی تاریخچه قیام کلنل بیان شده و ضمن همین عبارات روان و بدون پیچیدگی، اسناد و مدارکی متقن و محکم و انکارناپذیر که خالی از پیچیدگی‌های لفظی نیز نیست، جای داده شده است. «داروی تلخ را به شهد ظرافت برآمخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند»^۲؛ بهتر از این تاریخ نمی‌توان نوشت.

همچنان که می‌دانیم، طولی نکشید که همین قوام السلطنه نخست وزیر شد. دستخط احمد شاه را از روی همین کتاب نقل می‌کنیم:

«نظر به حسن کفایت و خدمتگزاری جناب اشرف قوام السلطنه و امتحانات عدیده کافیه که در این موقع در استقرار انتظامات مملکتی داده و اعتماد کامل خاطر همایون ما را به صداقت و دولخواهی و شاه‌پرستی خود جلب نموده است، محض اهمیت موقع و برای تهیه آسایش عمومی معزی الیه را به صدور این دستخط مهر طلعت مبارک به ریاست وزرا منصوب فرمودیم که هیئت وزرا را تشکیل داده، در انتظامات مملکتی و اعاده امنیت و آسایش عمومی مساعی جمیله به عمل آورده، مزید رضامندی و اعتماد خاطر ملوکانه را جلب و تحصیل نمایند— ۲۲ رمضان ۱۳۳۹ (۹ جوزا ۱۳۰۰).»

قیام واقعی کلنل از همین تاریخ آغاز گردید. مهمترین اسنادی که در این کتاب آمده است مکاتبات و تلگرافهایی است که بین صمصام السلطنه بختیاری و والی جدید خراسان انجام گرفته و از آن مهمتر و جالبتر و خواندنی‌تر مجموعه تلگرافها و مکالمات حضوری تلگرافی است که بین امیر شوکت الملک علم، امیر قاین و سیستان و کلنل صورت گرفته است که در مجموع بالغ بر چهل و چند سند می‌شود. امیر سخت مایل بود که کار را با مدارا و ملایمت و بدون خونریزی به پایان برساند و اگر به نتیجه‌ای نرسید به آخر الدوا متوسل گردد و امر مرکز را خواهی نخواه در جنگ با کلنل اطاعت کند.

به همین صورت مجموعه اسناد دیگری نیز هست که هریک به جای خود بسیار اهمیت دارد. به هر حال، از کتاب علی آذری کم حجم‌تر اما پراهمیت‌تر و مفیدتر است. کتابی است که باید بزودی چاپ شود و در دسترس علاقه‌مندان تاریخ معاصر قرار گیرد. این کتاب چنانچه در سرلوحه نوشتیم، انقلاب شش ماهه خراسان نام دارد.

یادداشتها

۱. فریسه: شکار؛ فریسه الاسد: شکاری که شیر آن را افکنده باشد. (فرهنگ نفیسی).

۲. گلستان سعدی.

انقلاب شروع خراسان

از ۱۳ صفر ۹ برین

۱۳۰۰

در شبگردن تمام اسلحه

روز یزد ۱۳۰۰ صفر کسی که یزد عید فصح محسوب و صبح اولسم کار
دکتر تبیل بود . امانی شد شهید نه صبح آرزو بیاحت و زنی بختیار
اطراف شد برای گردش و با با صطوح یزیده به زنده بید .

تمام اسلحه و امانت نیز با جیبی نه قطعه متذکره شد بی زنده تار
یزد را بخوش و تیغ بر گزار و نوبت یزیده را از خود دور زد !

ادضاع شهر صبح الظاهر آرام و ادلی ، امور خراسان با وقت
خاطر شهر را بقصد تیغ و خارج ترک کرده بودند .

شهر شهید به این روز نصف سکه خود را از دست داده و مردم
گردد کرد . از زن مردم در نواح برود خرم و با خست های با صفا
منزله آباد و کبریا خواهد بیع انی شت هر خضر پرش . نه
و اشال آن و ده دانه که بهار زیبای فراخی شد از قیصر که سخی

سده المالد

سزده نرناک عآله بنامه کدات برضر باجیراک نیردین
دیر نریت قریب لعل آله روی قوی نظیر .

براز قند دلا در اندک شست طول دشته در روی شنبه با بریزه قوی
دشمن از اطراف قلع بکر آله و ادین راند قلع سو قهرت و دشمن را -
بشت فرخ عقب نشاندست تمام روی اثر در این قلع شست دشته و شنبه
چهار بار شتر از لطیفان برده آفتاب دشمن ۲۵ دلا له و قنوط نفر
شاید شده اند فاکتیت ما در تمام فردت سم و قهرت .

۲۷ سده نره ۹۲۰ محمد تقی

خوات

آقای مادر میرزا خان ریش در روی قلع شنبه سرفیت آله الا صاحب
شربت و فرزند عید ایران سو تبریک بیدم صاحبان و افراد له و ام
از لطیف و غیر لطیف سده های صد و ده را را اصنع نموده .

۱۸ سده نره ۹۷۲ محمد تقی

لر شنبه

آقای نایب امر تقی زن و نایب امر عبدالرزاق خان شکران و دهر
عبادت را کتب و فرزندی را تربیت بگویم بیدارم عقرب ضربه اکسترا

با شرف هر سال نمرده را از راه رشید در بهار سلام کنم . محمد تقی

جواب را بر تهر اردو به خرد

آبغ لیم و سبب ۱۳۰۰ نمره ۵۵۱

آقای رئیس اردو به خرد را بر تهر ۱۳، ۱۳، ۱۳، ۱۵ در رشت
رسیده جناب سرکارم که در میان بدست دشمن افتاده است . اینک سپهری اثر
احد فاه سلاشت فریاد یک پلیمز که قرب صحنم و پناه نرسد
زنده که نشاء الله بقوه جریه دشمن را امنیت را نبرد نیست . انهار
به شرف مذاکره صلح گران خود غلط بود . دیگر نباید گفت که قویتر شود .
عقیده من در حد امنیت که کیده از راه فقر و کیده استعداده زمرکت
کرده . رباتی قرار دشمن سلا که در سر راه است مجبور به عقب نشینی میانه .
آب فریانی در سر نه اگر برود خانه بنید ازید مجبور به تسلیم خواهند شد
دست خداوندی یار و مدد کار تان باشد . نفع دوزی را آرزو مند
نقطه که از آنجا را برت نیویسید بهیسه سین کشید . محمد تقی ،

۱۳۰۰ نمره ۵۸۵

آقای رئیس اردو رسید به خرد :

را بر تهر ۲۶ ۲۷ ۲۸ و حکم نمره ۵ اردو و صدر

در تعقیب رسیده نمره ۵۸۳ نویسم اینک که آنها بعد اتمام کرده اند



کلنل محمدتقی خان پسیان

Contents

Introduction

□ Chapter one: essays

Supervision of leading Mujtahids: The evolutionary process of the act No. 2 of Constitutional Law Supplement, during the 1st Parliament legislative Sessions

Muhammad Turkman

The Resurgence of Islam

Hamid Enayat

The Qajar Chieftain (Shaikh ul-Races of Qajar) and the thought of the Unity of Islam

Majid Tafrashi

A short history of the entrance of the foreign papers and journals to Iran

Muhammad Ismael Rezvani

Comparative Chronological Tables of the Turkish Calendars to the Muslim Lunar ones

Ali-Akbar Khan Muhammadi

Iranian Tribes from the viewpoint of the contemporary military Sources

Kaveh Bayat

□ Chapter two: Memoirs

The Punishment Committee (committe-e-Mojazat)

Memoirs Dept

□ Chapter three: Documents

Some pages of the History

Muhammad Dehnavi

Selected Documents Concerning Ashraf Pahlavi

Archive Unit

A Review on a Historical Document of the Afshari period

Reza Shabani

Some Unpublished Documents concerning the question of Hirat & Afghanistan

Ahmad Musavi Bodjnordi

□ Chapter four: Scriptology

Introducing a Manuscript: Six-month old Revolution of Khorasan

Research Dept

1
Book One

Autumn 1368/1989

TARIKH-E-MOASER-E- IRAN

Collected essays

The Institute of Cultural Research & Studies